

# این حجاب مزخرف

نوشته ای از  
ایقانو  
(ایقان محمدپور)



یا بسم الله

# این حجابِ مزخرف!

نوشته‌ای از

ایقانو

(ایقان محمدپور)

@ighano



در حال حاضر فقط تو تلگرام و ایتا حضور دارم. جاهای دیگه یافت می‌شوم!

(مگه این‌که بعدها از طریق همین دو کانال، اعلام کنم جای دیگه هستم.)



لطفاً تحت هیچ شرایطی این کتاب رو نخونید!

احتمال شستوشوی مغزی = ۷۳ درصد!



تاریخ انقضا: ۳ ماه پس از تاریخ تولید

تاریخ تولید: نامشخص!

تاریخ انتشار: تیر ۱۴۰۲

وقتی از چیزی خیلی تعریف می‌شنوی؛ اولین باری که باش روبه‌رو می‌شی، به طور ناخودآگاه دنبال نقطه ضعف و ایرادش می‌گردی. مثلاً اگه از یه شخصیت خیلی تعریف کنند، وقتی باش برخورد می‌کنی، فوری ذهنت یاد این می‌افته که این آدم فلان جا، بهمان اشتباه رو انجام داد...

وقتی از چیزی خیلی بد می‌شنوی؛ اولین باری که باش روبه‌رو می‌شی، به طور غیرارادی دنبال نقاط مثبت و قوت‌هاش می‌گردی. مثلاً تو فجازی از یه نفر خیلی بد شنیدی، وقتی اولین بار مستقیماً حرفاش رو می‌شنوی، به خودت می‌گی اِه این که حرفای خوبی می‌زنه!

حالا اگه جرئت دارید، کتاب من رو که یه نوشته‌ی پر از غلط و اشتباه و سرشار از مطالب سطحی و بی‌مایه و کم‌عمق و در یک کلام مزخرفه رو بخونید!!

اول: پیش پیش..... ۳

□ اول-۱: شروع ..... ۴

▣ ..... ۴ سرهایی که زودتر از موعد افشا می‌شد

▣ ..... ۶ سال‌های عقب‌گرد!

▣ ..... ۸ من هنوز تموم نشدم!

▣ ..... ۸ اون روز لعنتی...

▣ ..... ۱۱ اتاق مدیر

▣ ..... ۱۳ استقلال و پرسپولیس رو فراموش کنید!

▣ ..... ۱۴ زدم تو کار حجاب!

▣ ..... ۱۶ فکر روی ایده‌های بهتر

▣ ..... ۱۷ چند تا چیز کلی

▣ ..... ۲۰ چرا رایگان؟!

▣ ..... ۲۱ تا حالا کجا بودی؟!

□ اول-۲: داستان حجاب تو ایران ..... ۲۳

▣ ..... ۲۳ زمون شاه

▣ ..... ۲۶ دهه ی شصت

▣ ..... ۲۷ دهه ی هفتاد

▣ ..... ۲۸ نمونه‌هایی از افراط ها

▣ ..... ۳۲ دهه ی هشتاد

▣ ..... ۳۵ دهه ی نود

۳۸ ..... دهه ی ۱۴۰۰

۴۰ ..... اول-۳: تبلیغ دین و حجاب تو ایران

۴۱ ..... کو تبلیغ دینی مناسب؟!

۴۲ ..... تبلیغ حجاب چی؟!

۴۳ ..... اندر احوالات تبلیغ حجاب

۴۵ ..... ضد تبلیغ نکنید! زحمت می شه براتون!

۵۱ ..... **دیم: اصل مطلب ...**

۵۲ ..... دیم-۱: چند جور لذت بردن داریم؟

۵۵ ..... دیم-۲: محدودیت خوبه یا بد؟!

۵۶ ..... چند تا مثال

۵۷ ..... هاف تایم دیم ماجرا!

۵۹ ..... راه لذت بردن از زنده گی

۶۱ ..... آهای مثال، بازم مثال!

۶۳ ..... رفع یه اشکال

۶۴ ..... دیم-۳: بریم سر اصل مطلب ...

۶۴ ..... واقعاً حجاب محدودیت نیس؟!

۶۵ ..... چه نوع لذتی تو حجاب هست؟!

۶۸ ..... نه به ازدواج و تشکیل خانواده!

۷۸ ..... جامعه ی متمدن و محدودیت های زن و مردی

۸۱ ..... زنا و مردا تو چه چیزایی محدود بشند؟!

۸۵..... حسّاس بشو، حسّاس بشو!.....

۸۶..... چند عدد مثال.....

۸۹..... خیابونا مشکلات رو نشون نمی دند!

۹۱..... یه چیزی تو حاشیه بگم.....

۹۲..... برگشت از حاشیه به متن: شرح واقعه.....

۹۴..... فایده‌های حساسیت.....

۱۰۰..... بدون حساسیت، اما کماکان پر عطش؟!.....

۱۰۵..... راه فرار از طلبِ تنوع.....

۱۰۷..... فرمول تعهد.....

۱۰۹..... دَیْم-۴: مَخْلَصِ گلوم.....

۱۱۶..... سَیْم: ابهاماتِ دَیْم.....

۱۱۷..... سَیْم-۱: بیش‌تر درباره‌ی حساسیت.....

۱۲۴..... سَیْم-۲: کنترل نگاه، به جای کنترل پوشش؟!.....

۱۲۹..... سَیْم-۳: رقابت رو قبول کنیم؟!.....

۱۳۶..... سَیْم-۴: محدودیت تو عصر علم و فن‌آوری؟!.....

۱۳۶..... آزادی عقیده، آزادی بیان.....

۱۳۸..... مجازات‌های اجتماعی.....

۱۳۹..... حساسیت و آزادی تو دنیا.....

۱۴۲..... جواب چند چرا!!.....

۱۵۱..... آزادی = اصیح بشیق.....

سه عدد آدم تو یه جلدو پوست ..... ۱۵۳

آلوده گی، راهی برای سلامت جامعه؟! ..... ۱۵۶

## چارم:سین، جیم ..... ۱۶۰

چارم-۱:شروع..... ۱۶۱

چارم-۲: همه چی حل شده که ...؟! ..... ۱۶۲

چارم-۳:حجاب باعث عقب مونده گیّه! ..... ۱۶۴

شباهت به پیشرفته ها..... ۱۶۵

ارتباط توسعه یافته گی با پوشش! ..... ۱۷۰

اگه حجاب مُد بود! ..... ۱۷۳

چارم-۴: آدم باید دلش پاک باشه! ..... ۱۷۵

نیتِ کار خوب مهمه ..... ۱۷۷

ارتباط ظاهر و باطن ..... ۱۷۸

هر چادری خوب نیس! ..... ۱۷۹

بی حجابِ دامن پاک ..... ۱۸۰

چارم-۵:اونایی که ازدواج نکردند چی؟! ..... ۱۸۲

خودت رو عشقه! ..... ۱۸۸

چارم-۶: داشتن حجاب برای خانم ها سخته. ..... ۱۹۰

زنده گی ارزش پرهیز نداره! ..... ۱۹۳

چارم-۷: باید حد وسط و اعتدال رو نگه داشت! ..... ۱۹۷

چارم-۸: حرف های آخر ..... ۲۰۱

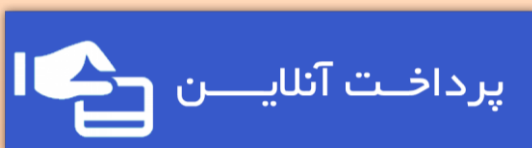


- ۲۰۱..... سلیقه‌ی شخصی
- ۲۰۳..... مضرات حجاب!
- ۲۰۴..... چیز زوری تو گت مردم نمی‌ره!
- ۲۰۵..... حجاب و ظلم
- ۲۰۷..... حس و حال حجاب
- ۲۰۸..... حجاب مزخرف
- ۲۰۸..... تقدیم با عشق به
- ۲۰۹..... کلام آخر

### خوندن این کتاب، رایگان هست و خواهد بود...

اما من برای نوشتن این کتاب، چندین سال وقت گذاشتم. اگه بخوام اثر مشابهی تولید کنم، بدون حمایت مالی شما نمی‌تونم این کار رو انجام بدم.

اگه مایل بودید، از طریق لینک زیر، هر مبلغی که دوست داشتید، پرداخت کنید:



لینک: <http://www.ighano.com/pay>

به غیر از حمایت مالی، از شما می‌خوام لطفاً تا جایی که می‌تونید این کتاب رو برای دیگران بفرستید. 🙏

اگر در کتاب، گیر و گوری مشاهده نمودید و یا خواستید  
فحش و فضاحتی را بارِ این‌جانب نمایید، تو کانال  
[تلگرام](#) و [ایتا](#) به آدرس @ighano راه ارتباطی گذاشتم  
که بتوانید فحش‌هاتون رو برام بفرستید. هر فحشی که  
دوست دارید بهم بدید. سعی می‌کنم بخونمشون.  
البته لطفاً به خونواده‌م و اشخاص دیگه فحش ندید،  
فقط به خودم. ممنون!

این کتاب رو با عشق، تقدیم می‌کنم به  
خانم معصومه علی‌نژاد قمی

اول: پیش پیش...  
...

## □ اول - شروع

وقتی دانش‌جوی دوره‌ی کارشناسیِ دانش‌گاهِ ایقان‌آباد سُفلی بودم،<sup>۱</sup> یه کم کله م بوی قُرمه‌سبزی می‌داد، یه کم دنبال جنجال و هوار کشیدن بودم و یه کم سر همین جریاناتِ پر شر و شور اذیت شدم! البته یه ذره بیشتر از یه کم!! منظورم از جنجال، سر و صداهایی بود که تو دانش‌گاه راه می‌نداختم و نشریه‌هایی که می‌چاپیدم و تو هر صفحه‌ش با یه میخ طویله به هر کی می‌رسیدم، سُک می‌دادم!

### سُرهایِ که زودتر از موعد افشامه شد

نتیجه‌ی این جَریده‌ها، جِر خوردن جسم و روح خودم، خواننده‌ها و مسئولی دانش‌گاه بود و توقیف شدن نشریه و تو، قیف رفتن خودم! جُرَمَم این بود که اسرار رو زودتر از زمانه، هویدا می‌کردم! مطالب اون نشریه‌ها رو آگه الان بخونید، به نظر معمولی می‌آد! ولی برای اون دوره، شاید یه کم زود بود. مثلاً با استفاده از قابلیت جدید اون موقعِ گوگل، لیست شهرهایی که بیش‌ترین جست‌وجوی مطالب و سایت‌های جنسی رو انجام داده بودند، درآوردم و از قضا، یک شهر مذهبی هم تو او

۱. اواسط دهه‌ی هشتاد.

لیست ده-شهره دیده می‌شد! یا به نظرم می‌اومد یکی از مسئولای کشور، مورد داره؛ نیش و کنایه‌هایی در موردش نوشتم. الآن خیلی راحت تو رسانه‌های رسمی و عمومی (بعضاً با الفاظ تند) از اون شخص انتقاد می‌شه؛ ولی اون موقع، چنین کاری سخت بود. یا کاریکاتوری کشیده بودم و ایران سال ۳۰۰۰ میلادی رو نشون داده بودم؛ در حالی که آفریقا ابرقدرت جهان شده بود و ایران، هم‌چنان درحال «مرگ بر آمریکا» گفتن بود! یا این‌که تو یکی از همایش‌های علمی دانش‌گاه، یکی از اساتید، به پذیرایی عمومی قانع نبود و چندتا آب‌میوه و کیک اضافه گذاشته بود تو جیبش و من از اون صحنه، عکس گرفته و تو نشریه، چاپ کرده بودم! یا یه مطلب با فکت‌های زیاد نوشته بودم در مورد این‌که صداوسیما، جایی برای ندیدنه! کی؟! زمانی که تلویزیون پرمخاطب‌ترین رسانه بود و اون سال، ضعیف‌ترین برنامه‌هاش، بیش‌تر از سریال‌های پربیننده‌ی الآن، بیننده داشت! یا تو یکی از شماره‌ها، عکس رفتار بد «گشت ارشاد» با خانم‌های بدحجاب رو گذاشتم. قبل از این‌که نشریه رو ببرم تو دانش‌کده‌ها برای فروش، از حراست اومدند تمام نسخه‌ها رو جمع کردند و بردند! مجبور شدم اون دو صفحه رو حذف کنم و به جاش، در مورد مزایای اجرای طرح «عفاف و حجاب»(!) تو دانش‌گاه بنویسم تا بتونم اون شماره رو دوباره چاپ کنم! خلاصه اتوبانِ دوطرفه‌ای بود؛ از نظر اونا من شر و ور می‌گفتم، پس باید شت و پت می‌شدم! منم کوتاه نمی‌اومد و کار خودم رو می‌کردم!

من به جایی از بیرون وصل نبودم، از کسی پول نمی‌گرفتم، قصد تخریب و تشویش اذهان و نشر اکاذیب رو نداشتم؛ من فقط داشتم تجربه می‌کردم! اتفاقاً لحن تند و بی‌پروام، به خاطر کم‌تجربه‌گی‌م بود. بعدها فهمیدم، رندها با زبون چرب و نرم، از توبره و آخور -دوطرفه- می‌خورند و آب از آب تکون نمی‌خوره. اما اگه با نیش و طعنه جلو بری، همون اول ضربه و ضرر می‌بینی. این چیزی بود که نمی‌دونستم و فکر می‌کردم باید مطلب رو شلاقی و عریان و بدون پرده‌پوشی مطرح کرد. من هیچ

حرف دروغی نمی‌زد، ولی هنوز نفهمیده بودم هر راستی رو، نباید هر جا و هر طور و به هر کی گفت.

## سال‌های عقب‌گرد!

خلاصه، ۸۵ تا ۸۸ سال‌های کسب تجربه‌ی یه پسرِ دانش‌جویِ جَوون بود که روبه‌رو شدن با هجمه‌های سنگین و فشارهای زیاد، باعث عقب‌گرد اون شد؛ طوری که بعد از اواخر دهه‌ی هشتاد تا امروز، تقریباً هیچ کار مثبت و روبه‌جلویی، تو زنده‌گی‌ش انجام نداد! اون موقع برخلافِ الآن، جسارت و شجاعت عجیبی داشتم، در حدی که برای خودِ الآنم قابل تصور نیست! اما کم‌کم خسته و زده شدم و کاملاً عقب کشیدم. الآن فقط وقتم برای معیشتم صرف می‌شه و بعد از اون سال‌ها، هیچ کار خلاقانه‌ای انجام نادم.

البته این که از برخورد حرف می‌زنم، تصوّرات عجیب و غریب نکنید! فشارها روانی و زبانی بود. کسی من رو بازداشت نکرد یا برخورد فیزیکی با من انجام نشد. ولی وقتی در حالی که سنّ زیادی نداری، با حجم زیادی از حرف‌ها و نقدها و شکایت‌های هر روزه مواجه می‌شی، شاید باعث بشه ناخودآگاه، آروم آروم بری تو لاک خودت.

یه روز می‌بینی کاریکاتورت رو کشیدند؛ یه بار می‌شنوی فلان استاد، پشت سرت تو کلاس حرف زده؛ یه روز به چند نفر برخورد می‌کنی که بهت می‌گند مگه تو خودت خونواده نداری که این چیزا رو نوشتی؟! می‌بینی یکی از دوستان برای این که تو دیدِ بقیه بد نشه، به هر کی می‌رسه می‌گه «فلانی با من نیست» و حتی علیه‌ت امضا جمع می‌کنه! یه روز، نامه‌ی خونواده‌ی دانش‌جوهارو بهت نشون می‌دند که توش نوشته «اینا رو بیرون کنید! اینا حتماً با برنامه وارد دانش‌گاه شدند

که نسل جدید رو از راه به در کنند!» یا فلان مسئول دانش‌گاه رو می‌بینی که تو ظاهر بهت دل‌داری می‌ده و بعد می‌فهمی کسی که زنگ زده به چاپ‌خونه و گفته جلد نشریه‌ش رو به‌ش ندید، همون آدم بوده! ...

و جالب‌تر از همه، اینه که سال‌های بعدِ زنده‌گی‌ت، تحت الشعاعِ همون اتفاقا قرار می‌گیری. وقتی برای کارشناسیِ ارشد، می‌ری دانش‌گاهِ ایقان‌آبادِ غُلیا، همون روزای اول، از کمیته‌ی انضباطی زنگ می‌زنند و تعهد کتبی می‌گیرند که این‌جا حق‌نداری هیچ فعالیت غیردرسی داشته باشی، وگرنه اخراج می‌شی!<sup>۱</sup> و بعدتر می‌فهمی، یکی از دوستات که می‌خواد تو آموزش و پرورش به عنوان معلّم استخدام بشه، باید به مرد میان‌سالِ پرونده به دستی، جواب بده که رابطه‌ش با تو در چه حد بوده: «با فلانی سر کلاس، کنار هم می‌نشستید آره؟! رفاقت‌تون در چه حد بود؟! تشویقت می‌کرد وارد کارهای سیاسی بشی نه؟!» حتی با پرتابِ دروغ که یکی از روش‌های بازجویی و یه دستی زنده، به‌ش بگند: «بگو ببینم انگیزه‌ش چی بوده از این که سال ۸۸ تو اغتشاشات شرکت کرده؟!» و دوستات از این ماجرا اظهار بی‌اطلاعی می‌کنه و با دروغ دیم مواجه می‌شه که «نمی‌تونم کتومون کنی! ما ازش فیلم و عکس داریم که فلان چارراه بوده و شعار می‌داده.» و...<sup>۲</sup>

۱. زورخون به یه دانش‌جو می‌رسه فقط! کس با بازی‌گرا و ورزش‌کارایی که صبح تا شب، صراحتاً کل سیستم روزیبر سؤال می‌پرسند، کاری نداره. هر سال قراردادهای جدید و دست‌مزد‌های بیش‌تر و در عین حال، هر سال، بی‌پرده‌تر و تندتر، ضد حکومت حرف می‌زنند و رفتار می‌کنند.

۲. نمی‌تونم بی‌انصافی کنم و از روستا و استادا و منوچا و دانش‌جوهای که من رو تشویق می‌کردند، حرفی نزنم. ماجرا به این تلخ‌ن که تعریف کردم، نبود، خیلی واقعاً حمایت می‌کردند. خواننده‌ها که عاشق نشریات من بودند و خیلی انرژی مثبتی بهم می‌دادند. اما از استید و منوچا کی دانش‌گاه هم بودند ک‌ن‌ج که حتی آگه به‌کارم نقد داشتند؛ ولی وقت می‌زاشتند و از تجربیات‌شون برام تعریف می‌کردند و سخن می‌کردند من رو راه‌نمایی کنند. دم همه‌شون گُرم!

## من هنوز تموم نشدم!

بگذریم! چرا دارم اینا رو می‌گم؟! ماجرا اینه که من هنوز یه نوشته از اون سال دارم که منتشر نکردم. پس صبر کنید، من هنوز تموم نشدم!

آدمایی رو دیدم که از یه جایی به بعد، دیگه ادامه ندارند! وقتی پای خاطرات شون بشینی، فقط تا یه بخشی از زنده‌گی شون رو تعریف می‌کنند. از بقیه‌ش که دچار روزمزه‌گی شدند، حرفی نمی‌زنند. پیش خودم فکر کردم من هم دارم مٹ اونا می‌شم! تصمیم گرفتم قبل از این که این اتفاق برام بیفته، حداقل یه برگشت به گذشته داشته باشم و یکی از متن‌های اون موقع رو منتشر کنم. شاید بعدها بتونم به غیر از اون نشریات دانش‌جویی توقیفیِ اواخر دهه‌ی هشتاد، از این نوشته‌ی منتشر شده در تیر ۱۴۰۲ هم حرفی بزنم.

درباره‌ی این که چه چیزهایی باعث شد اون نوشته رو از گور بیرون بیارم و چه چیزهایی مانع انتشار زودتر اون مطلب شد، بعداً حرف می‌زنم. قبل‌ش بذارید توضیح بدم که چی باعث شد سراغ نوشتن هم‌چین مطلب و موضوعی برم.

## اون روز لعنته...

اگه بخوام تعریف کنم باید بگم همه چیز از اون روز شروع شد! آذر یا دی سال ۸۸ بود. دو روز مونده بود تا ترم آخر تموم بشه، تیر خلاصم رو زدم و شماره‌ی آخر

۱. دیدید تو سرپالا وقتی من خواندم به جریان رو تعریف کنند. می‌گند همه چیز از اون روز لعنتی شروع شد؟! بعد تصویر تار می‌شم و ما اتفاقات گذشته‌ی اون شخصیت رو می‌بینیم.



نشریه‌م رو نشر دادم.<sup>۱</sup> البته به نظر من نسبت به قبل، «نرم و نازک» بود، نه «چُست و چابک».

سال ۸۸ فضای سیاسی کشور مُلتهب بود. البته کشور که نه، تهران و دو سه شهر بزرگ. اون موقع اینترنت خیلی فراگیر نبود و التهاب‌ها به شهرهای دیگه صادر نمی‌شد! من نمی‌تونستم با هیچ‌کدوم از طرف‌ها حس بگیرم. اون سال هم بین «احمدی‌نژاد» و «موسوی» به هیچ‌کدوم رأی نداده بودم! به دلیل تجربه‌ی مشابه سال ۸۴،<sup>۲</sup> به شخص ثالثی رأی دادم. موسوی که هیچ، من تو احمدی‌نژاد می‌دیدم که خیلی واضح، از مغالطه استفاده می‌کنه و می‌گفتم چرا باید به این آدم رأی بدم؟! قصد داشتم یه مطلب بنویسم با عنوان «مغالطاتِ مناظرات». می‌خواستم درس «منطق» که تو دانش‌گاه خونده بودم رو حلال کنم! ولی یکی از رفقا نداشت و گفت: «الآن وقت این حرفا نیست. بعضی از طرف‌دارای احمدی‌نژاد، تندرو هستند؛ نقد الأحمدی‌نژاد رو مثل سب‌النبی می‌دونند! از اون طرف، بعضی از طرف‌دارای موسوی، تندرو هستند؛ نقد الموسوی رو مخالفت با دموکراسی و آزادی به حساب می‌آرند. یه وقت بلایی سرت می‌آرند. ول کن!»

۱. تیر خلاص رو از مدیر امور فرهنگیِ دانش‌گاهِ واهم نگرفتم! تازه اومده بود، جاک مدیر قبلی. یه بار تو راه رو دیدم ش. گفتم: «می‌خواهم شماره‌ی آخر رو هم بدم بیرون.» با خنده گفت: «بره! ما هم می‌بینیم‌ت!» من هم گفتم: «بینید! من که زنگه دارم می‌رم!» (وباره با خنده گفت: «ها! پس می‌خواه تیر خلاص رو بزنی!»)

۲. تو سال ۸۴، دور ریخ انتخابت. بین احمدی‌نژاد و رفیجان بود. با هیچ‌کدوم نبودم و رأی ندادم. بابام گفت: «اشباه کردی! حداقل کاری که باید می‌کردی، این بود که رأی سفید بگذاری. نه این که اصلاً شرکت نکنی.»

از طرفی، همون روزا یکی از دانش‌جوها که علیه موسویون نوشته بود رو دیده بودم که از بلندی هُلش دادند و پاش شکسته بود. خلاصه بی‌خیال شدم<sup>۱</sup> و تو شماره‌ی آخر، شترگاوپلنگی لایت و سبک، هم‌راه با خداحافظی از دانش‌گاه نوشتم. طبق معمول، یه روز بعد از پخش کردن نشریه، از امور فرهنگی دانش‌گاه زنگ زدند و گفتند آب دست‌ته بریز رو چمن<sup>۲</sup> و بیا. گفتم آی<sup>۳</sup> بابا دوباره شروع شد! خودم رو برای جواب پس دادن آماده کردم و رفتم. تو راه، دو سه نفری رو دیدم که با تعجب ازم می‌پرسیدند: «واقعاً برای این یکی هم تو رو خواستند؟!» معاون دانش‌گاه رو هم دیدم که به محض دیدن من، به بغل دستی‌ش گفت: «این آخرِ نشریه‌ش، نوشته با تشکر از فلان و بهمان، بعد نوشته با عدم تشکر از هیئت مداحان من!» و غش غش می‌خندید. به‌ش گفتم: «چرا دست از سر من برنمی‌دارید؟!» گفت: «از چی حرف می‌زنی؟!» گفتم: «دوباره از امور فرهنگی زنگ زدند.» گفت: «تو که نظر کرده‌ای، برو هیچی‌ت نمی‌شه!»<sup>۴</sup>

ما رفتیم، ولی راستی راستی، این‌بار برخوردایه طور دیگه بود. خبری از دندون‌های رو هم، آبروهای تو هم و توهّمات همیشه‌گی نبود. این بخش توهم‌ش خیلی حرص درآر بود. معمولاً نشریه‌ها رو با همین حال می‌خوندند؛ مثلاً یه بار یه داستان کوچولو نوشته بودم که وسطش عکس جن بود. ۲۰ سال پیش، یه عکس مثلاً جن تو اینترنت معروف شده بود. همون رو گذاشته بودم وسط متن. اتهام زدند که عکس

۱. هر چند که به قول علام‌حجاب خر و خیل، بی‌خیال، سالار درست نمی‌شما (خیلی هم بازمه بورا هرچو می‌گن به خود می‌گن آینه)
۲. در دانش‌گاه‌ها نقل است که قرمه‌سبزی را از چمن‌های اطراف دانش‌کرده‌ها درست می‌کنند. الله اعلم!
۳. رقیقاً به همین صورت گفتم!
۴. بعضی از منوکل، استاد خورج بودند و من رو می‌شناختند. در کل آزادی‌بری نبودند. به خاطر مسئولیت‌شون گوش می‌پیچوندند؛ ولی به دلیل استاد بورل‌شون راه‌نمایی می‌کردند. مثلاً همین ایشون، خیلی جاها به مخالفین من جواب می‌داد که: «طنز همینها تقد همینها باید تحمل کنیم!»

زن لخت رو واسه چی چاپ کردی؟! یا مثلاً نوشته بودم «پیاده شو باهم بریم» بهم گفتند: «چرا فلانی رو الاغ فرض کردی و نسبت سوار شدن و پیاده شدن بهش دادی؟!» فضای فکری شون با ادبیاتِ گفتاری ما فاصله‌ی عجیبی داشت. «پیاده شو با هم بریم» یعنی «ایستَه کن، با هم رفتَه کنیم! تند نو، این طوری قضاوت نکن، یه کم کوتاه بیا»؛ نه این که تو سوار فلانی بودی و خرت بوده، دیگه بسه ازش پیاده شو!! این جور موقع‌ها نمی‌دونستم باید بخندم، تعجب کنم، بشکن بزنم، گریه کنم... مطلب می‌زدم «آخوندها از مریخ نیامده‌اند»؛ می‌گفتند: «چرا به روحانیت توهین کردی؟!» در حالی که اون متن می‌گفت آخوندها رو باید تو قاب واقعیت، بررسی کرد. پای همه‌ی ما رو زمینه. اگه کسی اشتباه کرد، با خودش؛ نه با لباس و صنف و شغل و ... ولی اونا کاملاً برعکس نتیجه می‌گرفتند: «تو قصد داشتی روحانیت رو تضعیف کنی. تأکیدت رو اشتباهات بوده!»<sup>۱</sup>

## اتاق‌مدیر

القصه، ظاهراً این بار فضا فرق می‌کرد. مدیر، رو صندلی مُراجع نشسته بود و مشاورش جای مدیر! مشاور بعد از دست بردن تو کِشوی مدیر و این که ببینه چیزی واسه خوردن پیدا می‌شه یا نه، چند خطّی از نشریه رو خونده و شروع کرد به خندیدن. بعد هم با مدیر و من، سه تایی وارد صحبت شدیم. خیلی گرم و نرم باهام حرف می‌زدند و ازم می‌پرسیدند که چه طور می‌نویسم و آیا کتاب هم می‌خونم و چه قدر بارمه و اینا.<sup>۲</sup>

۱. کلمهٔ «لخت» تند بود. اولی که خورده رو جاکس اونا می‌خارم. می‌بینم واقعاً بر خورنده می‌نوشتم. وقتش کس مطبلین رو بخونم و بهش بر بخوره. تصور می‌کنم نویسنده داره حال گیری می‌کنه. پس با این لحن، خیلی بعیده قصد خوبی داشته باشم و حتماً می‌خواهد تخریب کنه! گفتیم مشکل از کلمهٔ «لخت» بود.

۲. حتی از خانم مسئول نشریات پرسیده بودند که نماز می‌خونم یا نه!

بعد از تفتیش عقاید و پرسیدن این که چه فکری دارم، تا حالا از چه فیلم‌هایی خوشم اومده، رنگ مورد علاقه‌م چیه!! و... و کشف این مطلب که با مدیرکل، تو یه شهرستان متولد شدیم، بهم گفتند از نشریه‌م خوش‌شون اومده و خوبه که هم کاری کنیم.

من تو شماره‌ی آخر، شعارهای سیاسی دو طرف ماجرا رو کنار هم گذاشته بودم و برای این که به هر دو طعنه بزنم، از وسط‌هاش زده بودم به بی‌راهه و جاده خاکی. مثلاً یه شعار از این طرف، یه شعار از اون طرف، بعد می‌ری جلو کلاً فضا عوض می‌شه و شعارهای بی‌ربط می‌بینی و آخرش می‌رسی به «سواحل آبخازیا، ما داریم می‌آییم» و... یا یه جا نوشته بودم «اصول‌گرایی = یبوست‌گرایی؛ اصلاح‌طلبی = اسهال‌طلبی!» مرحمت کنید دست از شکم این کشور بردارید، بذارید درست کار کنه! یا موقع خداحافظی نوشته بودم «وقتی از این دانش‌گاه رفتم، جای من رو «سبز» نه سبز نه! یه رنگ دیگه نگه دارید!»

ظاهراً از این چیزا خوش‌شون اومده بود. اونا خودشون اصول‌گرا بودند؛ ولی این که کسی تو اون فضا پیدا می‌شه علناً می‌گه سبزی نیستم<sup>۲</sup>، حس کرده بودند که آدم جالبیه و می‌شه باش کار کرد. حرفی از نوع هم‌کاری زده نشد، ولی کلیت‌ش قرار بود رو این فکر کنیم که اگه بشه، کارهای جالب با تم طنز، تو دانش‌گاه انجام بدیم.

با این که دوستا و هم‌دوره‌ای‌هام، دو ترم قبل، از دانش‌گاه رفته بودند؛ من هم چنان فکر می‌کردم نباید از دانش‌گاه رفت! اما مث این که شوخی شوخی داشت

۱. این یکی رو شوخی کردیم!

۲. احتمالاً بعضی از شما که این کتاب رو می‌خوانید، اولش موقع تازه به دنیا اومده بودید! آنگاه نمی‌تونید در مورد چی حرف می‌زنم، جست‌وجو کنید. ندونستن عیب نیست، کوشش نکردن عیبها

جدی می‌شد و داشتم فارغ می‌شدم! داستانِ بور کردن آدما هم داشت تموم می‌شد! همین‌طور استفاده از منابع طبیعی خدادادی!<sup>۱</sup> نزدیکی گرفتن لایسنس لیسانس بودم و چاره‌ای نبود جز ترک دانش‌گاه! با وجود این که دانش‌جوی بدسواد<sup>۲</sup>ی هستی، پیش‌نهاد بیاد تو دانش‌گاه بمون و هم‌چنان فعالیت کن، چیز جالبی بود.

### استقلال و پرسپولیس رو فراموش کنید!

قبل از این که جلو بریم، اشاره کنم که اشاره‌های سیاسی این چند صفحه رو فراموش کنید! من دارم تعریف می‌کنم چی شد که این کتاب نوشته شد. اصلاً قصدم نوشتن مطالب سیاسی نیست. بعضی از این طرف‌داری‌ها و جناح‌بندی‌ها، شبیه استقلالی شدن یا پرسپولیزی شدن می‌مونه! هیچ منطقی پشتش نیست. آدما با یه خاطره یا یه اتفاق، طرف‌دار تیم فوتبال می‌شوند. تو سیاست هم تا حد زیادی همینه. تعداد کمی هستند که با فکر، از چیزی طرف‌داری می‌کنند. اکثراً فقط بین اون دسته، بُر خوردند و تحت تأثیر جو هستند! پس جدی نگیرید!

۱. این کلمه ای که آدم فقط دو جا می‌شنوه: یکی در مورد بیان تحصیلات و یکی در مورد زایمان! ظاهراً شایسته به هم ندارند. اما اَظْهَر واسه‌ک ما، درس خوندن، حکم درر شیرکت زایمان رو داره! از بس که دنبال علم و دانشیم!

۲. اهل داستان پیر شدن هم شروع شده! چند وقت پیش، اولین موی سفید رو پیدا کردم!

۳. برداشت بد ننید! منظورم استفاده از فضای سبز و قشنگ دانش‌گاه، استشام عطری چمن و گلر. برف بازی تو زمستون و افتادن به جون درختا و خوردن میوه‌های اونا تو بهار و تابتون بود.

۴. از تعبیر «بدسواد» تعجب ننید! چند سال پیش به خانم‌ای که حجاب‌شون کامل نبود، می‌گفتند «بح حجاب». اونا به‌شون برخورد که مگه ما برهنه‌ایم که می‌گید «بح حجاب»؟ ایاهم از اون به بعد عوض کردند. گفتند «بدحجاب». حالا من اول خواستم به خورم بگم بی‌سواد، ریدم بهم بر من خوره، گفتم بدسواد! (البته اهل بح حجاب هم داریم و اون، مال گذشته بود!)

شما می‌تونید اصول‌گرا باشید، اصلاح طلب باشید، برانداز باشید یا هر فکر سیاسی دیگه‌ای داشته باشید؛ اما مخاطب این کتاب باشید. موضوع این کتاب اصلاً سیاست نیست؛ حتی موضوعش مذهب هم نیست! شما می‌تونید شیعه باشید، سنی باشید، مسیحی باشید یا حتی بی‌دین! من تو این کتاب حتی یک آیه، حدیث، نقل قول، روایت و... برای تأیید یا رد حجاب استفاده نمی‌کنم. ما فقط به مبنا داریم: «عقل»! می‌خوایم ببینیم از نظر عقل، حجاب به درد می‌خوره یا نمی‌خوره. تمام!

### زدم تو کار حجاب!

گفتم قرار شد کارهای طنز تو دانش‌گاه انجام بدم، ولی از طرفی داشتم برای کنکور کارشناسی ارشد می‌خوندم. برای همین نمی‌رسیدم کارهای جمعی انجام بدم. نهایتش این بود که شخصاً به چیزایی بنویسم و ول بدم بیرون. اون موقع حس کردم، فضا طوریه که می‌طلبه در مورد حجاب به کاری بکنم. البته کسی مستقیماً چیزی به من نگفت؛ ولی از فضای فکری مدیریت اون موقع و کلاً چیزایی که اون روزا مرتب تو سایتا و روزنامه‌ها می‌دیدم، به نظرم رسید به‌تره در مورد حجاب کار کنم.<sup>۱</sup> اون زمان اطلاعات زیادی در مورد حجاب نداشتم.<sup>۲</sup> همون چیزای کلی که همه از بچه‌گی شنیده بودند رو می‌دونستم؛ در حدّ این که -خوبی از خودتون نباشه- حجاب خوبه و نه این که فکر کنید بد باشه و این چیزا. شروع کردم به نوشتن داستان

۱. تا چند سال پیش شش، خلیل حرف از حجاب زده نمی‌شد. اما به‌زمان شد که هر جا می‌رفتم، بیچ هر رادیوی رو باز می‌کردی، رو هر سایت خبری کلیک می‌کردی، هر بروشوری رو زمین پیدا می‌کردی، کلمه‌ی «حجاب» به چشم می‌خورد. چند وقت بعدش هم برای حجاب راه‌پیمایی برگزار شد و... البته این روزا که داریم کتاب رو ویرایش نهایی می‌کنیم، (خرداد و تیر ۱۴۰۲) بحث حجاب خلیل نسبت به اون موقع، داغ‌تره.  
۲. نه این که حالا مثلاً خلیل اطلاعات داره!

کوتاه. نزدیک ۳۰ تا داستان پاکوتاه در مورد حجاب نوشتم و تو یه شماره‌ی جداگونه به همون اسم نشریه‌ی خودم چاپ کردم. خب چیز خیلی عالی نشد، ولی بدم نبود.<sup>۱</sup> به فکر مدیر رسید که به‌تره کار رو بزرگ‌تر کنیم و یه کتاب بنویسم؛ یا تعداد داستان‌ها رو زیاد کنم یا کلاً تو فکر یه چیز دیگه باشم در حدّ یه کتاب. به خاطر همین، با چند تا از استادان و آخوندای<sup>۲</sup> دانش‌گاه جلسه‌ای تشکیل شد و باهاشون قرارداد بستند تا اونا محتوای کار رو تأمین کنند و من اون رو تبدیل به داستان کنم. ضمناً حدود ۱۰۰ تا سؤال در مورد حجاب جور کردم و به دست‌شون دادیم تا اونا جواباش رو بنویسند و بدند به من. لیکن هیچ خبری از جواب نشد! کلاً غیر از یکی از آخوندا که خیلی دقیق، اون داستان کوتاها رو خونده و نقد کرده بود، از بقیه فعالیت‌ی ندیدیم. سرشون شلوغ بوده لابد!

---

۱. البته همین هم با ۵۰ خره تونست مخالفت بعضیا رو جلب کنه! آخرش نشد ما یه کاری کنیم و مخالف نداشته باشه. یکن گفته بود این نشریه ضد اسلامه!

۲. آنگه قبلاً کسی شاید و به احتمال ۵۰ درصد، می‌تونست من رو متقاعد کنه از کلمه‌ی «روحانی» به جای «آخوند» استفاده کنم. با اتفاقاتی که از سال ۹۲ تا ۱۴۰۰ افتاد، ریشه این امر مخالف به نظر می‌رسه البته آخوند اصلاً کلمه‌ی بدی نیست و قدیمه در مورد کسی به کار برده می‌شد که خیلی باسواد بوده. مثلاً از اون‌هم بهتره. مثلاً یعنی آخر علم و دانش، کس که رو دستش نیست. اما به طور کلی من دوست ندارم کلمات رو باردار کنم؛ مثلاً می‌گند «مردم مطلوبه فاطمین، جنگ تحمیلی، دفاع مقدس، بیداری اسلامی، تهرریست‌ها در سوریه و...» نمی‌زارند مخاطب خودش به این درک برسه که مردم فاطمین، آیا مطلوب هستند یا نه؟ جنگ ما، آیا دفاع بوده یا نه؟ مقدس بوده یا نه... تو محتوا رو ارائه کن، تشخیص رو بپر به مخاطب. ما فقط هت و برج‌ب رو می‌نگاریم می‌کنیم! الان قدر می‌گیم که حال به هم زار بشه مثل همین ترکیب «حجاب و عفاف»!! سیم راه‌نمایین بورم، یه بار معلمه (رئیس‌معاون به جای معلمه) انت اومد سر کلاس و موضوع داد: «به نظر شما چرا امام حسین علیه السلام با حکومت یلید و فاسد یزید ملعون، مقابله کرده؛ جان پاک خود را در این راه، نثار حقی نمود؟» خب عزیز! تو که کل داستان رو تعریف کردی! حسین که شد امام و یزید هم شد ملعون، حکومت‌ش هم که فاسده. ریشه چیزکی برای من نداشتن که تو انت بنویسم! خلاصه آنگه آخوند، روحانی و اهل معرفتی، تو رفتارش مشخصه و ما می‌بینیم، ریشه نیازی به اسم و هتبه عمومی نداره.

خلاصه دیدم بخاری بلند نشد، تصمیم گرفتم خودم بخار کنم! نشستم هرچی کتاب در مورد حجاب به دستم رسید رو خوندم و بعدش دو-سه ماهی وقت گذاشتم و یه رمان طویل نوشتم و اون چیزایی که خونده بودم رو توش نهاده‌سازای کردم! ولی زد و مدیر کل عوض شد<sup>۱</sup> و کلاغ قصه‌ی ما به خونه‌ی جد و آبادش<sup>۲</sup> نرسید! چند روزی تو اداره‌ی امور فرهنگی واسه خودم تاب خوردم و با چند نفر گپ زدم تا متوجه شدم اراده‌ای برای ارائه‌ی نوشته‌ی من وجود نداره. حتی جالب بود که چند تا از اون نخودای هر آش حاجی گریئنی که پیش از اون، به خاطر هر چیز کوچیک از من و بقیه شکایت می‌کردند و همیشه ادّعی کشف جرم تو نشریه‌های دانش‌جویی داشتند، سعی می‌کردند هر طور شده مخم رو بزنند تا منصرف شم: «دانش‌جو که نمی‌تونه کتاب چاپ کنه و اصلاً بودجه‌ای برای این کار نیست و تازه منع قانونی داره و انتشارات دانش‌گاه که برای این کارا نیست و...» آخه لعنتی! من به کنار! مگه تو خودت برای همین کارها حقوق نمی‌گیری؟! حالا یکی دیگه داره کار تو رو می‌کنه، مانعش می‌شی؟! جالبه بگم یکی از این آقایون، تو چند سال اخیر، خودش رو بالا کشیده و از پادویی تو این اتاق و اون اتاق، به عضویت هیئت علمی تو یکی از دانش‌کده‌ها رسیده!

### فکرهای ایده‌های بهتر

آخرش بی‌خیال ماجرا شدم. البته نه به خاطر حرفِ اون چند نفر یا به دلیل عوض شدن مدیر؛ بل به خاطر این که حس می‌کردم چیزی که نوشتم رو دوست ندارم.

۱. ایرج ۵ پائیز ۸۹ هجری.

۲. ا.ب.





کاری که آدم می‌کنه، باید اوّل خودش لذّت ببره؛<sup>۱</sup> همه چیز اوّل از فیلتر خود آدم می‌گذره.

بعد از این که کتاب حجاب مالید! چون راه دیگه‌ای برای تبدیل اون کتاب به یه چیز احسن به ذهنم نرسید، کلاً ولش کردم و مشغول کارای شخصی‌م شدم. اما این موضوع تو ناخودآگاه من ثبت شده بود و بدون این که خودم بخوام، هر وقت تنها می‌شدم، فکرم می‌رفت سمت این کتاب و موضوعش. تا این که دو سه سال بعد به سرم زد، به همون روشی که قبلاً تو نشریه‌هام می‌نوشتم، دو سه تا مطلب درباره‌ی حجاب تو اینترنت بنویسم تا بازخوردش رو ببینم. نتیجه رضایت‌بخش بود و اکثراً از نوشته‌ها خوش‌شون اومد. پس تصمیم گرفتم کلّ کتاب رو به همین روش مخصوص (حاکم بزرگ، میتی گمان) بنویسم. یعنی همین چیزی که دارید می‌بینید.

## چندناچیزکله

چند تا مطلب رو باید بگم وگرنه تو حُلقومم گیر می‌کنه:

**یک:**  هدف من از نوشتن این کتاب، صرفاً ریاکاری بوده و هیچ هدف پلید دیگه‌ای نداشتم!

**دو:**  چیزی که می‌بینید شاکله‌ش همون نوشته‌ی ۱۰ سال پیشه!<sup>۲</sup> البته چند باری حذف و اضافه و بازنویسی شده و اخیراً برای آخرین بار، دستی سر و روش کشیدم و به‌روزش کردم. در ضمن چندین ساله، کتابی درباره‌ی حجاب نخوندم و زیاد خبر ندارم دور و برم چه چیزای جدیدی اومده. شاید این نوشته، اون زمان، جالب و متفاوت بوده و الآن کهنه شده. نمی‌دونم!

۱. تو این کتاب، در مورد لذّت بردن زیاد حرف می‌زنیم. کله من لذّت بردن رو خیلی دوست دارم!

۲. از مرداد ۹۲ تا اسفند ۹۳

**سه:** طبیعتاً تصوّراتی که درباره‌ی این موضوع به دست آوردم، از خواندن کتابا و شنیدن فایلای صوتیِ اون موقع بوده؛ اما متأسفانه اون زمانا حرفه‌ای نبودم و چیزی یادداشت نکردم که بخوام منبع و رفرنس‌ش رو هم نوشته باشم! یه مدت، چیزایی خوندم و یه ذهنیت کلی به دست آوردم، بعد نشستم پای منقل و شروع کردم به بافتن! در ضمن این، یه نوشته‌ی دوره‌میه و با کتاب رسمی و ادیبانه فرق می‌کنه. بیش‌تر شبیه یه نشستِ تعریفِ خاطره و گپ‌وگفت دوستانه‌س تا یه کتاب!<sup>۱</sup> پایان‌نامه نوشتیم<sup>۲</sup> و می‌دونم باید جا به جا، به بقیه‌ی متن‌ها ارجاع داد، حتی الکی!<sup>۳</sup> اما این کتاب از اون خونواده‌هاش نیست! در هر صورت، بعد از این همه سال، (غیر از دو سه مورد<sup>۴</sup>) واقعاً یادم نیس چه کتابایی خوندم. اگه جمله یا مضمونی از کسی هست که منبع‌ش رو ذکر نکردم، امیدوارم صاحبان‌ش بر من ببخشند.

**چار:** بعضیا که این کتاب رو خونندن، از تکرار زیاد مطالب زن و مردی و ازدواجی و جنسی ناراضی بودند. به نظرم چاره‌ای نیست و باید تحمّل کرد! من نمی‌تونستم تو کتاب حجاب، در مورد نحوه‌ی نگه داشتن چوب‌گُلَف یا مزایای خوردن عسل یا مشکلات اقتصادی موزامبیک چیز بنویسم!<sup>۵</sup>

**پنج:** من تمام تلاش‌م رو کردم که بر خلاف بعضی از کتاب‌های دیگه، برای «مخاطب» بنویسم.

۱. البته نشستی که من می‌گم و شما می‌خونید! خضخ...

۲. من آماره‌گین کامل دارم هر کس دل‌ش خواست، پیام‌نامم رو با هر نرهم افزاین تشخیص سرعت علمی بنجه و آگه یه خط، کیچ بدون منبع پیدا کرد، مدرک‌هم رو یس بگیرند! گرچه من که قرار نیست کار دولتی داشته باشم!

۳. برای این‌که داورا کف کنند و بلند «آآآ چه قدر ارجاع داده! بهش نمره‌ی کامل بدم!»

۴. کتاب‌های آقایان مطهری، شریعتی و... چند تا سؤال هم از سایت اکی‌پرش پرسیدم.

۵. گرچه همسارو هم نوشتیم! خضخ خضخ...

**شیش:** تلطفاً این کتاب رو روزنامه‌ای نخونید! ما پست‌های شبکه‌های اجتماعی-انزوایی رو روزنامه‌ای می‌خونیم! یعنی تند تند و یک خط در میون. اما شما این کار رو با این کتاب نکنید! هر چیز ساده نبسته شده‌ای، لزوماً بی‌ارزش و کم‌محتوا نیس! آب را گل نکنیم، در فرودست انگار کفتری می‌خورد آب! این کتاب را تندخوانی نکنیم، شاید یکی برای نوشتن‌ش کلی وقت گذاشته باشه!

**هفت:** تضمناً همه‌ی کتاب رو بخونید و از دوباره و سه باره خوندن‌ش هم هراس نداشته باشید! (خصوصاً فصل دیم و سیم) من خودم وقتی بعد از یه مدت می‌اومدم سراغ‌ش، خیلی از حرفای خودم یادم رفته بود!!

**هشت:** یه بخش «آخر چسبان» یا پیوست داشتم که خودش فصل جداگانه‌ای بود. برای این که کتاب حجیم نشه، حذف‌ش کردم.

**نه:** آخر هر فصل «پیام‌های بی‌زرگانی» گذاشتم. هر کی این شطحیات رو خوند و فهمید و هنگ نکرد، معلومه خیلی رم و سی‌پی‌یوش بالاس!

**ده:** از اون جایی که طوری نمی‌نویسم که فقط دل یه نفر یا یه گروه به دست بیاد، احتمال می‌دم از این کتاب استقبالی نشه. اما آگه به هر دلیل، زد و این کار گرفت؛ از شما می‌خوام، پیش‌پیش بازی‌های رسانه رو بلد باشید. شما با یک محتوا مواجه هستید. حتی تصور کنید این کتاب از یه دیوار بیرون پریده! این محتوا رو با عقل خودتون بسنجید. بنابراین آگه فردا روزی، فیلمی با کیفیت 8K منتشر شد که ایقانو، ۴۰ نفر از بچه دبستانی‌ها رو به رگبار بسته! و گفتند: «ببینید! چنین آدمی این کتاب رو نوشته، پس به درد نمی‌خوره»؛ شما فریب رسانه رو نخورید. نقد محتوا با نقد نویسنده فرق داره: «ببینید چی گفته، نبینید کی گفته.»

چرا رایگان؟! 

ممکنه سؤال پیش بیاد «چرا کتاب رو رایگان پخش می‌کنی؟! از کجا تأمین شدی که این کارو کردی؟!» دلیل انتشار مُفتی، این بود که دیدم آگه تو کشور ۸۵ میلیونی، دلم خوش باشه به این که چند صد یا چند هزار نفر این کتاب رو بخوندن، بیش‌تر خودم رو مسخره کردم!

اما در مورد تأمین مالی، نه سر این کتاب، نه هیچ جای دیگه، پولی از شخصی، نهادی و مؤسسه‌ای نگرفتم. از روغن کاری مغز و روشن کردنِ فکر خوشم می‌آد؛ پس می‌گم من تا حالا یا بی‌کار بودم یا کار آزاد داشتم و هیچ وقت، استخدام هیچ جایی نبودم؛ نه خصوصی، نه دولتی. یعنی حتی حقوق بگیر هم نبودم.<sup>۱</sup> می‌تونید باور نکنید! تنها چیزی که تا حالا (غیر از یارانه) از دولت گندم، ۱۰-۱۵ تا کتابی بود که همون زمان از دانش‌گاه دولتی ایقان‌آباد سفلی دزدیدم! من باشون قرارداد موقت داشتم و باید به من حق‌الزحمه پرداخت می‌کردند؛ ولی گفتم مدیرکل اداره امور فرهنگی عوض شد و بعد دیگه کسی گردن نگرفت.<sup>۲</sup> من چند کتابی که از بودجه‌ی اون‌جا خریده و بهم داده بودند رو پس ندادم! در ضمن، از این فکر که آدما هر کاری رو برای پول می‌کنند، بیرون بیایید. این مترِ خوبی نیست. شاید یه درصد، یه جایی، یه نفر نخواست یا نتونست پولی کار کنه.<sup>۳</sup>

نیک‌بختانه به کسی هم مدیون نیستم و همه‌ی کارهای کتاب از تایپ و صفحه‌آرایی تا طرح جلد رو خودم انجام دادم. ضمن این‌که تو انتشار این مدلی،

۱. استخدام و حقوق بگیریک - چه خصوص. چه دولتی - اصلاً چیز بدی نیست. بابا کی من به عمر معلم بوده و استخدام دولت؛ ولی من تا حالا استخدام جایی نبودم!

۲. خورشید این بود که اون مح‌توهم خلیل روشن بگم. تا حالا هیچ پولی برای این موضوع نگرفتم. گریه اون چیزیک که من به اون تصویر دادم. اصلاً ربطی به این متن نداره و کلاً به نوشته‌ی دیگه بود.


۳. حالا که خلیل ناراحتید از این‌که رایگان بوده، آخر کتاب شماره کثرت می‌دم. پول بریزید که از این حالت دربیار! خفففففف ششششش...


خودم راحت ترم! تو نسخه‌ی قبلی، راه به راه، پاورقی زده بودم که منظورم از فلان چیز، بهمان مطلب نیست و به کسی برنخوره و اینا. تو این نسخه که مفتی شُرش دادم تو اینترنت، هرچی خواستم نوشتم و اون پاورقی‌ها رو هم حذف کردم رفت! اما در کل، پشت کالای فرهنگی و ضد فرهنگی، باید گردش مالی باشه؛ وگرنه تولید این محصولا نمی‌تونه ادامه پیدا کنه. باید همه یاد بگیریم برای خوندن کتاب و شنیدن موسیقی و دیدن فیلم، پول پرداخت کنیم.


### تأحالا کجا بودی؟!

تو این ۱۰ سال کجا بودم و چه می‌کردم و چرا الان یادم افتاده یه متن قدیمی رو منتشر کنم؟! چند تا داستان داره:

**اول:**  تنبلی!

**دویم:**  کامل گرای! هی به خودم می‌گفتم «زوده، بذار خوب خیس بخوره، بعد یه چیزی بدم بیرون که نقص نداشته باشه.» ضعف بزرگِ کامل‌گرایی رو خیلیا دارند و متأسفانه مانع پیش‌رفت می‌شه. اگه شما هم مَث من هستید، باید یه فکری برای خودمون بکنیم! همین الان که می‌خوام بالآخره منتشرش کنم، یه بخشی از ذهنم مقاومت می‌کنه و می‌گه: «یه کم دیگه صبر می‌کردی. این هنوز اون چیزی نیست که باید باشه.» و با بخش دیگه‌ی ذهنم به‌ش می‌گم: «گم‌شو! برو به جهنم!»

**سیم:**  من آدم علیه‌السّلامی نیستم! توضیح بیش‌تری نیاز نیست.

**چارم:**  اتّفاقاتی که سر نشریه‌هام تجربه کردم، من رو کاملاً به درون، هُل داد. دیگه حوصله‌ی قرار گرفتن در معرض نظر دیگران رو نداشتم. همین موضوع، انتشار کار رو به عقب می‌نداخت.

**پنجم:** چون کتاب مَث بچه‌ی آدم می‌مونه، می‌خواستم کتاب اوّل م رو کانادا چاپ کنم!! ولی شرایط جور نشد، حالا شاید کتاب دّیم رو رفته آمریکا چاپ کردم!!

**شیشم:** چی شد بالاخره دست به اقدام زدم؟! وقتی کتاب رو نوشتم، تو اوج جوونی بودم. اون موقع آدم خیلی خوشه و اصلاً تصوّری از افزایش سن نداره! ولی ۳۰ رو که رد کنی، کم کم می‌بینی موهات دونه دونه می‌ریزه؛ دندون دردا شروع می‌شه؛ آروم آروم تو موهات سفیدی پیدا می‌کنی؛ آب سرد بخوری، معده درد می‌گیری، در حالی که چندسال پیش، این چیزا برات سوسول بازی بود؛ چندتا پلّه رو بالا پایین می‌کنی، نفست می‌گیره؛ ولی قبلاً این خبرا نبود؛ دیگه به عنوان جوون مورد توجه نیستی و بچه کوچولوهایی که چند سال پیش باهاشون بازی می‌کردی، بزرگ شدند و الآن اونا جوون محسوب می‌شند! می‌بینی تعداد مرگ نزدیکان و اعضای فامیل داره زیاد می‌شه و همه داریم پیر می‌شیم و... همه‌ی اینا باعث می‌شه به عقب نگاه کنی و ببینی نصف عمرت رفته! من چه قدر قراره تو این دنیا باشم؟! ۶۰ سال؟ ۷۰ سال؟ نصفش رفت که! همین دیروز بود رفتم اول ابتدایی، صبح تا شب تو کوچه با بچه‌ها بازی می‌کردم، کی نصف عمرم تموم شد و خودم نفهمیدم؟! **||||** اگه نیمه‌ی خوبِ زنده‌گی ان قدر زود رفت، پس دیگه افتادم تو سراسیمگی و بقیه‌ش قراره به پیری برسه که! اگه الآن زیر ۳۰ سال هستی، اصلاً نمی‌فهمی چی می‌گم! خلاصه دیدم تضمینی برای زنده‌گی تو این دنیا نیست و به‌تره حداقل یه چیزی از خودم باقی بذارم این‌جا.

**هفتم:** من یه دهه شصتی‌ام. ۳-۴ دهه تجربه‌ی زنده‌گی دارم و تو این دوران، بالا پایین‌های حجاب رو زیاد دیدم.<sup>۱</sup> از بیرون که نگاه می‌کنی، یه رفتار سینوسی جالب یا عجیبی دیده می‌شه. خب! چرا آدم همه‌ش از بیرون ببینه؟! چرا من م یه سیخونکی به این جریان نزنم؟! این هم دلیل آخر برای این که بالاخره وارد گود شدم.

۱. در مورد تفسیرات حجاب تو این چند دهه، تو بخش بعدی فصل حرف می‌زنم.

## اول - ۲: داستان حجاب توایران

چند ماه اول بعد از انقلاب، حرفی از قانون حجاب نبود. اما بعدش دو سه سالی، برای رعایت حجاب تو ادارات و مؤسسات، سخت‌گیری‌هایی شد؛ تا این که سال ۶۲ قانون حجابِ عمومی تصویب شد. اون موقع، این قانون برای عموم مردم حساسیت برانگیز نبود؛ چون اولاً شرایط کشور عوض شده بود و به طور کلی، اسلام‌خواهی بین خیلی از جوون‌ها و مردم رایج شده بود و ثانیاً خیلی از مردم، حتی زمون شاه هم پوشش‌دار بودند و موضوع حجاب، چیز غریبه‌ای نبود براشون.

### زمون شاه

بریم قبل از انقلاب تا تصویری از حجاب تو اون دوره داشته باشیم. زمون شاه ۶۰ تا ۷۰ درصد مردم ایران تو روستا زنده‌گی می‌کردند. این عدد، اواسط دهه‌ی پنجاه کم‌تر شد و به حدود ۵۵ درصد رسید. با وجود اکثریت بودن، از روستاهای اون موقع، نه تصویر زیادی ضبط شده و نه رسانه‌های الآن، علاقه‌ای به نشون دادن اون تصاویر دارند. به نظر من، کلید بررسی اتفاقات و حوادث قبل از انقلاب، همین نکته‌س. یعنی اگه کسی می‌خواد روایت واقعی از کلیت ایران در اون زمان داشته

باشه، باید اکثریت مردم رو لحاظ کنه. ولی تو سال‌های اخیر، چیزی که از ایرانِ زمون شاه‌می‌بینیم، محدود به چند خیابون از بالا شهر تهران و اصفهان و شیراز؛ و نه حتی شهرستان‌های دیگه! چه برسه به روستاها! انگار مردمی که تو روستا زنده‌گی می‌کردند، از کادر دوربین‌ها خارج بودند! نه وضع اقتصادشون مهم بود، نه فرهنگشون، نه به‌داشتشون و... دقیقاً مثل مردم سیستان و بلوچستانِ الآن که کلاً از کادر رسانه‌ها خارج هستند و ما اصلاً نمی‌بینیمشون! انگار نه انگار که دُئیمین استان بزرگ ایران!

در مورد روستاها همیشه سه تا نکته رو باید توجه کرد: یکی ارتباطات ضعیف، دُئیم سنت‌های قوی و سِئیم وجود محیط کوچیک و کم جمعیت. روستانشین‌ها، همین الآنم که دسترسی به اینترنت دارند، ارتباطشون با شهر و بقیه‌ی مردم، کمه؛ چون دغدغه‌هاشون با شهری‌ها یکی نیس. دیگه فرض کنید ۶۰-۵۰ سال پیش که بالای ۹۵ درصد روستاها، آب و برق و گاز هم نداشتند<sup>۱</sup>، چه برسه به تلفن؛ ارتباطات چه‌طور بود! بچه‌های روستایی تا مدت‌ها فکر می‌کردند دنیا بعد از چند روستا اون طرف‌تر، تموم می‌شه<sup>۲</sup>! تصویری از شهر و مردمش نداشتند. از طرفی چون ۶۰-۷۰ درصد<sup>۳</sup> مردم (شهری و روستایی) بی‌سواد بودند، اطلاعات و ورودی‌های زیادی به ذهنشون (مخصوصاً به روستایی‌ها) نمی‌رسید.

۱. اسدالله عالم (وزیر دربار پهلوی) تو کتاب «یادداشت‌های عالم» جلد چهارم، صفحه‌ی ۶۹ می‌نویسه: «۳۱ فروردین ۱۳۵۳ به‌شاه گفته فقط ۴ درصد روستاها برق و ۱ درصدشون آب آش‌میدرنج دارند. شاه گفت: می‌رونم. به‌فکرش برایش می‌کنیم.»

۲. اعراق نمی‌کنم! از قدیم‌ها شنیدم. اتفاقات قدیم ممکنه برای ۱۵۱۰، عجیب باشه. مثلاً آریکس شنیدم و شرح رفته سربازی تا ۲ سال اصلاً نتونسته برگرده خونیا یا ما در بزرگ‌هم می‌گفت: «سال یک بار برنج می‌خوریم! فقط شب عید! بقیه‌ی سال، برنج پیدا نمی‌شد.» داریم در مورد چند دهه پیش حرف می‌زنیم. با تصورات ۱۵۱۰، اون موقع رو نمی‌دید.

۳. دوره‌ی پهلوی چند دهه طول کشیده و تو دهه‌های مختلف این آمار فرق می‌کنه. حداقل ش ۶۰ درصد بوده و دهه‌ی ۳۰ و قبل‌تر، به‌بالای ۸۰ درصد بح‌سواری هم می‌رسیده.



مورد دیم، سنت‌ها و آداب و رسومه که به شدت توروستاها قوی بود. حتی الانم در مقایسه با شهر، روستانشینا خیلی به آداب و سنت‌ها پای‌بندتر هستند. در ضمن، روستا محیط کوچیکی داشت و اهالی از هم شناخت کاملی داشتند. آگه اسم کسی بد درمی‌رفت، دیگه زنده‌گی براش سخت می‌شد و نمی‌تونست تو اون جمع کوچیک دووم بیاره. وقتی این سه نکته رو کنار هم می‌ذاریم، می‌بینیم احتمالاً تو روستاها وضعیت بی‌حجابی مثل شهر نبوده. طبق چیزایی که از قدیمی‌ها شنیدم، اونا هم تأیید کردند که تقریباً بی‌حجابی دیده نمی‌شد؛ مگه این که کسی از شهر بیاد و به روستا سر بزنه. یا بعضی جاها چون خوب و بد رو نمی‌دونستند، ممکن بود جلوی غریبه بی‌روسری باشند.<sup>۲</sup>

تو خود شهرها هم بخش قابل توجهی از مردم، زنده‌گی سنتی با قواعد و قوانین خودشون رو داشتند. پایین شهرها محجبه‌ها بیش‌تر از مکشفه‌ها بودند. بنابراین به طور کلی می‌شه گفت، (آگه روستاها رو هم در نظر بگیریم) خیلی بیش از نصف مردم حجاب داشتند؛ گرچه در کل، به سفتی بعد از انقلاب نبود. دین و اعتقادات، گستره‌ی زیادی داشت؛ ولی عمق کم! یعنی بین عموم مردم با خرافات آمیخته شده بود. از طرفی خیلی از اونایی که سواددار می‌شدند، هم به خاطر آموزش‌هایی که دریافت می‌کردند<sup>۳</sup> و هم فرار از خرافات، از دین فاصله می‌گرفتند. یعنی دین‌دار

۱. روسری جزئی از پوشش بود. یعنی خیلی وقت‌ها تو خونه هم روسری داشتند! مث پیرزنی روستای اهن که شبانه‌روز حجاب دارند.

۲. وقتی می‌گیم بی‌سوادگی، یعنی اطلاعات مذهبی و دینی زیادی هم نداشتند. مثلاً آخونده می‌رفت براشون درباره‌ی غل جنابت حرف می‌زد. طرف می‌گفت: «خدا روشکر چند تا بیجی بزرگ کرده، تا حالا این غل غل که می‌کنی به من واجب نشده!» یا بعضی جاها زن‌ها تو حموم (خرینم) لغت و عور می‌شدند و برای این که شامخه نشند یا مشکل شرم و جنابت‌شون حل بشه، یه دسته از موی سرشون رو کاسی دنون می‌گرفتند! فکر می‌کردند آگه جلوی بقیه‌ی زن‌ها برهنه بشند، طوری نیست!

۳. اون موقع سیستم رسم، تمایلی به دین دارکردن مردم نداشت. تو بخش‌های از کتاب‌ها، چیزای مذهبی نوشته می‌شد، اما یه دین شکر می‌پوشید. اون زمان، حتی اول کتاب‌های درس هم «بسم الله» نبود!

باسواد که خیلی کم داشتیم، باسواد دین‌دار هم زیاد نبود! اما تو آئین‌ها و رسم و رسومات دینی مثل عاشورا یا نیمه‌ی شعبان و... عقبه‌ی ذهنی مردم می‌اومد جلو و همه چیز با قاعده برگزار می‌شد. تصور کلی من از اون دوران اینه که بیش‌تر مردم اعتقاداتی داشتند، اما همه چیز رقیق و سطحی بود.<sup>۱</sup>

## دهه‌ی شصت

از اواسط دهه‌ی شصت که چشم‌م به دنیا باز شد تا آخر دهه، بدحجابی یا بی‌حجابی به اصطلاح امروز ندیدم! ظاهر آدم‌ها خیلی ساده و معمولی بود. ولی اون موقع یه بخشی از زن‌ها، هنوز شبیه زمون شاه، چادر سر می‌کردند. یعنی با همون لباس تو خونه بیرون می‌اومدند، ولی یه چادر روش! مثلاً دوستم از بازی با ما تو کوچه دل نمی‌گند، مامان‌ش می‌اومد به زور می‌بُردش. مامانه چی پوشیده بود؟ همون لباس خونه‌شون؛ فقط یه چادر گل‌گلی نازک روش انداخته بود! حتی روسری نداشت!

دهه‌ی شصت، دهه‌ی شروع تغییرات پوشش بود؛ حتی تو لباس مردها. تو این دهه بود که لباس‌های آقایون تو ارگان‌های نظامی، طوری طراحی شد که موهای زیر گردن رو بپوشونه. از اواخر این دهه، کم‌کم خانما هم متوجه شده بودند، اگه قراره چادر سر کنند، باید یه کاربردی داشته باشه! چادر بدون روسری، خیلی پدیده‌ی معناداری نیست! از طرفی به خاطر تصویب قانون حجاب، برخورد با بدحجاب‌ها شروع شده بود.

۱. مثلاً عکس امام رضا رو دیوار اتاق بود و تو سفره، هم‌راه غذا، شراب هم می‌زاشت!

تو سریال‌های این دهه، هنوز بازی‌گرای زن و مرد به هم دست می‌زدند! حتی حرف زدن از شراب خوردن «ریوزو» تو سریال «اوشین» چیز عجیبی نبود! چون تا همین چند سال قبل، آدما تو خیابون، مغازه‌ی شراب‌فروشی می‌دیدند!

## دهه‌ی هفتاد

دهه‌ی هفتاد، دهه‌ی تثبیت تغییرات بالا بود. ضمن این‌که می‌دیدید هنوز دوره‌ی جدید، برای بعضیا جا نیفتاده؛ ولی از اون طرف، تثبیت هم به وضوح دیده می‌شد. مثلاً بعضی زن‌ها به این فکر افتاده بودند که چرا بدون جوراب می‌رند بیرون و به‌تره این قسمت رو هم اصلاح کنند!

عموم مردم با این تغییرات همراه بودند. با فکر جوّ الآن، به اون زمان نگاه نکنید. این مردم، همونایی بودند که قبلاً خارج از کادر قرار داشتند. حالا انقلاب، به‌شون توجه کرده بود و هدف خودش رو رشد و پیش‌رفت اونا معرفی کرده بود. برای همین، در کنار بقیه‌ی شعارها و آرمان‌ها، با موضوع حجاب هم همراه بودند. ضمن این‌که حجاب، اعتقاد دینی‌شون بود و قبلاً هم به‌ش بی‌توجه نبودند. یعنی چیز خیلی دوری از اونا نبود که با سفت‌تر شدنش بخواند رنجیده خاطر بشند.

من چون کوچیک بودم، راحت تو جمع‌های زنونه راه داده می‌شدم و چیزای زیادی از حرف‌هایی که اون‌جا زده می‌شد رو به خاطر دارم. مثلاً یه مرده می‌خواست از جلوی اتاق رد بشه، بره تو اتاق بغلی که مرده‌ها بودند؛ همه‌ی زن‌ها گره روسری‌شون رو سفت می‌کردند! یه دختر نوجوون اشاره می‌کرد به یکی از زن‌ها و می‌گفت: «برادر شوهر که طوری نیست، چرا برای این حجاب می‌کنی؟!» بعد همه شروع

۱. نمونه‌ش سریال «آینم».

۲. اهن آله اینج سریال (دوباره پخش بشه، قطعاً اینج رانگ‌ها رو نخواهیم شنید!)

می‌کردند به نُج نُج کردن که «این چه حرفیه؟! آگه این، طوری نیست، پس کی طوریه؟!» نه گشت ارشادی بود، نه کسی زورشون کرده بود. خودشون «باور» داشتند خوب نیست جلوی نامحرم بی‌روسری باشند.

### نمونه‌هایی از افراط‌ها

اواسط دهی هفتاد و با شروع جنبش دَیم خرداد، استارت تغییراتِ جدید زده شد. به این مناسبت، می‌خوام یه کمی از افراط‌های دهی شصت و هفتاد رو براتون تعریف کنم. ببینیم چیا باعث شد تو دهه‌های بعدی، بخشی از مردم، تغییر رویه بدنند.

اون موقع، خانما به دو دسته‌ی «چادری» و «مانتویی» تقسیم می‌شدند. با این‌که مانتوهای اون زمان، خیلی بلند و گشاد بودند و فرق خاصی با چادر نداشتند، اما به مانتویی‌ها نگاه خوبی نمی‌شد و آگه کسی فرصتی به دست می‌آورد، حتماً به‌شون تذکر می‌داد که حجاب‌تون نقص داره! در صورتی که نقصی نداشت و افراط یعنی همین!

کلاً دو دهی اول بعد از انقلاب، تلاش این بود که «همه» ی مردم دین‌دار بشند، اونم در حد ممتاز! چنین چیزی شدنی نبود. یه نگاه ایده‌آلیستی افراطی که رئالیسم رو در نظر نمی‌گرفت! مثلاً توجه نمی‌کرد که آدما در واقعیت، دوس دارند شیک و پسندیدنی به نظر برسند. ولی اون زمان، شیک بودن، ناپسند بود! ما که تا اواسط راه‌نمایی،<sup>۲</sup> تو مدرسه مجبور بودیم کچل کنیم! تو دبیرستانم آگه موها رو

۱. شاید از بالا، چنین چیزی تزیین نمی‌شد. ولی بدنی سیتم و خودمردم چنین برداشت کرده بودند؛ مثلاً دهی شصت، تو یکی از دانش‌کام‌ها وسط کلاس، دیوار کشیدن و دختر و پسر رو جدا کردن! خبر به گوش بالا رسید. دستور اومد که «جمع کنید. این چه کاریه؟!»

۲. اولن موقع دست‌ان داشتیم و راه‌نمای و دبیرستان.

شونه می‌کردیم -طوری که فُکل به نظر بیاد- اطرافیان و بزرگ‌ترا جور خاصی نگاه می‌کردند؛ انگار کار خلاف شرعی اتفاق افتاده! خبر دارم تو مدارس دخترونه هم آگه کسی جوراب سفید می‌پوشید، بهش گیر می‌دادند! دیگه لاک زدن یا لاک، هم‌راه داشتن تو مدرسه که حکم تیر داشت! یکی از بچه‌ها تو راه‌نمایی، یه روز شلوار لی آبی یه کم تنگ پوشیده بود. بین ما که شلوارهای گشاد پارچه‌ای داشتیم، اون خوش‌تیپ‌تر به نظر می‌اومد. همون‌روز زنگ زدند به خونواده‌ش و گفتند «براش شلوار پارچه‌ای بیارید!» خلاصه زنگ بعدی، همون پسره رو شبیه خودمون دیدیم! فکر کنید چه احساس بدی رو تجربه کرده اون روز!

بالتر گفتم، خیلی از مردم با این اتفاقات هم‌سو بودند و کسی‌گزینیه‌ی دیگه‌ای تو ذهنش نبود. اکثراً فکر می‌کردیم درستش همینه! حتی آگه با زور و فشار بود. مثلاً یه بار تو خیابون دیدم یه زنه که خودش مانتویی و حتی فُکلی<sup>۱</sup> بود، به دختر جوونی که کاملاً پوشیده بود، ولی لباس شیک و نُومدلی داشت، با تمسخر گفت: «چه عجق و جق!» یا یه بار رفتم مهمونی. لباسی پوشیده بودم که خوب به نظر می‌اومد. یه گوشه نشسته بودم. یکی از اقوام از اون طرف صدا زد که «ایقانو! چرا محل نمی‌دی پس؟ نشناختم.» یکی دیگه که کنارش نشسته بود، گفت: «مینی ژوپ شده! برای همین نشناختی ش!!!» باورکردنی نیست! مینی ژوپ یه پوشش نیمه برهنه برای خانما بود که قبل از انقلاب، تو ایران هم مُد شده بود. چه ربطی داره به منی که اولاً پسر، ثانیاً کاملاً پوشیده‌م!! این که می‌گم شیک‌پوشی ناپسند بود، دیدم که می‌گم!

۱. چار جور پوشش داشتیم: «چاردی با پوشش کامل، چاردی مَکَل، مانتویی با پوشش کامل، مانتویی مَکَل.» قرتی‌ترین حالت، مانتویی مَکَل بود! که همون‌هم یه مانتو داشت تا انگشتی پاش می‌رسید و از نظر گُذاری، طوری بود که دو نفر تو مانتو جا می‌شدند! فقط اندازه‌ی نصف انگشت، موهاش از جلوی روسری یا مقنعه بیرون زده بود؛ برای همین بهش می‌گفتند مَکَل!

خلاصه سطح افراط تو اون دو دهه زیاد بود و همین، بخشی از مردم رو اذیت کرده بود. اینا باعث شد اونایی که تو گذشته مونده بودند، به هم‌راه بخشی از نسل جدید و دانش‌گاهی‌ها، به فکرشون بزنه که شرایط رو عوض کنند.

یه چیز بامزه یادم افتاد. تو همایش‌ها کم‌تر دست می‌زدند و بیش‌تر صلوات می‌فرستادند. موقع تبلیغاتِ خاتمی برای ریاست جمهوری، معلّم ما یه جا رفته بود که دخترا کف و جیغ و هورا کشیده بودند. اومد سر کلاس با عصبانیت گفت: «چه معنی داره دختر جلوی نامحرم دست‌ش رو بیره بالا که موهای دست‌ش پیدا بشه؟!» نکته‌ش موهای دست دخترا بود! اینم یه تفاوت دیگه با الآن. اون موقع امکان نداشت قبل از ازدواج، به دخترا، اجازه‌ی آرایش و تغییرات تو بدن بدنند. یعنی حتی نمی‌تونستند موهای صورت و دست‌شون رو محو کنند. حالا معلّم ما غصه می‌خورد که چرا باید موهای دست دخترا پیدا باشه!

در مورد روابط و ازدواج، تو بعضی از شهر و روستاها، هم‌چنان رسوم قدیمی مونده بود. مثل این‌که تا دخترِ بزرگ عروسی نکنه، دختر کوچیک حق ازدواج نداشت! حتی اگه براش خواستگار خوب پیدا بشه.

احتمالاً می‌دونید دهه‌های قبل‌تر، زن و مرد، هم‌دیگه رو انتخاب نمی‌کردند و حتی نمی‌دیدند! تازه شب عروسی می‌فهمیدند هم‌سرشون کیه و چه شکلیه! البته تو شهرها کم‌تر این‌طوری بود. از اون طرف، طلاق رو خیلی بد و یه آب‌رو ریزی بزرگ می‌دونستند. برای همین زن و شوهر، فکر می‌کردند همون‌طوری که پدر و مادرشون رو انتخاب نکردند، هم‌سر هم جزو سرنوشته و باید باش بسازند. بنابراین به هر ترتیبی بود، زنده‌گی می‌کردند و طلاق خیلی کم اتفاق می‌افتاد.

خیلی از خانما حتی بعد از ازدواج، دست به صورت‌شون نمی‌زدند! اصلاً چیزی به اسم لوازم آرایش نداشتند. کلاً تو فامیلِ اونا چنین چیزی باب نبود. وقتی زنی و

۱. این رسم‌ها از گذشته‌هاست دور مونده بود و ربطی به شاه یا انقلاب نداشت.

شوهری، انتخاب نباشه؛ نیازی نمی‌بینی دل شوهرت رو به دست بیاری! خیالات راحت‌ه که تو رسم و رسوم شما چیزی به اسم طلاق نیست و شوهرت نمی‌تونه جای دیگه بره! از طرفی، مردا اون زمان خیلی چیزها رو به زبون نمی‌آوردند. برای همین زنه فکر می‌کرد اصلاً برای شوهرش مهم نیست قیافه‌ش چه‌طور باشه! می‌گفت: «من کاری بکنم یا نکنم، برای اون که فرقی نداره. پس ولش کن!» اینم یه جور کج‌روی بود!

تو دهه‌ی هفتاد، این رسوم و عادات‌ها، کم‌رنگ شده بود و داشت از بین می‌رفت. اما هم‌چنان خانواده‌ها نقش اصلی رو تو انتخاب هم‌سر داشتند. البته برخلاف سابق، نظر عروس و دوماد رو می‌پرسیدند و کم‌کم رایج شده بود که اگه بچه‌ها به ازدواج راضی نباشند، دست‌شون رو به زور، تو دست هم نذارند!

دختر و پسر حتی بعد از عقد به ندرت با هم ارتباط داشتند، چه برسه به قبل از عقد و ازدواج! فرض کنید دوماد بعد از عقد تصمیم می‌گرفت زن‌ش رو ببینه. تنها گزینه این بود که مث یه مهمون بره خونیه پدرزن. اون‌جا همه نشسته بودند و گپ می‌زدند. آقا دوماد دل‌دل می‌زد که چند دقیقه بذارند خانمش بیاد (حتی شده با چادر) یه گوشه بشینه و در کنار جمع، اون هم حضور داشته باشه. از اون مهمونی، همون چند دقیقه حضور این‌طرف و اون طرف اتاق، اون دو تا رو بس!

چند وقت بعد، این دو نفر، شانسی دم در به هم می‌خورند. سازده خوشحال، به عروس لپ‌گلی می‌گه: «برو چادرت رو سر کن، بریم بیرون یه گشتی بزنیم.» عروس هم سرخ می‌شه و می‌گه: «وای! اگه بابام بفهمه چی؟!» خلاصه شیطونی‌شون گل می‌کنه و خانم، سوار موتور آقا می‌شه و می‌رند یه خربزه می‌خرند و اون اطراف، زیر یه درخت، می‌شینند می‌خورند. موقع برگشت، قیافه‌ی پدر عروس دیدنی‌ه! انگار که

ناموس دزدی اتفاق افتاده! خربزه خوردند، حالا باید پای لرزش بشینند! همه‌ی این‌ها در حالیه که این‌ها شرعاً زن و شوهرند! اما هنوز عرف قبول نکرده بود!

حالا این‌ها مال بعد از عقده! تو چنین فضا و شرایطی، ببینید آگه بدون عقد، پسری برای یه دختر نامه بنویسه و بندازه تو حیاطشون چی می‌شه؟! حتی روح دختره خبر نداره که خواهان‌ش کیه و چه کاره‌س؛ ولی به خاطر همین نامه، پدر و مادرش بازخواستش می‌کنند: «ای وای! آب‌رومون رو بردی! انگشت نمای خاص و عام شدیم! این چه عاقبتی بود خدا؟! دیگه کسی در این خونه رو نمی‌زنه...»

فیلم «مادر» ساخته‌ی «علی حاتمی» رو دیدید؟! اون دیگه جالب‌تر از همه‌ی ایناس. حمید جبلی و اکرم محمدی زن و شوهرند. چند تا بچه هم تا حالا به دنیا آوردند! اکرم محمدی حامله‌س. آوردن‌ش خونه‌ی پدری تا ازش مواظبت کنند، بچه‌ش رو به دنیا بیاره. شوهره دل‌ش تنگ می‌شه می‌آد به‌ش سر بزنه. اما فقط تا دم در اجازه داره بیاد! یعنی نمی‌تونه زن‌ش که چند تا بچه ازش داره رو ببینه! این دیگه از عجایبه!

## ده‌ی هشتاد

خب داشتیم دهه به دهه جلو می‌اومدیم. گفتیم اواخر دهه‌ی هفتاد، نتیجه‌ی افراط‌ها داشت می‌زد بیرون و چند نمونه از زیاده‌روی‌ها رو طبق تجربیات شخصی گفتم براتون. همون موقع، عصر «سوسولیسیم» برای پسر‌ها هم داشت شروع می‌شد. قبل‌ش کم‌تر پسری بود که ریش یا حداقل سیل نداشته باشه! نداشتن سیل، کسر شأن بود و طرف رو از مردی می‌انداخت! اما کم‌کم بی‌ریش و سیل‌ها داشت زیاد

۱. یادمه اون سال‌ها، یه دختره بعد از عقد رفته بود خونم‌ک پدر شوهرش این‌ها همه‌جا پیچیده بود و با تعجب می‌گفتند: «آخر از مومن شده والا! هنوز عروس نکرده، رفته خون‌شون که چی؟!»



می‌شد. یه کم بعدتر موهاشون رو چرب می‌کردند تا برق بزنه! تیپ و پوشش هم داشت عوض می‌شد. تو دخترا هم، مانتوها کم کم داشت کم ارتفاع‌تر و کم عرض‌تر می‌شد! اندازه‌ی فُکلا هم داشت بزرگ‌تر می‌شد تا این که وارد دهه‌ی هشتاد شدیم. دهه‌ی هشتاد، دهه‌ی **ثبیت تغییرات تازه آغاز شده** بود. اینترنت خونگی داشت یه ذره یه ذره رایج می‌شد. از طرفی نسبت به دهه‌ی هفتاد، تعداد دیش‌های رو پشت‌بوم‌ها بیش‌تر شده بود! بنابراین به گوش آدمای بیش‌تری می‌رسید که می‌شه جور دیگه هم زنده‌گی کرد!

دوست‌دختری و دوست‌پسری هم راه افتاده بود. چیزی که قبلاً نبود! گرچه این ماجرا کلاً تو دهه‌ی هشتاد، به عنوان یه چیز بد و منفی جلوه داشت؛ ولی هر سال بیش‌تر از قبل رواج پیدا می‌کرد! اگه اوایل دهه، پسری به دختری می‌گفت: «با من دوست می‌شی؟!» و جواب می‌شنید: «برو با ننه‌ت دوست شو، بی‌شعور!» اواسط یا اواخر دهه، هم‌چین جواب تندی دریافت نمی‌کرد! گرچه پسرها هم پیش‌رفت کرده بودند و به جای این که یه چیز منفی رو مستقیماً به طرف بگند، از در دیگه‌ای وارد می‌شدند و عمل دوستی رو انجام می‌دادند، بدون این که حرف‌ش رو زده باشند!

تغییرات لباس هر سال داشت جلو می‌رفت. آستین کوتاه پسران، از زیر آرنج رفته بود بالاتر و روی بازو قرار گرفته بود! موهاشون داشت سیخ‌کی می‌شد! شلوار تنگ، نه برای پسران که برای دخترا هم به پوشش عادی تبدیل شده بود. مانتوی دخترا هم تنگ و کوتاه‌تر شده بود.

دهه‌ی هفتاد، آرایش خاصی تو چهره‌ی خانما وجود نداشت؛ حتی ابرو برداشتن هم آن‌چنان رایج نبود. حداکثر آرایش، به یه رُژ نه چندان پررنگ ختم می‌شد. اگه بیش‌تر از این می‌شد، توسط خود خانما سرزنش می‌شد. اما دهه‌ی هشتاد، چهره‌ها پررنگ‌تر شده بود و آرایش، به گونه و پلک و زیر چشم و پوست صورت<sup>۱</sup> هم رسیده

۱. یه بار سفید کننده می‌زدند، یه بار برنزه می‌کردند! یه روز سفیدی تو بورس بود، یه روز سیاهی

بود. روسری‌ها هم به مرور در حال عقب‌تر رفتن بود! هم‌زمان موها توی صورت هم می‌ریخت و از محدوده‌ی ژستن‌گاه خارج می‌شد!

اواسط دهه، بلوتوث موبایل به داد اینترنت بی‌جون و ماه‌واره‌ی بی‌رمق رسید؛ ولی اواخر دهه‌ی هشتاد، شبکه‌های ماه‌واره‌ای جدیدی با بودجه‌های هنگفت اومدند که شکل برنامه‌سازی رو تغییر دادند. برنامه‌ها از گفت‌وگوهای خنک و بی‌مزه‌ی دوره‌می جلوی یک دوربین و با پخش بی‌کیفیت، تبدیل شده بود به برنامه‌های استودیویی با کیفیت بالا و آب و رنگ زیاد؛ هم‌راه با پخش مستندهای جالب و مسابقه‌هایی که برای اولین بار تجربه می‌شدند. سریال‌های کلمبیایی و ترکی و اروپایی دوبله شدند و با این‌که اوایل، دوبله‌ی خیلی ضعیفی داشتند؛ ولی تصاویر رنگ و لعاب‌دارشون که متفاوت از سریال‌های خارجی تلویزیون بود، برای مردم و خصوصاً مردها جذاب بود!

یادمه تو جمعی نشستیم بودیم؛ «بفرمایید شام» پخش می‌شد. یکی گفت: «این برنامه کاری می‌کنه ۱۰ سال دیگه روسری از بین بره.» یکی دیگه به‌ش خندید<sup>۱</sup> و گفت: «حجاب جزو فرهنگ ایرانیاس. قرار نیست با دیدن چند تا برنامه‌ی سرگرمی از بین بره. مردم تفریح ندارند، دم‌شون گرم که این برنامه‌ها رو می‌سازند.»<sup>۲</sup> جالب این‌جاس که شنیدم، اعضای فامیل همون نفر دیم، ۳ ماه پیش، تو سیزده‌بدرِ وسط ماه رمضان، بی‌روسری کباب سیخ می‌کردند!

۱. اوایل دهه‌ی هشتاد به یکی از منوکل<sup>۱</sup> گفته بودند: «حجاب داره روز به روز کم‌رنگ‌تر می‌شه.» در جواب فقط خندیده بورا! اون هم بی‌عده می‌گند: «برداشتن روسری فقط به همین ختم نمی‌شه و چند وقت رنگه با تاپ و شورت می‌کند تو خیابون.» طرف مقابل می‌خنده و می‌گه: «نرسید هیچ اتفاق نمی‌افتا»

۲. اونایی که فکر می‌کنند آدم‌ها با دیدن تلویزیون، خوندارن کتاب، شنیدن موسیقی و... عرض نمی‌شند، آدم‌خوار رو نشناختند! آدم به طور ناخودآگاه، با بخش ناخودآگاه ذهن‌ش تغییر می‌کنا «هر کس» قابلیت تبدیل شدن به «هر چیزی» رو در طول زمان داره.

دهه‌ی هشتاد رو با شلوار پاره‌ی پسر می‌بندیم! رفته بودند مهمونی. بابا به پسرش اشاره می‌کرد و چشم غرّه می‌رفت. پسر نمی‌گرفت که چیه جریان. رفت پیشش گفت: «بابا چی می‌گی؟! چرا نیم ساعته چشم‌ک می‌زنی؟!» باباش گفت: «حواسِت نیست! شلوارت پاره‌س! آب‌رومون رو بردی.» پسر خندید و گفت: «بابا این الان مُده! جای دیگه نگی، به موم می‌خندند!»

## دهی‌نود

تو این دهه، رشد انفجاری اتفاق افتاد و کار از تثبیت مَثبیت گذشت! تو پسرِها شلوارها فاق کوتاه شد، تی‌شرت‌ها آب رفت و به زور ناف رو پوشش می‌داد! ولی یه مدل دیگه‌ی پوشش این بود که زیر پیراهنی، از تی‌شرت رویی بزنه بیرون!! از زیر ابرو برداشتن پسر هم بگم یا نه؟!

تو خانم‌ها، اوایل دهه، پوشش «سپورت» اومد. گرچه سال‌ها قبل، «جوراب‌شلواری» وجود داشت، ولی چیزی نبود که مردم تو خیابون بیوشند. خیلی‌ها می‌گفتند سپورت، تأثیر برنامه‌ی «آکادمی گوگوش» بود! یه کم بعدتر، دکمه‌ی مانتوها افتاد و مانتوها رو به شکل‌های دیگه و بدون دکمه، طراحی و تولید می‌کردند؛ تا این‌که اواسط دهه، رفتیم تو کار «مانتوی جلوپاز»<sup>۱</sup>. چند سال بعد، پاره گی شلوار به دخترها هم رسید و هم‌زمان، شلوار ۹۰ در دهه‌ی نود رایج شد!

«عمل زیبایی» با سرعت زیادی در حال فراگیر شدن بود. یه زمانی لب کوچیک و غنچه‌ای قشنگ به نظر می‌رسید؛ اما تو این دوره، تلاش زیادی برای حجم دادن به لب‌ها شروع شده بود که البته تو بعضی اشخاص جواب نمی‌داد و مجبور به تخلیه‌ش می‌شدند! عمل دماغ، پیش‌فرضِ همه‌ی عمل‌ها بود و چیز قابل‌عرض و اشاره‌ای

۱. مح‌توینم اسم «ماشو» روز روزی این نوع پوشش کله برداریم!

نیست! برخلاف دهه‌ی هشتاد، حالا دیگه فقط صورت ملاک نبود و سراغ بقیه‌ی بخش‌های بدن هم رفته بودند. از مکش چاقی در چند ساعت تا تلاش برای زُردون تمام موهای بدن و تتو و شکل‌دار کردن دست و پا و حجیم کردن بعضی از اندام‌ها ... و

تو این دهه، موها خیلی کم، زیر روسری تحمل می‌شد و تمایل داشتند به یه نحوی، از محدوده خارجش کنند. برای اولین بار با موهای آویزون از پشتِ روسری مواجه شدیم! کاملاً هم سهوی بود! البته از جلوی سر هم، بیش‌تر مو پیدا بود تا روسری! اگه قدیم روسری بود و یه فُکل اون بالا! الآن شده بود حجم موهایی که چند سانت روسری اون وسط‌هاش دیده می‌شد! بعدها دخترهای جَوون‌تر به جای روسری از کلاه استفاده کردند!

اوایلِ این دهه، موبایل‌های هوش‌مند فراگیر شدند و اینترنت از میز و کامپیوتر، به دست و گوشی رسید! رشد اینترنت همگانی، حتی شبکه‌های ماه‌واره‌ای رو کنار زد و از توجه انداخت! آسونی استفاده از پیام‌رسان‌ها و شبکه‌های اجتماعی (انزوایی) باعث شد مردم سریع به هم وصل بشند و تبادلات رشد پیدا کنه. همین موقع، «کشف حجاب» یا همون «اختراع بی‌حجابی» تو شبکه‌های اجتماعی اوج گرفت. با این‌که این داستان، تو دهه‌ی هشتاد هم تو یاهو مسنجر و فیس‌بوک دیده می‌شد؛ ولی اون زمان، کلاً اینترنت فراگیر نبود و خیلیا اصلاً کامپیوتر نداشتند یا اگه داشتند به نت وصل نبود. ضمن این‌که سرعتِ اینترنت فوق‌العاده ضعیف بود. با اینترنت Dial-Up چند ساعت طول می‌کشید که یک فایل ۱۰ مگی رو دانلود کنید! افزایش سرعت اینترنت تو دهه‌ی نود، مستندها و فیلم و سریال‌های خارجی بدون سانسور رو به دست ملت رسوند و خیلی از پیش‌فرض‌های ذهنی رو تغییر داد.

۱. مثلاً آله بی‌زان، به‌زان زنگه مرح‌لفت: « عزیزم! موهاات از پشتِ روسریات بیرون اومده. » مرح‌لفت: « او! چه‌طور حواسم نبود؟! ممنون مَرح‌م که گفتی!! »

کاری که اینترنت تونست انجام بده خیلی مهمه. در مورد سیاست می‌شه به وضوح تأثیراتش رو دید. سال ۷۸ تجمع سیاسی کوی دانش‌گاه تهران معروف شد؛ ولی خیلی محدود و کوچیک بود و دو سه روزه جمع شد. سال ۸۲ باز یه اتفاقاتی افتاد که یه ذره گسترده‌تر از ۷۸ بود؛ ولی اثرگذاری خاصی نداشت و فقط مختص تهران بود. سال ۸۸ کار بالا گرفت و کشور چند ماه درگیر بود. اما هم‌چنان مرکز اصلی اتفاقات، شهر تهران بود. شاید ۲۰ درصد تو دو سه شهر بزرگ دیگه، یه کارهایی انجام شد؛ ولی در حد شوخی بودند. بقیه‌ی شهرها هم مطلقاً خبری و اثری نبود. اما دهه‌ی نود خیلی متفاوت بود. سال ۹۶ و ۹۸ و بعد ۱۴۰۱ بالا پایین‌ها رو گوشه گوشه‌ی ایران و حتی شهرهای کوچیک می‌دیدیم. این تأثیر اینترنت بود!

خب برگردیم به موضوع خودمون! وقتی آدما، تو شبکه‌های مجازی، عکس بی‌روسری منتشر کنند و ترس‌شون بریزه؛ طبیعیه که تو واقعیت هم میل پیدا می‌کنند این کار رو انجام بدن. شروع این اتفاقات، از اواسط دهه‌ی نود و از بالکن خونه‌ها و آسانسور و راهروها شروع شد تا کم‌کم به مغازه‌ها و خیابون‌ها کشید. البته نادر بود و تو بعضی شهرها و بعضی روزها، موارد انگشت‌شماری دیده می‌شد. ضمن این‌که روسری هم‌راه‌شون بود و فقط چند لحظه، جرئت می‌کردند اون رو کنار بزنند. یا این‌که تو جاهای خلوت‌تر، بدون روسری یا با پوشش کم‌تر حاضر می‌شدند و تصاویرش رو برای کانال‌ها یا شبکه‌های ماه‌واره‌ای می‌فرستادند.

---

۱. تأثیر بعدی اینترنت این بود که ما رو با سلبریتی‌ها آشنا کرد. وقتی کوچیک بودم، فکر می‌کردم این‌جی که می‌رند تو تلویزیون و سینما خیل آدم‌های بزرگ هستند. اما بعضی‌ها از این بنده‌گلان خدا، توندت نشون دارن که سطح استدلال و اطراعات‌شون در حد ... هست! (عالی و متعالی!)

## دهی ۱۴۰۰

الآن که این کتاب منتشر می‌شود، اوایل ۱۴۰۲ هستیم! یعنی دهی ۱۴۰۰ حتی درست و حسابی شروع نشده! اما تا این‌جا مهم‌ترین اتفاق، ماجراهای پارسال بود و جنبش #مه‌سا\_امینی. بالآخره سال گذشته پرده‌ها افتاد. انگشت‌شمار خانم‌های بی‌حجاب، تبدیل شدند به درصد قابل توجه. بعد از تصویب قانون حجاب تو سال ۶۲، تا حالا، هیچ وقت این تعداد خانم‌های اختراع بی‌حجابی کرده، تو خیابون‌ها رفت و آمد نکرده بودند! خیلی‌ها دیگه روسری همراه ندارند که بخواند با تذکری و اشاره‌ای سر کنند! با وجود این‌که تو وقت اخیر، پلیس نظارت‌ها رو بیش‌تر کرده و از جریمه‌های دوربینی تا پلمب مکان‌هایی که بی‌حجاب‌ها در اون رفت و آمد می‌کنند رو شاهدیم؛ اما تفاوت معناداری ایجاد نشده.

طبق دیده‌ها و شنیده‌ها، ظاهراً تو بعضی شهرهای بزرگ، درصد بی‌روسری‌ها تو خیابون، ۲۰ تا ۳۰ درصد و تو مجتمع‌های تجاری و جاهای سرپوشیده، درصد بالاتر می‌ره. تو شهرهای کوچک تا ۲۰ درصد و سایر شهر و روستاها، کم‌تر از ۱۰ درصد و بعضی جاها صفر! البته روسری‌دارها خیلی‌هاشون همونا هستند که فقط یه چیزی رو سرشون هست! ولی قصد ندارند همون رو بردارند.

دهی نود، از نظر اقتصادی خیلی بد بود. جهش ۳۰ برابری ارز و تورم بالا و متوالی، دو نشونه‌ش! اما خبر خوب اینه که دهی ۱۴۰۰ دهی ثبات اقتصادی خواهد بود. از اون‌جایی که با اجته و شیاطین در ارتباط هستیم، اونا به‌هم خبر دادند که اتفاقات خوبی در راهه. یعنی تورم ۴۰-۵۰ درصدی، بالآخره می‌ره زیر ۱۰ درصد و خیلی از مشکلات زیرساختی هم حل خواهد شد. از ۱۴۰۳ تا آخر دهه، این تغییرات مثبت رو همه به وضوح لمس خواهیم کرد.

البته تا این لحظه (تیر ۱۴۰۲) با وجود این‌که تو سیاست خارجی، اتفاقات خیلی خوبی افتاده و گره‌های درآمدی کشور باز شده؛ ولی تو اقتصاد داخلی، همون

سیاست‌های دولت‌های قبل رو می‌بینیم. هنوز تغییر ریلی اتفاق نیفتاده و تک و توک، نشونه‌هایی از تغییر رفتار دیده می‌شه. علی‌القاعده با این دست‌فرمون، نباید توژم تک رقمی بشه؛ ولی باید ببینیم چی پیش می‌آد. امید که ساقی‌م یعنی اون جنّ بوداده‌ی مطلقاً سر کارم نذاشته باشه!

پیش‌بینی‌م در زمینه‌ی فرهنگی اینه که دهه‌ی حاضر، دهه‌ی اوج تنش‌ها و دوقطبی‌های فرهنگی خواهد بود. یعنی همون‌طور که تو دهه‌ی ۹۰ به اوج مشکلات اقتصادی رسیدیم، تو دهه‌ی ۱۴۰۰ اقتصاد حل می‌شه؛ ولی به اوج چالش‌های فرهنگی خواهیم رسید.

تو این بخش، من روایت خودم رو از ۴ دهه‌ی بعد از انقلاب و مختصری از قبل انقلاب رو تعریف کردم. طبیعیه که ممکنه تو بعضی شهرها، غلیظ‌تر یا رقیق‌تر از چیزی بوده که من گفتم. ولی فکر می‌کنم در کلیت، درست و مطابق با واقع بود.

## □ اول - ۳: تبلیغ دین و حجاب توایران

این کتاب قرار نیست در مورد دین حرف بزنه؛ اما چون حجاب تو ایران، به خاطر دین، قانون شده و از طرفی تغییرات حجاب رو گفتیم، طبیعیه که سؤال پیش می‌آد طرف مقابل که ادعا می‌کنه دین و حجاب براش مهمه، جلوی این تغییرات، چه چیزی از خودش بُروز داده؟!

خب به نظر می‌رسه طرف مقابل، به اندازه‌ی انتظاراتی که داشته، تو چیزای فرهنگی تلاش نکرده. به نهالی که کاشته، آب نداده؛ ولی مدام بهش می‌گفته تو «باید» رشد کنی! دقت کردید چه قدر دور و برمون «باید» می‌شنویم؟! همه‌ش می‌گند باید اینطوری بشه، باید اونطوری بشه: «باید حجاب در جامعه‌ی ما نهادینه سازی شود، باید جوانان ما شور مذهبی داشته باشند، باید میان‌گین مطالعه در بین مردم ما افزایش یابد، باید مردم را با سینماها آشتی دهیم، باید حفظ محیط زیست سرلوحه‌ی همه‌ی اقدامات ما باشد...» داداش! بایدش رو که همه‌ی ما می‌دونیم، تو به من بگو چه‌طوری باید؟! تو چه‌گونه باید را به من بیاموز، چه قدر باید را خود خواهم آموخت!



## کوتبلیغ دینے مناسب؟! ❏

بیش تر طبلیقاٹ ادعایی، سمت بیش تر مردم نبوده! یعنی خواسته یا ناخواسته، هدف گذاریِ آموزش‌ها و تبلیغ‌های دینی، برای مردم مذهبی بوده؛ نه همه‌ی مردم. تازه همون هم با روش‌های بد و پیچیده و غیر جذّاب. مثلاً خیلی از نوشته‌های مذهبیون، گرفتار یکی از این دو مریضیه: یکی «مغلق نویسی و حوصله‌سربری»! که باعث می‌شه خیلی از نوشته‌ها رو اصلاً نشه خوندا! دُپِم «گورماست» نویسی! یعنی سطحی و غیر عمیق نوشتن. اولی حوصله‌ی آدم رو سر می‌بره و دیمی اعصاب آدم رو خورد می‌کنه. البته بعضی وقتا باعث انبساط خاطر هم می‌شه! بالاخره شنیدن حرف‌ها و تحلیل‌های رقیق، طعم شیرین لبخند رو بر لبان انسان می‌نشونه!<sup>۱</sup>

من خودم وقتی دبیرستانی بودم، جلوی پام هیچ راه جذّابی برای رسیدن به جواب سؤال نمی‌دیدم. به برنامه‌ی تلویزیون نگاه می‌کردم، می‌دیدم طرف‌یه جوری حرف می‌زنه که من همیشه از خودم می‌پرسیدم این واقعاً با زنش هم همین طوری حرف می‌زنه؟! با قیافه‌ی نجسب و نشسته، نشسته بود رو صندلی و از اول تا آخر با یه تُن صدا، بدون دادن هیچ تکون و تغییری به چهره و بدن و لحن و کلمات، یه ریز محتواهای تکراری و جذب‌نکننده‌ش رو جلوی دوربین بلغور می‌کرد. وقتی کتاب‌ها رو نگاه می‌کردم، اصلاً چیزی از شون سر در نمی‌آوردم و آگه هم مربوط

۱. نوعی خوراک مطّلع متخلّص از شیر و ماست که مانند «کب‌رُوح خیار» تدریز و سهل‌الهضم است!

۲. مثلاً این نمونه‌ها تبّم نمی‌کُره؟ آگه بشنوید: «اروپا یا از معروف بودن دران زناکی شرح ناراحت بودن، واسه این. اومدن شرف و سع کُردن اون رو بی‌حجاب کنندا!» یا آگه یکن بیتون بگن: «دینا اهن موند تو کُمر ملون.» «می‌گن: «چه‌طور؟» می‌گن: «به خاطر این که اون مَدْرَش هم نمی‌کُردند ما بتونیم ایستنت رو به‌شون برکُردونیم!!» ایستنت رو برکُردونیم؟! یعنی چی؟! یا طرف می‌گفت: «موسیق حرامه، چوون باعث می‌شه شنونده بره تو تخل و مَکُر کنه یه ویلا تو شمال داره و کُتار دریا نشنه، خصوصاً آفتاب می‌گیره!» یا می‌گن: «جهان امروز، جنیه.» «چه‌طور؟» «به دلیل این که همه چیزش غیرمقیّم یا کُور مانع جنیه.» خب قبول، مثال بزح. «مثلاً دتی که جیون از «کایح کشیدن» تو خیابون یا از «مُحَلّ شدن» توپ تو دروازه می‌برندا!»

به سؤالات من بود، به اصل جنس نمی‌پرداختند و چیزهای فرعی رو پررنگ‌تر از خود موضوع مطرح می‌کردند. می‌رفتم تو سایت‌های پاسخ‌گویی به شبهات دینی. وقتی جواب سؤال رو برام ارسال می‌کردند، حس می‌کردم بیش‌تر حالت توجیه داره تا جواب منطقی به دغدغه‌ی فکری من. علاوه بر این، متن جوابیه رو با همون لحن کتابی و دانش‌گاهی نوشته بودند که باعث می‌شد تا نیمه‌ی متن که می‌رسیدم، حال خوندن بقیه‌ی جواب رو نداشته باشم! پس من چه‌طور باید به جواب سؤالات می‌رسیدم؟!

### تبلیغ حجاب چه؟!

این‌جا هم ماجرا همون شکلیه. توقع و انتظار، حجاب صد در صدی بوده، ولی اصلاً مطابق این انتظار، کار نکردند. بازم، هدف‌گیری تبلیغات، سمتِ عموم مردم نبوده. خوش‌مزه این‌که محتوا و تبلیغات رو به اونایی می‌دادند که حجاب داشتند و سمت کسایی که حجاب نداشتند، نه محتوا، بلکه قانون رو نشون می‌دادند! یعنی به اون دسته از مردم که چندان نیازی به کمک فکری نداشتند، بیش‌ترین امداد رسانی انجام شده؛ در حالی که باید برعکس می‌بوده! البته بعضیاً تفاقاً همه‌ی تلاش‌شون این بوده که عموم مردم تحت پوشش قرار بگیرند؛ ولی بلد نبودند چه کار کنند. بعضیا هم وقتی دیدند حکومت دست‌شونه، آسون‌ترین کار یعنی صدور بخش‌نامه رو انتخاب کردند! یعنی زحمت کار رو از دوش خودشون برداشتند و گردن مردم انداختند!

۱. گفتم به سال‌های بدشون نمی‌آورده که تمام زن‌ها چادری بشند.

## اندر احوالات تبلیغ حجاب

حرف‌های بالا رو با چند تا مثال باز می‌کنم. چند سال پیش، رادیوی استانی یه استانی رو می‌شنیدم. دم اذون ظهر یه بنده خدایی صحبت می‌کرد. اسم برنامه‌ش یادم نیست؛ ولی چشم‌پسته می‌گم حتماً یه چیزی تو مایه‌های: «گوهر عفاف، عطر ستر، حریم عشق، خلوت‌گه نیاز، چشمه‌ی معرفت، شمیم عاشقی، زلال بنده‌گی، شنجق یار و...» خلاصه یکی از این جور اسمای زیبا بود! ایشون اولش شروع کرد به گفتن این که «هی می‌گند کار فرهنگی کنید، کار فرهنگی کنید. از این به بعد هر روز قبل از اذان در مورد بحث حجاب و عفاف صحبت خواهیم کرد. اینم کار فرهنگی، ببینیم دیگه چه بهونه‌ای وجود داره.» دعوا داشت کلاً! بعد هم یکی از آیه‌های قرآن در مورد حجاب رو خوند و تکرار مکررات. ادبیات گفتاری رو دقت کردید؟ از جنس دوس داشتن مخاطب بود یا از مدل تهدید و شاخ و شونه کشیدن؟! اصلاً این چه فکر بلند نظرانه‌ایه که روزی ۵ دقیقه صحبت تو رادیو، اونم رادیوی استانی، اونم قبل اذون ظهر، اونم با این نوع ادبیات رو کار فرهنگی بدونیم؟! من ایشون رو تو تلویزیون هم دیدم؛ چهره‌ی به‌هم ریخته و غیر جدّابی دارند. صوتی و تصویری کار می‌کنند!

گفتم حرف‌های تکراری؛ یه چیز بامزه تو پرانتز بگم. دلم نیومد تو پاورقی بنویسم. ماجرای جالب اینه که اون حرفا برای ما تکراری بود! نسل جدید ان‌قدر وضع شون جالبه که همون حرفای تکراری رو هم نشنیدن! خیلی باحال‌ند. اینا هنوز فرق پیام‌بر و امام رو نمی‌دونند! خخخخ! تو فامیل، یه معلّم دینی داریم. اخیراً دیدم برگه‌های امتحانی رو تصحیح می‌کنه. نشستم پای برگه‌ها و چند ساعتی از خنده ترکیدم. سؤال اومده بود «طاغوت را تعریف کنید.» جواب داده بود «گفنی که برای مُرده استفاده می‌شود! زمانی که انسان می‌میرد و آن را در «کالبد» (!) قرار می‌دهند؛ انسان را در طاغوت پیچانده و درون قبر می‌گذارند!» عزیزم! طاغوت

نمی‌دونی چیه، تابوت هم به گوشت نخورده تاحالا؟! پرسیده بود: «تقیه چیست؟»  
 جواب داده بودند: «نوعی وحی به مسلمانان است!» در جواب سؤالی درباره‌ی  
 «ولی فقیه» نوشته بود: «همان راهبه است!» احتمالاً تقلب کرده از رو دست بغلی  
 و اونم نوشته بوده «رهبر!» حالا فکر کنید اینا یه درصد، بدونند «صه‌های تسنیم»  
 و این جور ترکیبات یعنی چی! بگذریم!

چند سال پیش رفتم تو یه داروخونه، رو شیشه نوشته بود «از ورود خانم‌های بدون  
 چادر معذوریم!» حتی نگفته بود حجاب، نوشته بود چادر! یعنی دستورش، زن‌های  
 مانتویی با پوشش کامل رو پوشش نمی‌داد! اتفاقاً اون ده دقیقه‌ای که اون‌جا بودم،  
 هیچ خانم چادری ندیدم! چند روز پیش یه ویدئو دیدم از خانم مسئول یه داروخونه  
 که بی‌روسری بود و مردی که بهش تذکر می‌داد رو از داروخونه بیرون انداخت! یا  
 جای دیگه دکتره نمی‌داشت زن چادری وارد مطبش بشه! چه قدر متفاوت شدیم؟!  
 البته تو روش فرقی نکردیم! هر دو طرف، مُفَرطینی دارند که اگه از کسی خوش‌شون  
 نیاد، راه نمی‌دند. یه روزی غیر چادری محروم می‌شه، یه روز چادری!

گفتم بعضی از کتاب‌های مذهبی خیلی سخت‌خون نبشته می‌شوند. اما یه عده  
 سعی کردند ساده بنویسند؛ ولی قالب بدی رو انتخاب کردند. مثلاً این‌جوری: «روز  
 گذشته در یک مهمانی خانوادگی حضور یافته بودم. شوهر عمه‌ی بنده، از این که  
 در این مجلس، با چادر حاضر شده‌ام، ناراحت و خشم‌گین به نظر می‌رسید. چندین  
 بار نیز با کنایه و طعنه، سعی در کوچک جلوه دادن کار من نموده، قصد داشت به  
 سایرین، این‌گونه معرفی کند که من از روی جهالت، حجاب چادر را برای خود  
 برگزیده‌ام. اما بنده به عنوان یک دختر شیعه‌ی انقلابی و پیرو بانوی دو عالم حضرت  
 زهرا سلام الله علیها، هرگز از عقاید و اندیشه‌های الهی خود که از بوستان معرفت  
 نبوی و سلاله‌ی پاک ایشان به میراث گرفته‌ام، پا پس نکشیده و او را در همان جلسه،  
 به گفت‌وگویی صریح دعوت کردم. از همان ابتدا، هراس از مباحثه‌ی رو در رو (آن

هم در جمع خویشاوندان) را در وجودش مشاهده کردم. هر چه باشد مواجهه با فطرت و وجدان انسانی، برای چنین افرادی بسیار دشوار است. پس از صحبتی کوتاه، توانستم او را با استدلال‌هایی که از جانب اساتید مهربان خود آموخته بودم، قانع نموده، ابر غفلت را از مقابل دیده‌گان وی کنار بزنم. از آن لحظه تاکنون، از این که توانسته‌ام فردی را با معارف والای الهی آشنا کرده، اندکی از ناپاکی‌های اندیشه‌ی وی را در چشمه‌ی زلال حقیقتِ عفاف بشویم، احساس آرامش عجیبی در خود می‌کنم.» برای این که به کسی برنخوره، من این متن رو از خودم در کردم؛ ولی مشابهش رو تو کتابا می‌تونید پیدا کنید. **گیر کردن بین ساده‌گی و قُلبه‌گی!** من فکر می‌کنم مردم، به خاطر تجربه‌ی چند سال وبلاگ‌نویسی و کانال زدن و استوری گذاشتن، نسبت به کتاب‌نویس‌ها، تبخّر بیش‌تری تو ساده نوشتن دارند!

سایت‌ها و کانال‌های خبری هم بیش‌تر به **حواشی** می‌رسند تا متن و اون حواشی هم احتمالاً برای جذب چند کلیک و عضو و فالورِ بیش‌تره. دیگه خیلی بخواند از حجاب حرف بزنند، می‌گند فلان مسؤل گفت: «در امّ‌القرای اسلامی، می‌بایست نسبت به امر حجاب و عفاف، توجه ویژه‌ای صورت پذیرد!»

### **ضدتبلیغ نکنید! زحمت‌م‌شه‌براتون!**

اینا مثلاً نمونه‌های تبلیغ حجاب بود! به جاهایی که عملاً ضدتبلیغ دیدیم! یعنی فراری دادن! یعنی رفتارها یا برخوردهای غیرمنطقی که چند نمونه‌ش رو تو بخش افراط‌ها گفتم. وقتی آدم بزرگا و حتی مسؤلوا و ریش سفیدا، بعضی وقتا به خاطر برخورد نامناسبی که باهاشون می‌شه، واکنش نشون می‌دند، لج‌بازی می‌کنند یا حرف‌های ضعیف و سخیف می‌زنند؛ پس از نوخوونا و جوونا هم می‌شه انتظار داشت به روزی در جواب کارهایی که باشون کردیم، طغیان کنند!

چند سال پیش تو به برنامه‌ی تلویزیونی دیدم، مجری «مانتویی» به دختر کوچولوی «چادری» به خاطر حجاب‌شون جایزه داد! جایزه دادن چیز خوبیه؛ ولی آیا حس اون بچه‌هایی که جایزه نگرفتند رو می‌فهمید؟! برای خوش حال کردن اون دختر چادری‌ای کوچولوی بامزه، چرا تو دل بقیه‌ی دخترا نفرت می‌کاری؟! ضمن این که ذهن‌شون پر از تناقض می‌شه؛ «این خودش چادر نداره! می‌گه آفرین کوچولو که چادر پوشیدی!»

قدیما ممکن بود بعضی جاها، آگه خانم بدحجابی، برای کاری به اداره‌ی دولتی مراجعه کنه، خیلی تحویلش نگیرند. خب، چند دهه بعد، همین تلافی می‌کنند. حالا آگه خانم چادری بره به شرکت خصوصی کار داشته باشه، شاید برخورد خوبی باش انجام ندهند.

مورد بعدی این بوده که بعضیا دین رو فقط تو حجاب خلاصه می‌کنند. ملاک‌شون برای ارزش‌گذاری آدم‌ها فقط پوشش‌شونه! *إِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا!* مثلاً دختره می‌گه: «من خوبی‌هایی دارم که اصلاً بهش توجه ندارید. فقط چون موهام بیرونه رفتار بدی بام دارید!»

سال‌های اول گشت ارشاد، مأمور خانم کم داشتند. ماشین پلیس می‌اومد، به خانومه می‌گفت: «سوار شو.» سوار نمی‌شد! سرباز مرد به زور، دختره رو سوار می‌کرد! عکس و فیلماش درمی‌اومد. واقعاً حس بدی منتقل می‌کرد. برای این که مشکل مو و لباس یه دختر خانم حل بشه، یه سرباز مرد بغلش می‌کرد، می‌داشت تو ماشین! واقعاً از این ضد تبلیغ‌تر داریم؟! خب، اینا تو حافظه‌ی مردم می‌مونه. هیچ توضیحی هم براش داده نمی‌شد.

حراستِ یه دانشگاه در یک اقدام مبتکرانه، کارت ملی دختر دانش‌جوهای بدحجاب رو می‌زد به شیشه تا درس عبرت بشه برای بقیه! یا تو یه دانشگاه دیگه، طرح ضربتی جمع‌آوری و احضار بدحجاب‌ها به کمیته‌ی انضباطی انجام شد! احضار

می کردند برایشون کلاس حجاب می داشتند و جزوه و کتاب به شون می دادند. بعد نگاه می کردی، می دیدی طرف مانتوی بلندی داره، موهاش کاملاً پوشیده‌س، سر تا پا مشکی پوشیده. این چه مشکلی داشته که احضارش کردید؟! تنها چیزی که دیده می شد این بود که چون خوش قیافه بوده، یارو فکر کرده قرتیه! گفته اینم بیاد برای آموزش! خب خوش چهره بودن که دیگه دست خود آدم نیست! از این چیزا ما زیاد دیدیم تو این سال‌ها.

این قبیل کارها رو یا «احمق»ها انجام می دند یا «نفوذی»ها؛ واقعاً از این دو حال خارج نیست. طرف برمی داره سینه‌ی ماده گرگ تو لوگوی تیم «آث رم» رو تو پخش زنده‌ی تلویزیون تار می کنه. خب نمی تونی، لوگو رو نذار! تار کردنش دیگه چیه؟! هر کسی این ایده‌ی خلّاقانه رو داده، باید در جا اخراج بشه. این یا نادونه یا عمداً قصد داره همه چیز رو مضحکه کنه؛ غیر از این نیست.

یه جا روی دیوار از قول یکی از مسئولین نوشته بود: «رعایت حجاب، خیلی مهم است». واقعاً به دو کلمه‌ای که گفتم (احمق و نفوذی) فکر کنید. خیلی جاها همینه. قحطی جمله اومده بود که این رو نوشتی رو دیوار؟! ان قدر درک نداری که هر کی این رو بخونه، می خنده؟! آدم سخنرانی می کنه، خیلی طبیعی، ممکنه چند بار بگه فلان چیز مهمه، با اهمیته. بعد یکی بیاد همین جمله رو بکشه بیرون، رو دیوار بزنه؟! متأسفانه همین دو دسته، خیلی راحت تو سیستم می آند بالا. چون یه چیز مشترک دارند: «پاچه‌خاری!» و خیلی از باهوش‌ها و کاردرست‌ها به خاطر نداشتن این ویژه گی، کنار می موندند.

۱. پاییز پارسال، موقع سرو صداهای مه‌سایح، مجدداً رفتم همون رانشگاه‌هایی که اواسط دهه‌ی هشتاد این طرح ضربتی توش اجرا شده بود. دختره مقصدش رو گرفته بود تو دستش و راه می رفت! و چیزای رنگی که نمخوام تعریف کنم!

سه‌جا با چادر، ضد تبلیغ انجام شده و به نظر من این سه‌جا باید چادر ممنوع بشه! کسی که فهمیده باشه، چادر رو برای زندانی‌ها ممنوع می‌کنه، نه اجبار! تو یکی از نمادهای فرهنگی‌ت رو به کسی می‌پوشونی که تو چشم مردم، یه آدم منفی و مجرمه. خیلی کارت درسته!! خیلی ایول داری!! دسته‌ی دیم اونایی هستن که چادر رو قبول ندارن، ولی تو حاکمیت، مسئولیت دارن. برای اینا هم باید ممنوع بشه! طرف چادریه، ولی چند دهه‌س داره علیه‌ش حرف می‌زنه. مثلاً می‌گند چون چادری بودم، آرتروز گردن گرفتم! خب دلت با چادر نیست، نپوش! کی گفته بپوشی؟! چرا باید چنین کسانی حس کنند آگه چادر نپوشن، نمی‌تونن نماینده‌ی مجلس بشن یا مسئولیت بگیرن و...؟! سیمی ممنوعیت چادر برای مجری‌های تلویزیونه که چادری نیستن! آقا کسی چادری نیس، چرا به‌ش می‌پوشونید؟! مقنعه و مانتو چیزیه که همه می‌دونن طرف به خاطر قانون صدا و سیما پوشیده، اما آقایون فکر می‌کنن آگه به کسی چادر بپوشونن، چادر رو تبلیغ کردن! در صورتی که عکس‌های دیگه‌ی خانم مجری تو نت هست و همه خبر دارن این‌جوری نیست!



## پیام‌های بی‌زرگانی

- ✓ هرگز نخورد آب، زمینی که بلند است / روزی ز سر «سنگ» عقابی به زمین خورد!
- ✓ دنیا پر از قشنگیه، چشمت رو وا کن / پر از فحش و دورنگیه، چشمت رو وا کن!
- ✓ من از اصل افتادم؛ ولی از اسب نیفتادم تا حالا!
- ✓ از اسب خوردی زمین، مواظب باش افسارش، افسارت نشه!
- ✓ مصرف با رویه، کار غیر بدیه!
- ✓ بعضی میکروفن‌ها پر از مکر و فن شده!
- ✓ ندیدن کی بود مانند دیدن؟!
- ✓ اگر زلزله، «بم» شود، آدم عدم شود!
- ✓ هر که گامش پیش، عزمش بیش‌تر.
- ✓ وقتی اعتبار آدم خالی بشه با \*شونصد# هم دیگه نمی‌شه شارژش کرد!
- ✓ خوبه اونایی که «سوتی» می‌دند، «طوطی» نیستند! (وگرنه هی تکرار می‌کردند.)
- ✓ آدم گاف بده، ولی گاو نباشه!
- ✓ سر بی‌گناه پای دار نمی‌ره، ولی بالای دار رفت! منتظریم رأی دادگاه تجدید نظر بیاد!
- ✓ مخدّر زد تا «حال»ش خوب بشه، فقط «حالت»ش عوض شد!
- ✓ از بس چت کردم، چت شدم!
- ✓ رفتم عربستان چند تا عکس سلفی گرفتم!
- ✓ آمپول بازوانی یا عضلانی! مسئله این است!
- ✓ ای روت سیاه رعنا جان، برنگرد نیا رعنا!
- ✓ امسال، سال دم‌نوشه! رعنا تو باغ، مثل موشه!

## پیام‌های بی‌زگانی

- ✓ اعتماد به نفس؛ یعنی احترام به «خود». اعتماد به نفس کاذب؛ یعنی فقط «خود»! فکر کنم دلیل سخن‌رانی‌های «بی‌خود» معلوم شد!
- ✓ تو که «دوست»م نداری، چه‌طور «دوست»م شدی؟!
- ✓ امروز عصرِ گردوی کاغذی و هُلوی هسته‌جداس! کور خوندی آگه فکر کردی، کتاب ۲۰۰ صفحه‌ای رو می‌خونم، ایقانو!
- ✓ جیرجیرکِ لال به از آدم بدسگال.
- ✓ دیگه عرق خوردن و مست کردن، ماست خوردن و عرق کردن، قدیمی شد؛ امروز آدامس می‌خورند، آفتاب بالانس می‌زنند!
- ✓ افتاده‌گی از پلک بیاموز؛ اگر طالب فیضی!
- ✓ به طعنه گفت: «تو خوب باش!» بهش گفتم: «تو بد باش!»
- ✓ فتواهای مُفتی و دلارهای نفتی، دوا‌عش دست و پا چلفتی رو به گردن کلفتی کشوند!
- ✓ فرانسوی را پاس بداریم؛ «مِغسی» درسته، نه مرسی!
- ✓ آهویی دارم بدگله، فرار نکرده ز دستم! دوری‌ش برایم مشکل نیست، کاشکی اون رو نمی‌بستم! کاشکی اون رو نمی‌بستم! ای خدا چه کار کنم، آهوم رو رها کنم...
- ✓ بچه‌ها مچکریم! بچه‌ها ما چاکریم!
- ✓ به همت مسئولین، سالانه هزاران اشتغال‌زدایی انجام شد!
- ✓ هروقت می‌خوای بارون بیاد، ماشینت رو بشور!
- ✓ رفتی و دادی بر بادم / فحش دادی به جد و آباء! (آباء!)
- ✓ پس کی از خیال من / می‌روی، وبال من؟
- ✓ از آن نترس که سر به تو دارد / از آن بترس که های و هو دارد!
- ✓ بی‌حیا حیا کن، حیا نکردن رو رها کن!

دٲٲم: اصل مطلب...

## □ دیم - ۱: چند جور لذت بردن داریم؟

خب بعد از این همه مقدمه چینی،<sup>۱</sup> بریم سر بحث اصلی با موضوع بسیار جالب و کاربردی و مایه‌ی آبرو ریزی یعنی «حجاب»!<sup>۲</sup> من فکر می‌کنم همهی آدم‌ها تو زنده‌گی دنبال لذت هستند. البته تو فرهنگ ما کلمه‌ی «لذت» بار منفی پیدا کرده. اگه کسی بگه هدف من از زنده‌گی، لذت بردنه؛ همه‌جوری بهش نگاه می‌کنند که انگار آدم هوس‌بازیه! ولی به هر روی، من فکر می‌کنم لذت، هدف اصلی ما تو زنده‌گیه و این خواسته، قابل ماله‌کشی نیست!

تا این‌جا، یه کم گنگ به نظر می‌آد. کدوم لذت رو می‌گی؟ یعنی چی که همه دنبال کیف و حالند؟! خب می‌دونیم «انگیزه» ی آدم‌ها برای ادامهی زنده‌گی، می‌تونه لذت‌هایی باشه که لا لوه‌ای زنده‌گی وجود داره. تحمّل کردن سختی‌های زنده‌گی، به خاطر راحتی‌هاییه که این وسطا هست. اما این‌که بگیم «هدف» از زنده‌گی، لذت بردنه، یعنی چی؟! من این همه جون می‌گنم پول دربیارم که بعدش مثلاً لذت بستنی خوردن رو بچشم<sup>۳</sup>؟ خیلی تحفه‌ی با ارزشیه؟!

۱. یه پیر بچه‌ی افغان به «گیلاس چینج» می‌گفت «گیلاس چینی»! من هم از اون یاد گرفتم!

۲. چه‌طور بعد از این کتاب سرح رو بالا بگیرم تو جامعه؟! ملت شریف ایران این‌جانب رو بشقید!

۳. گریه، بعضی وقتا خوردن یه توت، باعث خوردن از خودکشی می‌شم. (فیلم طعم گیلاس عباس کبیرستمی)

خب باید بدونیم پورسینا<sup>۱</sup> و بقیه‌ی فیلسوفا (از جمله ملاًصدرا و...) لذّت رو تقسیم‌بندی کردند و گفتند «همون طور که چند نوع ادراک داریم، به همون نسبت چند نوع لذّت داریم.» مثلاً به نوع ادراکِ ما حسیّه. یعنی با حواسّ مون چیزایی رو درک می‌کنیم و این حواس باعث می‌شند به سری تصوّرات تو ذهن ما شکل بگیره. مثلاً به وسیله‌ی حس چشایی، از مزّه‌ی قرمه سبزی تصوّری تو ذهن ما درست می‌شه، یا از صدای بلبل و یا بوی گل و... پس ما با حواس مون درک و آگاهی‌هایی پیدا می‌کنیم. این روشِ آگاهی پیدا کردن رو می‌گند «ادراک حسی». یکی دیگه از انواع ادراک «خیاله»، یکی دیگه‌ش «وهمه» و اون یکی هم «عقل». پیچیده‌ش نمی‌کنم، فقط بدونیم طبق هر نوع ادراک ما، به نوع لذّت هم وجود داره؛ پس لذّت حسی و خیالی و وهمی و عقلی داریم. هرچه قدر از حس فاصله بگیریم، درجه و اندازه‌ی لذّت بالاتر می‌ره تا می‌رسه به لذّت عقلی که بالاترین لذّته.

دقت کردید؟! از بین چار نوع کیف و خوشی که اسم بردیم، اونیه که از همه کلاسش پایین‌تره، لذّت حسیه! الآن می‌گید ما تا حالا هر چی لذّت بردیم، بیش‌ترش حسی بوده که! خب مسئله همین جاس. این که گفتم همه‌ی آدم‌ها دنبال کیف و حال هستند، منظورم این نبود که همه دنبال لذّت حسی می‌رند. همه‌ی آدم‌ها دنبال رسیدن به لذّت کامل هستند؛ گرچه بیش‌ترشون تو لذت‌های مادّی و حسی مثل خورد و خوراک و پوشاک و ازدواج و این چیزا می‌موندند.

خیلی‌ها تو تاریخ اومدند به مردم هشدار دادند که ان قدر به لذّت‌های حسی مشغول نباشید. چه خبره همه‌ش تو فکر بخور و بخوابید؟ تا حالا همه‌ش از سلطه‌ی جسم به روح‌تون لذّت بردید، به کم هم از تسلّط روح به جسم‌تون لذت ببرید. کیف‌های دیگه‌ای هم هست که خبر ندارید. ولی بیش‌تر مردم گفتند ما نقد رو ول

۱. ابن سینا. (مقتضی فرّوق طاعت و تابوت رو نمح برونند. باید پورسینا رو معنی کنیم! چاره‌ای نیست!)

نمی‌کنیم که نسیه رو بچسبیم.<sup>۱</sup> خوردن غذا و شنیدن اصوات و دیدن مناظر و... همین الآن حال می‌ده! چرا به خودمون سختی بدیم و اینا رو ول کنیم که آیا بعدش لذتی از نوع دیگه باشه یا نباشه؟! ول مون کن!<sup>۲</sup>

البته همیشه این‌طور نیس که آدما فقط به چیزای مادی اهمیت بدنند. دست کشیدن از لذت‌های حسی رو همه دیدیم. مثلاً مادری که به خاطر خوب شدن فرزندش، تمام شب رو در عین خسته‌گی، بیدار می‌مونه<sup>۳</sup>؛ آدمی که قسمتی از پول و پله‌ش رو به فقیرا می‌بخشه؛ دانش‌آموزی که چَند سال، رنج درس خوندن رو تحمل می‌کنه؛ مردی که برای آسایش زن و فرزندش می‌ره تو معدن و تو شرایط خیلی سخت کار می‌کنه و بالاترین‌ش سربازی که برای دفاع از وطن‌ش حتی جون‌ش رو می‌ده. این مسئله حتی تو حیوونا هم هست؛ مثلاً سگ شکاری از خوردن شکار پرهیز می‌کنه و اون رو برای صاحب‌ش می‌بره.

به طور کلی تا وقتی تو لذت‌های دم‌دستی غرق باشیم؛ معنی لذتای بالاتر خصوصاً لذت عقلی رو نمی‌فهمیم. منظور از لذت عقلی، فقط تفکر و مطالعه و این چیزا نیس. اون آخراش رو وقتی آدم تجربه می‌کنه که کاملاً از ماده و عالم ماده جدا شده باشه.<sup>۴</sup> ولی نمی‌خواد برید تو بحر این بحث‌ها! ما با این بخش از لذت‌ها کاری نداریم اصلاً! اینا رو فقط گفتم تا بگم این که همه‌ی آدما دنبال لذت هستند، یعنی چی: «لذت مراتب داره؛ همه دنبال لذت‌ند، ولی نه فقط از نوع حسی!»

۱. فرق لذت بظلماتی و لذت پای‌دار رو تقصیدند.

۲. ما اصلاً معنی لذت‌های مراتب بالاتر رو نمی‌فهمیم. مثلاً بچه‌ها بزرگی رو تو قد می‌نویسند. هر چی به‌شون بگی فلان‌ی فقط قدش از من بلندتره، وگرنه من ۷ سال بزرگ‌ترم، از اون؛ نه‌فهمه، می‌گه اون بزرگ‌تره. ما هم هر چی به‌شون بگید لذت‌های بزرگ‌تری هم هست، نمی‌دونیم یعنی چی! طبیعی هم هست. مث این‌که به کسی که فقط آتاری دسته‌خنان‌ی بازی کرده باشه، از PS5 حرف بزنن!

۳. بگید مادری که شب تا صبح بی‌خوابی کشیده، چه لذتی برده؟! دنبال احساس رضایت و لذتی بوده که از خوب شدن فرزندش گیرش می‌خاموده. لذت ریلان سلامت‌ی بچه‌ش، از لذت خواب بپاش مهم‌تر بوده.

۴. نک: (نوک بزیند بی) مفاکاتی در مورد «لذت و سعادت» از دید فلاسفه مثل پورسینا و ملاصدرا و...

## □ دیم-۲: محدودیت خوبه یا بد؟! □

یه سؤال می‌پرسم: «چه چیزی بین مثال‌هایی که تو صفحه‌ی قبلی زد، مشترک بود؟» فکر نکنید! خودم جواب می‌دم: «محدودیت!» همه‌ی اونا از لذتی دست کشیده بودند تا به لذت دیگه‌ای برسند و این یعنی تجربه‌ی سختی و «محدودیت». وایسا ببینم محدودیت که چیز بدیه؛ پس چرا برای کسب لذت‌های عالی، باید محدود شد؟

جواب: «کی گفته محدودیت بده؟!» از همین الان اون تصوّراتی که از محدودیت دارید رو بریزید تو Recycle Bin ذهن‌تون.<sup>۱</sup> تا حالا همه جا شنیدید ملّت از محدودیت‌ها گلایه کردند و به جون این و اون غر زدن که امکانات نیست و ما تو کم‌بود به سر می‌بریم و اینا. همه فکر می‌کنند محدودیت بده و آدمای تو آزادی کامل باشند. می‌خوام تو این بخش، تصورات‌تون رو قلقلک کنم! با من همراه باشید! می‌دونم گفتن این که تصویرها رو بریزید دور، باعث نمی‌شه فکر شما عوض بشه؛ پس بیش‌تر توضیح می‌دم. فقط قبلش حرف آخر رو اوّل می‌زنم و تو یه جمله، همه‌ی منظورم رو خلاصه می‌کنم: «همه‌ی لذت‌ها، تو دل محدودیت‌هاست!» آری به راستی این گونه می‌باشد! شما هیچ لذتیا نیم‌تونید پیدا کنید که همراهش محدودیت نباشد!

۱. می‌تونید تا آخر این فصل اون جا نگه‌ش دارید؛ ولی احتمالاً بعداً خودتون اون تورو Empty می‌کنید!

چندتا مثال 

فرمایشات گهربار من شعاری و غیر عملی نیست. پس به مثال‌های زیر دقت کنید تا روشن‌تون کنم:

می‌خوام یه بار سنگین رو حمل کنم؛ مثلاً یه فرغون پُر پُر از کاشی و سرامیک رو باید تا مسافت نیم کیلومتری ببرم.<sup>۱</sup> اولش مث یه قوی مرد آهنین، راحت فرغون رو از زمین می‌گنم و راه می‌افتم. از بیست متر که گذشتم، نفس نفس‌زدن‌هام شروع می‌شه، کم کم ضربان قلبم بالا می‌ره و بعد شُر شُر شروع می‌کنم به عرق ریختن. از صد متر به بعد همه‌ی خوشی‌های زنده‌گی رو جلوی چشم می‌بینم و به این فکر می‌کنم که زنده‌گی چه‌قدر شیرین و لذت‌بخش بود و نمی‌دونستم! قبلش که راس راس راه می‌رفتم، نمی‌دونستم راه رفتنِ ساده، خودش کلی صفا داره؛ ولی حالا تو این شرایط سخت، تازه متوجه اندازه‌ی لذتِ یه راه رفتن معمولی شدم!

مثال دیگه: این دوره زمونه، اون جوونایی که تا لنگ ظهر می‌خوابند رو زیاد دیدید یا شاید خودتون جزو اون‌ا باشید.<sup>۲</sup> آگه تا حالا خوابیدن تا صلاّه ظهر رو تجربه کردید، به سؤال من جواب بدید: «آیا لذتی از این خواب بردید؟» یا به‌تره این‌طور بپرسم: «اصلاً فهمیدید که خواب بودید؟!» نع! آدم تا خوابه، هیچ لذتی از خوابش نمی‌بره؛ چون اصلاً متوجه نیست تو چه حالتیه. کنی می‌فهمه لذتِ خوابیدن یعنی چی؟ وقتی که یکی خروس‌خون، بیدارش کنه و این هم حسابی کسرِ خواب داشته باشه! یا شب‌های امتحان که تو اوج بی‌خوابی، مجبوره تا نصف شب یا حتی تا خود صبح، بیدار بمونه؛ تازه این‌جاس که می‌فهمه خواب چه لذتی داره. یعنی وقتی دچار «محدودیت» شد، لذتِ خواب رو درک می‌کنه. قبلش اصلاً درک و فهمی از این‌که خوابیدن چه کیفی داره، نداشت.

۱. این مقاله کلمه پیرانه است و از تجربه‌ی شخصی نویسنده نشأت می‌گیرد!

۲. این مقاله رنگه درخسونه - پرونه ندراره و این روزها به چیز مشترکها



مثال رایج‌تر و گنده‌تر این قضیه، سلامتیهِ. همه‌ی ما تا وقتی سالم هستیم، قدر چیزی که داریم رو نمی‌دونیم؛ چون اصلاً لذتِ داشتنش رو حس نمی‌کنیم. اما نیاد اون روزی که دو درجه تب کنیم. دیگه بی‌نا و بی‌زور می‌افتیم یه گوشه و «ای وای» کنان به جون زمین و زمان غر می‌زنیم و ناله می‌کنیم و می‌گیم «وقتی سالم بودیم، حالی می‌کردیم و خبر نداشتیم!»

وقتی خیلی گشنه یا تشنه‌تون باشه، کاملاً لذتِ خوردن و آشامیدن رو حس می‌کنید. ولی وقتی غذای تُپلی بخورید و کامل سیر بشید، درک لذتِ غذا ازتون برداشته می‌شه. یعنی تا وقتی تو «محدودیت» هستید، می‌دونید آب خوردن با اون همه تشنه‌گی چه مزه‌ای می‌ده؛ ولی وقتی به «آزادی» می‌رسید و هر چی دل‌تون می‌خواد آب می‌خورید، دیگه مزه‌ی آب می‌ره و هیچ عطشی ندارید.

## هفتایم دیم ماجرا!

هنوز داستان کامل نشده، من تازه نصف ماجرا رو گفتم. نصف دیم‌ش اینه که بیایم ببینیم تو مثال‌هایی که زدیم، کی و چه موقع لذت بردیم؟ وقتی که دارید فرغون سنگین رو حمل می‌کنید، لذت می‌برید یا زمانی که ساده و بی‌دردسر تو خیابون راه می‌رید؟ وقتی حسابی خواب‌تون می‌آد، لذت می‌برید یا موقعی که تخت، گرفتید خوابیدید؟ آیا وقتی مریض هستید، لذت می‌برید یا زمانی که سالمید و راحت کارهاتون رو می‌کنید؟ موقعی که تشنه‌گی و گشنه‌گی می‌کشید، لذت می‌برید یا وقتی شکم‌تون سیر سیره؟

۱. اصطلاحی که مریضی خوبال ایرانخ خلیل به کار می‌برند: «هاف تایم»!! تازه خلیل‌هاشون خصوصاً قدیمی‌ترها می‌گفتند «هاف تیم»!!



رو به مقصد می‌رسونیم؛ حالا برای یکی دو دقیقه می‌شینیم و استراحت می‌کنیم و  
 حیثاً باد خنکی هم به‌مون می‌خوره.

**تو مثال دیم،** مسلماً تا وقتی حسابی خواب‌مون می‌آد، لذتی نمی‌بریم؛ ولی  
 درک از لذت رو داریم. اما زمان خواب هم لذتی نمی‌بریم؛ آدم خواب که چیزی  
 نمی‌فهمه! ما فقط همون یکی دو دقیقه موقع گرم شدن چشامونه که لذت می‌بریم؛  
 به اصطلاح تو همون حالت خواب و بیداری. یعنی لذت، فقط تو نقطه‌ی اتصال خواب  
 و بیداری به‌مون دست می‌ده!

**تو مثال سیم،** مشخصه هیچ آدم مریضی از داشتن بیماری لذت نمی‌بره؛ ولی  
 وقتی سالم بود هم، لذتی نمی‌برد. کیف و خوشی وقتی اتفاق می‌افته که از بیماری  
 به سلامت می‌رسه. همون لحظات یا روزهایی که داره به‌بودی پیدا می‌کنه.

**تو مثال چارم،** واضحه که من تا وقتی گشنه‌مه، از گرسنه‌گی و شنیدن قاز و  
 قور شکمم، لذتی نمی‌برم؛ ولی دو ساعت بعد غذا هم حالی وجود نداره. شکم سیر  
 شده و اصلاً نمی‌فهمیم غذا چی هست! پس دقیقاً وقتی کیفور می‌شیم که نشستیم  
 پای سفره و غذا می‌خوریم. موقع اتصال گشنه‌گی به سیری!

## راه‌لذت بردن از زنده‌گی

پس محدودیت به ما لذت نمی‌ده، آزادی هم همین‌طور؛ ولی برای لذت بردن،  
 هر دوی این‌ها لازمه. مث فاز و نول که برای روشن شدن لامپ لازمه. بنابراین این  
 که اول بخش گفتم «همه‌ی لذت‌ها تو محدودیت‌هاس» منظور اینه که «برای لذت  
 بردن، همیشه پای یک محدودیت در میان است!»

فرق محدودیت و آزادی اینه که وقتی تو محدودیت هستیم، درسته که لذت  
 نمی‌بریم؛ ولی درک از لذت رو داریم، یعنی حداقل می‌دونیم که لذت چی هست.

اما وقتی تو آزادی کامل هستیم، هیچ درکی از لذت نداریم؛ البته خوبی‌ش اینه که درد و رنجی هم نیست.

شاید نوع صحبت‌های من این تصور رو ایجاد کنه که دارم از محدودیت دفاع می‌کنم و از آزادی بد می‌گم. نُج! به هیچ وجه من الوجود! هیچ آدم عاقلی از محدودیت دفاع نمی‌کنه؛ ولی چون سال‌هاست تو ذهن مردم فرو شده که آزادی، دربست چیز خوبیه، من یه کم جلوی این، موضع گرفتم. نه آزادی مطلق، خوبه و نه محدودیت مطلق و از طرفی هم آزادی خوبه و هم محدودیت. آزادی مطلق بده، چون آدم رو به طغیان می‌کشونه. وقتی آدم حس کنه دست‌ش برای هر چیزی و هر کاری بازه، سرکش می‌شه. محدودیت مطلق بده، چون باعث عقده می‌شه. از طرفی آزادی و محدودیت خوبند، چون اتصال این دوئه که باعث ایجاد لذت می‌شه.

محدودیت = رنج + درک لذت      آزادی = عدم رنج + عدم درک لذت  
 نتیجه‌ی محدودیت مطلق = عقده      نتیجه‌ی آزادی مطلق = طغیان  
 رهایی از عقده و طغیان = اتصال محدودیت و آزادی = لذت

کسایی که خودکشی می‌کنند، احتمالاً تو یکی از این دو موقعیت گیر کردند: یا زنده‌گی شون طوری بوده که از بچه‌گی، همه‌ش تو سختی و بدبختی بودند و هیچ وقت آب خوش از گلو شون پایین نرفته؛ یعنی به عبارتی «فقط تو محدودیت بودند». یا طوری زنده‌گی کردند که همه چیز براشون فراهم بوده و اصطلاحاً تو پرِ قو بزرگ شدند؛ یعنی به عبارتی «فقط تو آزادی بودند». این دو دسته به خاطر این که از زنده‌گی شون لذت نبردند، به این نتیجه رسیدند که باید خودکشی کنند.

راه لذت بردن از زنده‌گی، اینه که همیشه از مشکلات و گرفتاری‌ها استقبال کنیم، اما باید از شون بگذریم. اگه تو مشکلات غرق بشیم، دچار سرشکسته‌گی می‌شیم. از طرفی اگه بی‌مشکل باشیم، به پوچی می‌رسیم. وقتی مشکل رفع می‌شه، تجربه‌ی رسیدن از محدودیت به آزادی، باعث خوشی و عشق و کیف‌مونه. دفعه‌ی

بعد باید بریم سراغ یه مشکل دیگه. همین طوری با حل هر گرفتاری کوچیک و بزرگ، به زنده‌گی مون «معنا» می‌دیم و ازش لذت می‌بریم.

اونایی که هیچ مشکل و گرفتاری ندارند، مجبور می‌شند خودشون رو تو «چالش» قرار بدن. پول دارا وارد کارهایی می‌شند که از نظر ندارها بی‌معنی به نظر می‌رسه. مثلاً چند نفر بچه مایه‌دار با هم مسابقه می‌ذارند که از شهر برند بیرون و با کم‌ترین امکانات، از کوه بالا برند. من می‌گم اینا هم خوشی زده زیر دل‌شون! من باشم کم می‌دم تو جام؛ نه این که خودم رو به نفس نفس زدن بندازم! اما اون بشر از بس لم داده، دیگه خسته شده و این کاراش برای فرار از یک‌نواختیه. برای خودش سختی و چالش می‌تراشه که از پوچی و کسلی دربیاد.

تو زنده‌گی زناشویی هم باید محدودیت قرار داد تا همیشه طراوت وجود داشته باشه. نیاز نیس همه‌ی اسرار زن و مرد، مشکوف باشه و ارتباطات بدون حد و حدود داشته باشند. بد نیس یه کم رازآلوده‌گی تو زنده‌گی شون باشه. حتی نیازی نیس زن همیشه برای مردش آرایش داشته باشه. محدودیت تو روابط، بعضی وقتا دور شدن از هم دیگه و... می‌تونه لحظات رسیدن از محدودیت به آزادی رو براشون لذت‌بخش‌تر کنه.

## آهای مثال، بازمثال!

ایقانو مثال زن معروفه! من تا بتونم مثال می‌زنم! مثلاً تو فوتبال، هزار تا قانون و محدودیت وجود داره. اگه اینا نبود، دیدن فوتبال خیلی بی‌مزه می‌شد. اگه به همه‌ی بازی‌کنایه توپ می‌دادند<sup>۱</sup>، اگه با دست هم بازی می‌کردند، اگه همه رو پای هم خطا می‌کردند و... کی فوتبال می‌دید؟! البته اگه از قدر قانون‌ها زیاد بود که

۱. خواستی که همه‌ی مادرینو!

عملاً همه مَث چوب خشک می‌ایستادند، بازم به درد نمی‌خورد. پس کیف و هیجان فوتبالِ وقتیه که با وجود یه سری محدودیت‌ها و قانون‌ها، فرصتی برای ارائه‌ی خلاقیت‌های بازی‌کن‌ها باشه. تازه تو همین فوتبال، دیدنِ بازی بارسلونا و رئال مادرید خیلی لذت‌بخش‌تریه تا مسابقه‌ی لیورپول با تیم دسته‌ی چارم محلات جزایر فارو! چون تو بازی اول این‌طور نیس که فِرِت و فِرِت گل بزنند و گِرّ و گِرّ گل بخورند. قشنگی فوتبال جاییه که تیم‌ها ده بار توپ رو ببرند تو محوطه‌ی جریمه‌ی حریف و فقط بتونند یه بارش رو (اونم با کلی زحمت و پاس و سانتر و دریبل) گل کنند. از اون طرف، اگه دو تیم مدام پاس‌های هم رو بزنند یا با تکل، حریف رو متوقف کنند، لذت بازی از بین می‌ره.

دو تا مثال سریالی هم می‌زنم درباره‌ی درک لذت تو محدودیت‌ها. تو سریال «نرگس»، یه جا شوکت<sup>۲</sup> به شاگردش می‌گفت: «من وقتی خودم شاگرد بودم و تو بازار پادویی می‌کردم، آرزوم این بود که بتونم ماهی یه بار چلوکباب بخورم. حالا هر روز دارم می‌خورم؛ ولی آرزوم اینه لذتی که از چلوکباب<sup>۲۰</sup> سال پیش می‌بردم رو دوباره تجربه کنم.»

مثال دَیْم برمی‌گرده به سال ۷۹ و سریال «خانه‌ی ما»<sup>۳</sup> تو خونواده‌ی «رضا بابک» یه پسر نوجوون بود که همیشه عادت داشت بقیه، خصوصاً خواهراش رو اذیت کنه. تو یه قسمت، پویا این اجازه رو پیدا کرد که هر دستوری بخواد بده.

۱. عباس کیارستمی از قول دوست آرشیدلکش می‌گفت: «من بهترین معماری‌ها هم رو تو زمین‌های قناس انجام می‌دم! زمین، استنادار نیس؛ مجبور می‌شم با خلاقیت، یه چیز تازه برای طراحی پیدا کنم.» حاتم‌کیا می‌گفت: «وقتی فیلم‌سازی رو یاد می‌گرفتم، دوربین‌ها امکان ضبط صدا نداشتند. مجبور بودیم فقط با تصویر، پیام رو منتقل کنیم و این راه صوت‌الغاده‌ای برای رشد فیلم‌سازی بود.»

۲. حسن پورشیرازی.

۳. چوآن از ارایع رو تا سریال، زمان زیادی گذشته و خصوصاً نرگس رو یه بار بیش‌تر ببخش نگرند، اون چیزیکه تو ذهن‌هم موندنه بود رو نوشتیم. ادعا نمی‌کنیم که عین به عین و جمله به جمله نقل کرده‌یم.

خلاصه، این م نامردی نکرد و هر چی عقده تو دلش بود، سر بقیه خالی کرد. اما آخرِ قصه گفت: «قبلاً فکر می کردم آگه اجازه داشته باشم هر کاری بکنم، خیلی خوب می شه؛ اما اون طوری نشد که فکر می کردم. قبلاً که موی آیدا رو می کشیدم و فرار می کردم، کلی کیف می داد؛ اما حالا نه.»

### رفع به اشکال

اوایلِ بخش گفتیم چند کلاس و درجه، لذت داریم: «حسی، خیالی، وهمی و عقلی» و اشاره کردیم تا تو مرحله لذت های حسی قرار داریم، نمی تونیم درکی از لذت های بالاتر داشته باشیم. آگه یه جور دیگه این حرف رو بیان کنیم، می شه این که «وقتی محدود به لذت حسی باشیم، لذت عقلی رو نمی فهمیم.» اما چند صفحه بعد گفتیم «محدودیت باعث «درک لذت» می شه!» چه طور شد؟! یه جا می گی محدودیتِ لذت حسی باعث می شه درکی از لذت عقلی نداشته باشیم، چند خط بعد می گی، آگه محدودیت باشه، درک لذت هم هست!

جواب: هر دو جمله درسته! ولی هر کدوم تو طبقه ی خودشه! فرض کنید ۴ تا طبقه داریم و تو هر کدوم، چند تا میوه گذاشتند. من تو طبقه ی اول (لذت حسی)، فقط توت فرنگی و آلبالو در اختیار دارم. تا وقتی تو این طبقه هستم، هیچ تصویری از میوه های طبقات دیگه (وهمی، خیالی، عقلی) ندارم و اصلاً نمی دونم چه مزه ای دارند. اما تو همین طبقه، کی می فهمم توت فرنگی چه قدر خوش مزه س؟! وقتی چند هفته از خوردنش محروم بشم. هی پیش خودم می گم «لعنتی خیلی خوش مزه بود! کاش بشه دوباره بخورم!» این درک از مزه ی توت فرنگیه که با محدودیت، حاصل شده. خود لذت هم وقتی که توت فرنگی می خورم! افتاد؟!!

## □ دَیم - ۳: بریم سراصل مطلب... □

این همه حرف زدیم، چه ربطی به حجاب و این کتاب داشت؟! ما تا این جا همه‌ش از لذت گفتیم، ربطش اینه که می‌خوایم اثبات کنیم، یکی از دلایل اصلی وجوب وجود حجاب، لذت بردن آدم‌هاست. شاید اولش این جمله، یخ و بی‌معنی جلوه کنه یا فکر کنید می‌خوام با جملات قشنگ فریب‌تون بدم؛ اما با حرف‌هایی که خواهیم زد، خواهید دید و خواهید فهمید که من آدم خوبی‌ام و الکی حرف نمی‌زنم!

## □ واقعاً حجاب محدودیت نیست؟! □

این جمله رو زیاد شنیدید که «حجاب محدودیت نیست، مصونیته». تا این جمله رو می‌شنویم، اولین حرفی که ممکنه بزنینم اینه که «کجای حجاب محدودیت نیست؟ چرا یه چیز بدیهی رو انکار می‌کنیم؟!» مث اون یارو که داشت کباب باد می‌زد، دید گریه‌ه اون دور و برا پیدااش شده، گفت: «بلاله، بلال!» با گفتن «حجاب محدودیت نیست» که از محدودیت بودن در نمی‌آد.

این سؤال و اشکال، باعث شد بعضیا این طور تغییرش بدنند: «حجاب محدودیتیه برای چشم‌های شیطانیه.» یعنی قضیه رو دور زدند. تا حالا صحبت این بود که



حجاب محدودیت واسه خانم‌ها، چون باید پوشش بیش‌تری نسبت به آقایون داشته باشند؛ ولی این جمله، توپ رو برداشت انداخت تو زمین آقایون و گفت محدودیت واسه شماس که دیگه نمی‌تونید چشم‌چرونی کنید!

من نمی‌خوام گل گل کنم. می‌دونم هر دو جمله، به قصدی گفته شده. منظور گوینده از جمله‌ی اول، بخش اولش نبوده، تأکید روی قسمت دیم بوده. یعنی خواسته بگه به محدودیت‌ش فکر نکنید، به این فکر کنید که واسه‌تون مصونیت می‌آره. گوینده‌ی جمله‌ی دیم هم از یه طرف، خواسته قبول کنه محدودیت هست و از طرفی نتونسته جواب بده که چرا خانما باید محدود باشند. به همین خاطر داستان رو بُرده سمت آقایون.

اما سؤال اینه که اصلاً چرا می‌ترسیم از این که اسم محدودیت رو بیاریم؟ چرا فکر می‌کنیم محدودیت چیز بدیه که برای فرار ازش، این طوری خودمون رو به طفره و تقلّا می‌ندازیم؟ بله! حجاب محدودیته؛ هم برای خانم‌ها و هم برای آقایون و ما تو بخش قبل، ثابت کردیم که یه پای همه‌ی لذّت‌ها، محدودیت‌ها، واقعاً و حقاً!

### چهنوع لذّتی تو حجاب هست؟!

تو این کتاب، تنها اصلی که به عنوان پیش‌فرض قرار می‌دیم، «تشکیل خانواده»س. یعنی کل منظومه‌ای که قراره در موردش حرف بزنیم، روی این پایه بنا شده. البته در ادامه، همین پایه و اصل رو هم به بحث می‌ذاریم. غیر از این، هیچ اصلی نداریم. برای همین گفتم این یه کتابِ دینی نیست. فرض ما اینه که رفتیم مریخ و یه سری آدم رو با خودمون بردیم. قراره روابط بین این آدم‌ها رو پایه‌گذاری کنیم. می‌خوایم فکر کنیم ببینیم از نظر عقلی، چه راه و کاری درسته؟

خب ما دل‌مون می‌خواد تشکیل خونواده زیاد بشه. چرا؟ چون خونواده کوچک‌ترین واحد اجتماعه و با کنار هم گذاشتن این واحدها، جامعه شکل می‌گیره. سؤال: «با کنار هم گذاشتن واحدهای یه نفری هم جامعه درست می‌شه، پس چرا تأکید روی تشکیل خونواده؟» چون واحدهای تک نفره، از خیلی جنبه‌ها کامل نیستند. آدم ذاتاً موجود اجتماعیه و نمی‌تونه تنها زنده‌گی کنه. حتی زمانِ غارنشینی هم آدم‌ها دور هم جمع می‌شدند. آدمی زاد فقط نیازهای مادی نداره. وقتی کسی یه نفره زنده‌گی کنه، خیلی از نیازهاش جواب داده نمی‌شه. همه‌ی ما به آرامش نیاز داریم. تو زنده‌گی تک نفره، شاید آسایش باشه؛ اما آرامش نیست. چون کسی نیست که باش حرف بزنی، بهش محبت کنی، بهت محبت کنه، نظرات رو بهش منتقل کنی و باش درد دل کنی. خلاصه، وقتی از بیرون برمی‌گردی خونه، هیچ کس منتظرت نیست و این کابوسِ زنده‌گی‌های یه نفره‌س.

اگه نسبت به چیزایی که می‌گم درک و دیدی ندارید، احتمالاً هنوز زیاد وارد زنده‌گی نشدید. مثلاً ممکنه یه دختر دبیرستانی باشی و به این فکر کنی که در حال حاضر تو خونه، زیاد اذیت می‌شی و دوست داری تنها زنده‌گی کنی. اما یه کم که بیش‌تر، بالا و پایین روزگار رو بچشی، می‌فهمی تنها زنده‌گی کردن، سمّ بدیه! طرف ضجّه می‌زنه، می‌گه «چرا هیچ عشقی ندارم؟! چرا وقتی می‌رم خونه، همه چیز ان‌قدر سرده؟ چرا نباید کسی تو خونه منتظرم باشه...»

وقتی خونواده شکل بگیره، زن و شوهر و بچه‌ها، تو یه فضای متعادل و متوسط الدغدغه! می‌تونند به خودشون برسند، نیازهاشون رو تأمین کنند و به آدمای کامل‌تر و به‌تری تبدیل بشند. اگه خونواده‌ای تشکیل نشه، اگه زن و شوهری به صورت مداوم کنار هم نباشند، اگه بچه‌ها پدر و مادری بالای سرشون نباشه و تو یه کلام، اگه به نیازهای آدم‌ها رسیده‌گی نشه، اونا با کم‌بودهای عاطفی زیادی مواجه می‌شند.

خب پس اصل این شد که می‌خوایم ازدواج انجام بشه و خونواده شکل بگیره. اما این کافی نیست. این واحد کوچک اجتماعی، بعد از تشکیل، باید بقا و دوام هم داشته باشه. برای این کار، باید لذت‌ها و انگیزه‌هایی بین اعضای خونواده باشه تا به خاطر داشتن اونا، حاضر بشند به عمر کنار هم زنده‌گی کنند؛ برای بچه‌ها، لذت داشتن پدر و مادر و پشت و هم‌راه، لذت آرامش با آغوش مادر و دست نوازش پدر، لذت داشتن به محیط صمیمی با آدمایی که همیشه چشم انتظارشون هستند و برای زن و شوهر، لذت دوست داشتن و دوس داشته شدن، لذت مستقل شدن و داشتن یک زنده‌گی به طور اختصاصی و همین‌طور، یکی از بزرگ‌ترین لذت‌های جسمی و دنیایی، یعنی لذت جنسی. وقتی این لذت‌ها نباشه آدم کم‌بود دارند و خیلی نمی‌شه ازشون انتظار داشت تو جامعه، آدمای خوبی باشند، به بقیه احترام بذارند، به هم‌نوع‌شون کمک کنند و...

از بین لذت‌هایی که گفتیم، اگه نگیم مهم‌ترین، می‌شه گفت یکی از مهم‌ترین چیزایی که زن و شوهر رو کنار هم نگه می‌داره، لذت جنسیه. بقیه‌ی حرف‌ها رو بذارید کنار! ما تو این کتاب بیش‌تر می‌خوایم در مورد همین لذت جنسی حرف بزنیم! این‌که می‌گیم یکی از کاربردهای اصلی حجاب، لذت بردن آداماس؛ منظورمون دقیقاً لذت حسی و جسمی و جنسیه، نه لذت‌های معنوی.

پس برای به دست آوردن این لذت تو حدّ خیلی بالا، باید به راه‌کار مهم و اساسی داشته باشیم تا این لذت، همیشه با کیفیت خوب وجود داشته باشه. این راه‌کار، همون «محدودیت روابط زن و مرده» که درموردش مفصل حرف خواهیم زد.

## نمبه ازدواج و تشکیل خانواده!

ممکنه بعضیا همین جا توقف کنند و بگند «قانع نشدیم، گفتمی زنده گیِ تک نفره ناقصه، قبول؛ ولی هر زنده گیِ دو یا چند نفره‌ای، لزوماً نیاز به ازدواج و تشکیل خانواده نداره.» خب باشه، بیاییم انواع این رابطه‌ها رو با هم بررسی کنیم:

**رابطه‌ی دو هم جنس:** مثلاً دو پسر یا مرد یا دو دختر یا زن، هم‌خونه می‌شند و با هم زنده گی می‌کنند. آیا اینا تو این زنده گی، همه‌ی نیازهاشون تأمین می‌شه؟ مثلاً دو تا دختر، هر چه قدر با هم دوست و صمیمی باشند<sup>۱</sup>، آخرش دل‌شون می‌خواد کنار یه مرد قرار بگیرند. این نیاز طبیعی اوناس و تو وجودشون قرار داده شده. پس نیاز جنسی‌شون تأمین نمی‌شه و این زنده گی، ناقصه.

حالا ممکنه یکی بگه، می‌تونند از طریق هم‌جنس‌بازی، نیاز جنسی‌شون رو ارضا کنند. خب، این کار از نظرِ بیش‌تر مردم دنیا، نفرت‌انگیزه و گرایش به چنین چیزی ندارند. یعنی اگه مجبورشون هم کنند، میل‌شون نمی‌کشه چنین رابطه‌ای داشته باشند. اما می‌دونیم تعدادی از آدم‌ها به این کار گرایش دارند. اینا چی؟! هم‌جنس‌گرایی، میل طبیعی نیست! کسی اگه چنین میلی داره، مشکل داره و باید بره خودش رو درمان کنه. چرا هم‌جنس‌بازی نیاز طبیعی نیست؟ به چار مقدمه:

**اول:** میل طبیعی، یعنی از طبیعت و خلقت بیاد.

**دَیم:** تو طبیعت، دو جنس آدم<sup>۲</sup> خلق شده.

**سَیم:** بیش‌تر آدم‌ها به جنس متفاوت گرایش داشته‌ند، نه به هم‌جنس‌شون.<sup>۳</sup>

۱. فقط منظورم رو دوست نیست. فرض کنید رو خواهر دارند با هم تو یه خونه زنده گی می‌کنند.

۲. اگه جور دیگه‌ای هم دیده می‌شه، جزو معلولیت‌ها و استنادها محسوب می‌شه، نه اصل. مث‌کس که یه چشم نداشته باشه یا بدون دست به دنیا بیادو...

۳. منظورم گرایش جنسیه، نه گرایش معمولی. در ضمن، این مقدمه، در کنار بقیه‌ی مقدمه‌ها باید معنی بشه. صرف این‌که بیش‌تر آدم‌ها به یه چیز گرایش داشته‌باشند، دلیل بر درست بودن یا طبیعی و اصل بودنش نیست.

**چارم:** طبیعت درک و شعور داره و می‌دونه باید خودش رو حفظ کنه و گسترش بده؛ این مورد با تولید مثل اتفاق می‌افته. طبیعت به ما می‌گه برای بقای نسل، باید دو غیرهم‌جنس با هم رابطه داشته باشند. تو رابطه‌ی هم‌جنس‌ها، گزینه‌ای به اسم تولید مثل وجود نداره و این یعنی **ضد طبیعت!** البته می‌تونند به صورت آزمایش گاهی بچه‌دار بشند، ولی این کار کاملاً مصنوعیه؛ مثلاً دو تا زن، هر کدوم یک تخمک دارند، آخرش باید اسپرم از یه مرد بیارند تا لقاح شکل بگیره. کلاً زور اضافه‌س و یه شوخی تحمیلی! یا دو تا مرد، آخرش باید از رجم شخص ثالثی برای شکل‌گیری جنین و زایمان استفاده کنند! همین کارا داد می‌زنه که این ماجرا با طبیعت جور نیس! خنده‌دارش اینه که یه نفر از این دو تا، همیشه اضافه‌س! مثلاً تو رابطه‌ی دو زن، فقط از تخمک یه زن استفاده می‌شه! اون یکی نخودیه! و تو رابطه‌ی دو مرد، فقط اسپرم یه مرد به کار می‌آد!

**نتیجه:** اگه فقط یه جنس داشتیم و اگه اکثر مردم به هم‌جنس‌گرایی داشتند و اگه از این‌گرایی، تولید مثل طبیعی رخ می‌داد؛ می‌شد گفت هم‌جنس‌بازی یه چیز طبیعی‌ه!

در ضمن منظور از اکثریت، تو کل تاریخه؛ نه دوره‌ای که توش زنده‌گی می‌کنیم. گرچه هنوز بیش‌تر مردم جهان از هم‌جنس‌بازی بدشون می‌آد؛ ولی تو چند دهه‌ی گذشته، تبلیغات عجیبی تو دنیا برای رواج این کار اتفاق افتاده و بعید نیست سال‌های آینده، آمار تغییر کنه. چند وقت پیش، یه ویدیوی خارجی قدیمی<sup>۱</sup> می‌دیدم، مرده می‌گفت: «یکی رو دیدم داشت از انگلستان می‌رفت. گفتم: چرا می‌ری؟ گفت: به خاطر هم‌جنس‌گرایی! گفتم: چه ربطی داره؟! گفت: ۳۰۰ سال پیش هم‌جنس‌بازها رو اعدام یا غرق می‌کردند؛ ۱۰۰ سال پیش مجازات‌شون اعدام

۱. نونتم بضمم گوینده کیم و مال چه ساینم: ولج به کیفیت تصویرش من خورده مال ده‌ری ۸۰ میلادی و اولم حوالج باشم.

بود و ۵۰ سال پیش شلاق و زندان؛ ۲۰ سال پیش، مجازات شد دوپست پوند و دو سال زندان؛ ۵ سال پیش مجازات به کم‌ترین حد رسید و بعد به بخشش با تعهد کتبی تبدیل شد. گفتم: خب حالا چرا داری می‌ری؟! گفت: قبل از این که هم‌جنس‌گرایی رو اجباری کنند، می‌رم!»

این شوخی، حقایقی در خودش داره. دهه به دهه وضعیت داره تغییر می‌کنه. الآن رسیدیم به دورانی که هم‌جنس‌بازی کم‌کم تو دنیا، به یه چیز غیرقابل انتقاد تبدیل می‌شه. دیگه کسی جرئت نخواهد کرد، این کار رو سرزنش یا نقد کنه. یعنی کار از قانونی شدن ازدواج هم‌جنس‌بازها گذشته و دارند اون رو به یه تابوی مقدس، تبدیل می‌کنند. تو مدرسه‌ها به بچه‌های کوچیک یاد می‌دند که سلیقه‌شون عوض بشه و به این کار گرایش پیدا کنند. اگه بچه تو مدرسه، طبق چیزایی که از پدر و مادر مسیحی‌ش شنیده، با حرف معلم مخالفت کنه؛ والدین اون بچه احضار می‌شند و به‌شون گوش‌زد می‌شه که «دیگه این حرف‌های واپس‌گرایانه رو از اون بچه تحمّل نخواهند کرد و این یه هشدار جدیه!» اگه قبلاً گفته می‌شد اینا هم آدم هستند و باید به میل‌شون برسند، الآن تبلیغات رفته رو این که اونا رو دوست داشته باشیم و چرا که نه؟! خودمون هم جزوشون بشیم!!

همین خودش دلیل دیگه‌س برای این که این گرایش، طبیعی نیس. **میل طبیعی چه نیازی به تبلیغ داره؟! مثلاً همه‌ی آدما دوس دارند برند زیر سایه‌ی درخت و کنار جوق آب بشینند و تفریح کنند.** این میل طبیعیه. آیا لازمه چند دهه تو دنیا هزینه کنیم، به مردم یادآوری کنیم که «شما از دیدن منظره‌های طبیعت و شنیدن صدای بلبل و آب زوون خوش‌تون می‌آدا!» زحمت کشیدی! منتظر بودم تو بهم بگی! اونا می‌گند «آدمایی هستند که این نیاز رو در خودشون حس می‌کنند؛ پس طبیعی!» اما **صرف وجود یک میل در یک یا چند نفر، دلیل بر طبیعی بودنش نیست.** ضمن این که چند برابر اونایی که از بچه‌گی این تمایل رو داشتند؛ افرادی

هستند که تحت تأثیر رسانه به این کار گرایش پیدا کردند و از اول، چنین چیزی رو نمی‌خواستند!

در ادامه می‌گند «چون نیاز دارند، باید راه قانونی رسیدن به میل‌شون رو فراهم کنیم.» رو چه حساب؟! یعنی هر کسی، هر نیازی در خودش حس کنه، باید تأمین بشه؟! شاید یه سری از آدم‌ها، میل به قتل عام نوزادها داشته باشند، شاید یه گروهی تمایل به خوردن مدفوع داشته باشند، شاید بعضیا دل‌شون بخواد خودشون رو از پشت بوم پرت کنند رو آدمای دیگه و... هر کی، هر چیزی دل‌ش خواست، برچسب طبیعی بهش می‌زنید و ما هم مجبوریم راه برآورده شدن خواسته‌شون رو فراهم کنیم؟!

اصل رو گذاشتند بر این‌که چون یه عده می‌خواند، پس باید به خواسته‌شون برسند. خب ممکنه آدم خیلی چیزها بخواد! اگه یه گروه، دل‌شون بخواد با تیر چراغ برق یا جلبک ته حوض یا تور دروازه‌ی فوتبال ازدواج کنند و بعد از چند سال تبلیغ، تعدادشون زیاد هم بشه؛ آیا باید مجلس کشورها، قانون ازدواج با تیر چراغ برق و جلبک ته حوض رو تصویب کنند؟! و اگه کشوری این کار رو نکنه، حقوق بشر رو زیر پا گذاشته؟! این چه منطقی داره؟!

- «ایقانو! یعنی می‌گی این آدم‌ها حق زندگی ندارند؟ نباید به نیازشون برسند؟!»

من می‌گم این اختلاله، نه نیاز! باید برند درمان کنند. سؤال م از مبلغین این کار اینه که «چرا درمان جسمی و روحی با هزینه‌ی کم و امکانات این مدلی رو براشون فراهم نمی‌کنید؟! چرا خود اختلال رو تبلیغ می‌کنید؟!»

دو نکته داریم؛ اول: گرایش طبیعی و اصیل. دیم: نیاز من. اگه نیاز من با اون گرایش اصیل و طبیعی هم‌خوانی داشت که هیچ؛ اگه مطابق نبود، «من» باید خودم

رو با اون هم‌آهنگ کنم، من باید برم درمان کنم و مطابق با اون گرایش بشم. نه این که انتظار داشته باشم کل دنیا با من هم‌آهنگ بشند!

اردیبهشت ۱۳۹۹، سایت ایندپندنت فارسی نوشته بود: «تو آلمان قانون ممنوعیتِ درمان هم‌جنس‌گرایی تصویب شده!!» و اشاره کرده بود تو بعضی کشورهای آمریکایی و اروپاییِ دیگه هم، درمان هم‌جنس‌گرایی ممنوعه! واقعاً این از جوک‌های قرنِ حاضره! ممکنه بگیم به اونا چه ربطی داره؟! طرف دلش می‌خواد بره خودش رو درمان کنه! چرا مانع می‌شند؟! داستان اینه که «اگه چنین چیزی رایج بشه، پته‌ی ماجرا روی آب ریخته می‌شه!» مجبورند ممنوع کنند! می‌گند: «نه آقا!

هم‌جنس‌گرایی بیماری نیست؛ درمان هم نداره؛ برید آقا! برید سر راه نایستید!» اینا نشون می‌ده ما با یه «پروژه» روبه‌رو هستیم. روی میلِ ضد طبیعت، لقب و برچسب جعلیِ «طبیعی» می‌زنند و به زور تو ذهن مردم دنیا می‌چپوندند! همه جا هم تبلیغ می‌کنند درمانی براش نیست. اگه دانش‌مندهای مسیحی یا مسلمون پیدا بشند و بگند درمان داره، یا انگ عقب‌مونده و واپس‌گرا به‌شون می‌زنند و خفه‌شون می‌کنند، یا کلاً درمان رو ممنوع اعلام می‌کنند!

در ضمن، نه تنها هم‌جنس‌بازی طبیعی نیست، تبلیغاتش هم طبیعی نیست! فرض کنیم اعتیاد به مواد مخدر، میل طبیعیِ آداماس!! چرا باید تبلیغ کنیم که بقیه‌ی آدما هم معتاد بشند؟! اصلاً هم‌جنس‌بازی، طبیعی، خیلی هم خوب، به‌ترین میل دنیا!! ولی همه که نمی‌خوانند. به اونایی که به جنس متفاوت گرایش دارند، چه کار دارید؟! چرا می‌خواید اونا هم هم‌جنس‌گرا بشند؟! چرا بشر قصد کرده نسل خودش رو براندازی کنه؟! تبلیغ هم‌جنس‌بازی، مساویه با تهدید نسل بشر؛ چرا رسانه‌ها چند دهه‌س، دنبال تهدید نسل بشرند؟!



رابطه با خود! خط رو گم نکنیم! داشتیم می گفتیم اونایی که می گند ازدواج نه؟! پس چی؟! یه عنوان، رابطه با هم جنس بود که اشکالاتش رو مفصل گفتیم. بحث های دیگه رو زودتر ازش می گذریم و به اون اندازه توضیح نمی دم.

عنوان بعدی، رابطه با خوده. خب این که همون زنده گیی یه نفرهس و گفتیم با ذاتِ آدم جور نیست. اگه لذت جنسی رو تو این رابطه اضافه کنیم، می شه «خودارضایی»! این اتفاق، اشکالات زیادی داره. از جمله این که تو این کار، سیستم عصبی بدن قاطی می کنه. بدن آدم برای چنین چیزی ساخته نشده. تو رابطه ی زناشویی، مرد انجام دهنده ی نزدیکیه و زن پذیرای این ارتباطه. اما تو خودارضایی، شخص هر دو نقش رو خودش بازی می کنه! این چیزیه که بدن ما توقعش رو نداره. اشکال جدی تر اینه که تو خودارضایی، شخص از نظر روحی به سیری نمی رسه؛ فقط جسمش ارضا می شه. این کار لذتِ خیلی ناقصی به حساب می آد و هیچ کدوم از خواص هم آغوشی رو نداره. برای همین عطش روحی آدم رو رفع نمی کنه. یعنی فقط جسم ارضایی هست؛ نه روح ارضایی! همین باعث می شه اون آدم، خیلی زود دوباره دست به این کار بزنه؛ تا جایی که کم کم براش تبدیل به اعتیاد می شه! اکثر کسانی که خودارضایی می کنند، به این کار معتاد می شنند. اونا مجبورند تو بازه های زمانی کوتاه، به صورت مکرر این کار رو انجام بدن و به خاطر همین، مثل معتادا دچار ضعف جسمی می شنند. طرف حتی ازدواج کرده، ولی هم چنان به خودارضایی اعتیاد داره!

تو نت حتماً با مطالبی برخورد خواهید کرد که می گند خودارضایی ضرری نداره. همیشه سعی کنید ببینید آدما پشت حرفاشون چه قصدی هست. این که من قصد دارم شما رو فریب بدم، هیچ شکی توش نیست! به این فکر کنید آیا اونا هم مَث من فریب کار هستند یا نه؟!

اشکالات بعدی خودارتباطی، همون بحث تنهاییه و ضد طبیعت بودن. با نگاه به جنسیت تو خلقت می فهمیم قصد از گذاشتن این میل تو وجود موجودات، این بوده که به باروری و بقای نسل ختم بشه. ابزاری باشه که موجودات بتونند با استفاده از اون، نسلشون رو گسترش بدن و دچار انقراض نشند. خودارضایی هیچ ربطی به این مفاهیم نداره!

**رابطه با جنس متفاوت:** این رابطه می تونه شکل های مختلفی داشته باشه:

**نوع اول** به این صورته که دو یا چند نفر از نزدیکان و آشناها به هر دلیل کنار هم زنده گی کنند. مثلاً همون طور که تو رابطه با هم جنس، دو خواهر با هم زنده گی می کردند، الان خواهر و برادر کنار هم زنده گی کنند. این جا همون اشکال قبلی پیش می آد. یعنی این زنده گی، ناقصه؛ چون تمام نیازهای اونا برطرف نمی شه.

**نوع دیم** اینه که دو غیرهم جنس با نیت داشتن ارتباط جنسی، در کنار هم زنده گی کنند. خب بیش تر آدمها تو این دسته قرار می گیرند و غریزهشون اونا رو به این سمت می کشونه. نه دنبال تنهایی اند و نه از ارتباط با هم جنس خوششون می آد. ضمن این که می خوانند نیازهای جنسیشون هم تأمین بشه؛ خلاصه یه زنده گی کامل. این خودش دو جور می شه:

**جور اول:** ازدواج طبیعی و مرسوم.

**جور دیم:** ارتباط قهوه ای<sup>۱</sup>. پسره می گه من می خوام با دوس دخترم<sup>۲</sup> زنده گی کنم؛ نیازی هم به مراسم و تشکیلات و ازدواج نیست. همین طوری می ریم تو یه خونه با هم زنده گی می کنیم! خب سؤال اینه که اگه همین رابطه رو به اسم ازدواج و طبق رسوم جایی که هستی، انجام بدی؛ اشکالش چیه؟! ازدواج چه چیز عجیب تری داره

۱. اسمش رو ازدواج سفید گذاشتند؛ ولی هیچ تناسب با رنگ سفید نداره! همون ارتباط قصه ای بهتره!  
 ۲. چند سال پیش پوشش راه افتاده بود به اسم #نمی بی دوست دختر شدن. حتی دخترایی که غیر مذهبی یا برعکس و... بودند؛ از این پوشش حمایت می کردند. می گفتند: «آله ما به این کار دست نزنیم، پیرا مجبور می شنند براک به دست آوردن ما. وارد تعهد اجتماعی و ازدواج بشند.»

که ازش فرار می‌کنی؟! ازدواج تو همه جای دنیا، یعنی رابطه‌ی با تعهد! ازدواج فقط به «تعهد» و «مسئولیت» اضافه‌تر داره! حالا این چه شوخیه که آدم به رابطه‌ی بدون مسئولیت تن بده؟! یعنی حاضر بشه وارد ارتباطی بشه که ته‌ش معلوم نیست! مگه فیلم سینمایی<sup>۱</sup> با پایان بازه؟! یعنی فردا از خواب بیدار بشی ببینی، کسی که باش زنده‌گی می‌کردی، وسایلش رو جمع کرده و رفته! به همین راحتی!<sup>۲</sup> دست به کجا بنده؟! به هیچ جا! چرا؟! چون رابطه‌ای که داشتی، طبق آداب و رسوم هیچ جایی و تو هیچ دفتری و روی هیچ کاغذی، ثبت نشده! آدم عاقل چرا باید خودش رو وارد چنین ارتباطی کنه؟!

اگه فقط به کم سن‌مون بره بالا و بالا پایین‌های روزگار رو بیش‌تر ببینیم، تجربه‌ی عاشق و معشوق‌های زیادی جلوی چشم‌مون می‌آد که با «حرارت» به هم رسیدند و با «نفرت» از هم جدا شدند! اتفاقاً همه‌شون فکر می‌کردند جدایی و سردی مال بقیه‌س و اونا با دیگران فرق دارند!

**✍️ رابطه‌های سوپر عجیب!** این بحث تموم شد؛ ولی چون تو دوره‌ای هستیم که رابطه‌های عجیب غریب می‌تونه شکل بگیره، اشاره‌ای هم به اینا می‌کنم. گرچه تو بالایی‌ها هم رابطه‌های نامتعارف داشتیم، ولی اینا سوپر نامتعارف‌ند! مثل رابطه‌ی جنسی با حیوانات، رابطه‌ی جنسی با ربات‌ها<sup>۳</sup> و چیزای دیگه که تمایل ندارم به زبون بیارم.

فکر نمی‌کنم نیاز به توضیح باشه. دیگه خودتون می‌تونید با حرف‌های قبلی، اشکالات اینا رو بگید. اما در مورد رابطه با ربات‌ها لازمه یه چیزی اضافه کنم. ممکنه

۱. حرف از فیلم شد، فیلم «رُگ خواب» حمید نعمت‌الله رو ببینید. نمونه‌ی یه رابطه‌ی بدون مسئولیت!  
 ۲. دکتر مهدی روایت تو خنروانه مرغ‌لفت: «چیزی باید معنی زنده‌گی ما باشه که دل‌شوره‌ی از دست دادنش رو نداشته باشیم. تو همه‌ی روابط بدون ازدواج، دل‌شوره‌ی از دست دادن هست. تو این رابطه‌ها، آردا بهر داشت روایت و آرایش ندارند. چون اطمینان تو این ارتباطات نیست.»  
 ۳. چند وقت ریه همیا رو تبلیغ می‌کنند. زیاد که شد می‌گند میل طبیعی‌ها باید قانون حمایتی براشون بذاریم! خضخ!

تو سال‌های آینده، ربات‌ها به صورتی ساخته بشند که تمام خصوصیات آدم‌ها رو داشته باشند. اون موقع کسایی پیدا می‌شند می‌گند «این که عیناً مثل آدم می‌مونه، پس می‌شه با رباتِ انسان‌نما ازدواج کرد!» اما این رو از من داشته باشید، هیچ وقت حرف زدن با یه ربات، لذت گفت‌وگو با یه انسان رو برای ما نخواهد داشت! هر چه قدر ربات‌ها هوش‌مند بشند، آخرش می‌دونیم آدم نیستند!

راستی! قبلاً شبیه این حرفا زیاد زده شده. باید یه کم پیچیده‌تر فکر کنیم. ما تازه به دنیا اومدیم. فکر می‌کنیم چیزی که به گوش‌مون می‌خوره، نو و جدید. اما خیلی از حرفا، اون قدیما بحث شده، نتیجه‌ش هم دراومده، ولی ما خبر نداریم! مثلاً ۵۰ سال پیش می‌گفتند: «آقا الان دیگه وسایل ضدبارداری اومده، چه معنی داره که فقط یه زن و یه مرد با هم رابطه داشته باشند؟! مگه نمی‌گفتید ازدواج برای اینه که معلوم بشه، پدر بچه کیه؟! الان دیگه بچه‌ای به وجود نمی‌آد که نیاز به این خودنگه‌داری‌ها باشه!» دو تا نکته داره:

**اول** این که ۵۰ سال پیش هیچ! همین الان تو دنیا، سالانه میلیون‌ها بچه‌ی ناخواسته به دنیا می‌آد! با وجود انواع ابزارهای ضدبارداری! (البته متأسفانه میلیون‌ها جنین هم قبل از به دنیا اومدن، سقط می‌شند.)

**دیم** این که آدمی‌زاد موجود تک بُعدی نیست. ماجرا پیچیده‌تر از این حرفاس. اونایی که ارتباطات جنسی متعدد و بی‌حساب کتاب برقرار می‌کنند، عموماً به **پوچی** می‌رسند. سرنوشت بازی‌گرای فیلم‌های پورنو رو بخونید. خیلی‌هاشون آگه از ایدز نمرده باشند، با خودکشی به زنده‌گی‌شون پایان دادند. یا به خاطر حجم زیاد

۱. بچها تو بازی‌های کامپیوتری، خیلی روس دارند با یه آدم واضح بازی کنند. نه با خود کامپیوتر.

۲. تا جایی که یارده تو کتاب حجاب آقای مطهری این موضوع رو دیده.

تحقیری که تجربه کردند<sup>۱</sup> (چه زن و چه مرد) بعد از چند سال، از اون کار اومدن بیرون<sup>۲</sup>. این چیزا برای ما قابل درک نیست و فکر می‌کنیم هم‌هش عشق و حال می‌کنند؛ خب برید مصاحبه‌هاشون رو ببینید! مثلاً تو یکی از سایت‌های خبری خارجی<sup>۳</sup>، گزارشی نوشته بود درباره‌ی همین موضوع. باورتون نمی‌شه اگه بگم یکی از بازی‌گرای پورنوگرافی می‌گفت: «خیلی دوس دارم ازدواج کنم! ولی کم‌تر کسی پیدا می‌شه شوهرش رو بدرقه کنه تا بره سر کاری که قراره با یه زن دیگه هم‌خواب بشه!» به غیر از شرایط بد کار و دست‌مزد پایین و بدنامی و طولانی بودن پروسه‌ی ضبط فیلم و ... چیزی که از حرفاش دریافت کردم؛ ناراحتی از «زندگی بدون احساس» بود. دلش می‌خواست با کسی رابطه داشته باشه که نسبت به هم حس متقابل داشته باشند؛ نه از سر اجبار و درآمد و به صورت مکانیکی. بابا می‌گم آدم تک بعدی نیست! احساس و عاطفه می‌خواد.

جمع‌بندی این بخش: خصوصیت مشترک تمام رابطه‌های نامتعارف اینه که «جامع» نیستند و آدم رو همه جانبه تحت پوشش قرار نمی‌دنند. یه نیاز رو برطرف می‌کنند؛ اما چند تا مشکل دیگه به وجود می‌آرنند. از طرفی خیلی‌هاشون موقتی هستند و موقع پیری به داد آدم نمی‌رسند. بالاخره یه روزی هم می‌آد که چین و چروکی می‌شیم و زیبایی دوران جوانی رو نخواهیم داشت. برای اون موقع باید از الان سرمایه‌گذاری کرده باشیم. تنها رابطه‌ی «جامع» و سالم که هم‌آدما رو از تنهایی درمی‌آره (از جوانی تا آخر عمر)، هم نیازهای جنسی رو (بدون ضرر زدن به جسم) برطرف می‌کنه، هم آدم رو از نظر عاطفی و روانی تأمین می‌کنه، هم حس

۱. یکی از بازی‌گرای کم‌مدی سینمای خودمون می‌گفت: «تو یه فیلم، از صبح تا شب مجبور شدی برقص!»  
 و قشع شب رقص خونیه، چند ساعت از ناراحتی گریه کردم!» «حالا این‌که یه بالا پایین پیریدن ساره بوده. فکر کنید تو فیلم پورنو، طرف مجبوره به چه چیزایی تن بده و ایضا هم‌ش باعث عقده‌ی حقارت می‌شه.  
 ۲. البته آگه نتونند و تحصیلات قرار داده‌شون بنذاره!  
 ۳. روس ندارم اسمش رو بگم. می‌تونید مثلاً به این مصاحبه و گزارش‌ها رو تو نت ببینید.

زننده گی مستقل رو برای زن و مرد به وجود می آره، هم به زننده گی آدما معنا می ده، هم کاملاً منطبق با طبیعت و خلقت و باعث بقای نسل می شه، هم فضایی درست می کنه برای تربیت سالم بچه ها، هم آرامش و آسایش رو هم زمان با هم داره، هم با خودش مسئولیت داره و قرار نیس یه هو به فنا بره، ازدواجه.

## جامعه‌ی متمدن و محدودیت های زن و مردی

برگردیم تو خط بحث خودمون! داشتیم می گفتیم یه اصل داریم: ازدواج و تشکیل خانواده. اما می خوایم این ازدواج، دائمی باشه و سال ها طول بکشه. راهش اینه که زن و مرد از هم لذت ببرند و همین، انگیزه بشه که کنار هم بمونند. بعد گفتیم می دونیم یه پای همه ی لذت ها محدودیته! حالا باید ببینیم منظور از محدودیت تو روابط زن و مردی یعنی چی؟!

محدود کردن رابطه‌ی بین زن و مرد، یعنی تقسیم بندی روابط تو ۳ بخش:

**بخش اول:** غیرهم جنس هایی که ممکنه روزی از بین اونا کسی رو برای ازدواج انتخاب کنیم.

**بخش دیم:** غیرهم جنسی به نام هم سر!

**بخش سیم:** غیرهم جنس هایی که هیچ وقت قصد نداریم باهاشون ازدواج کنیم. آدمای هر دسته با معیار خاصی انتخاب شدند، پس نوع ارتباط ما با اونا فرق می کنه.

خب می خوایم لذت جنسی ببریم! فرمول لذت مساوی بود با شیرجه زدن از محدودیت به آزادی! بخش اول، نماد محدودیتِ کامله و بخش دیم نماد آزادیِ کامل! تو بخش اول، هم تو پوشش، هم تو رفتار و هم حتی تو نگاه، کاملاً محدود هستیم. تو بخش دیم چه از نظر پوشش، چه رفتار و چه نگاه، می تونیم آزادانه از

هم‌سر مون لذت ببریم. اتصال محدودیت بیرون از خونه به آزادی داخل خونه؛ یعنی لذت حداکثری!

- ایقانو، بیش‌تر توضیح بده.

- نمی‌شه کم‌تر توضیح بدم؟

- نه.

- خب باشه بیش‌تر توضیح می‌دم.

جامعه‌ی متمدن یعنی چی؟! از نظر من جامعه‌ی متمدن و مترقی، جایه که روابط در اون تعریف شده باشه. یعنی هرکُن پیر<sup>۱</sup> و هرکی هرکی نباشه! یعنی قیمه‌ها تو ظرف خودش باشه، ماست‌ها تو ظرف خودش! یعنی تو زمین کشت شده‌ی کشاورزی، نباید فوتبال بازی کرد؛ وسط زمین چمن فوتبال هم، نباید تراکتور برد و شخم زد! جای قاشق-چنگال تو جازرفیه، جای انبر و پیچ‌گشتی تو جعبه ابزار! آگه کسی خوابش می‌آد، باید تو رخت‌خواب بخوابه! صندلیِ مجلس جای چرت زدن و بازی با موبایل و... نیست! هر چیزی سر جای خودش!

دختر و پسره تو مترو هم‌دیگه رو بوس می‌کنند و دور هم می‌پیچند! زنه می‌ره به‌شون می‌گه: «این‌جا جای این کارا نیست!» پسره می‌گه: «این‌که فکر تو مال عهد دقیانوسه، من چه کار کنم؟!» داداش! این‌که تو از هرَدن پیرآباد اومدی، ما چه کنیم؟! تو داری قیمه‌ها رو می‌ریزی تو ماستا! تو مشکل داری! تو کچلی! یه روزی می‌آد که کچل‌ها به مودارها می‌خندند. اون روز یاد من کنید و بگید ایقانو تو روح‌ت شاد!

۱. این به‌کلمه‌ی تُرکیه. ما به اشتباه می‌گیم هرذنییل!

۲. کار درست به‌نماینده اینه که کل فامیلش رو این‌جور و اون‌جور استخدام کنه. تا وقتی که خشت مرصه، جاهای مختلف برای خودش مزیت درست کنه که بعد از نمایندگی بتونه از اون استفاده کنه. وقتی درستش با صنایع حوزه‌ی انتخابیه تو یه کاسه‌س، به نام عدالت، وزیر گیردهنده به فعالیت‌های اون صنایع رو استیضاح و کتبی کنه و... کارهای درست به‌نماینده، ای‌ساس؛ نه خوابیدن رو صندلی‌ها

القصه! یه جامعه‌ی متمدن ساختیم و روابط رو تقسیم‌بندی کردیم. تو بخش اول گفتیم شرمنده! این‌جا همه چیز تعطیله! هر چیزی که بوی جنسیت بده، حذف! محدودیت کامل! برید، بیایید، درس بخونید، با هم کار کنید، روابط اجتماعی داشته باشید؛ ولی اندازه‌ی سر سوزن نباید لذت جنسی ببرید.

- ایقانو کوتاه بیا! یه کم تخفیف بده! بهت رو دادیم تمامیت خواه شدی!  
 - جون داداش راه نداره! قیمت خرید خودم بالاس! استفاده‌ای برام نداره!  
 تو بخش اول: حرف زدن، نگاه کردن، رفتار و تعاملات، پوشش = کنترل شده. اما تو بخش دَیْم همه چیز رو آزاد کردیم! هر جور و هر وقت عشقت کشید به هم‌سرت نگاه کن؛ هر حرف عشقی و جنسی خواستی بهش بزن؛ پوشش یعنی چی؟ بنداز اون‌ور! و در آخر هر جور خواستی باهاش رفتار جنسی داشته باش. البته بدیهیه که منظور رفتار عاقلانه‌س؛ نه چیزی که باعث آزار و اذیتش بشه.

بخش سَیْم یه کم متفاوته. البته این‌جا هم از نظر جنسی با بخش اول یکیه؛ یعنی ابداً لذت جنسی تو این بخش نداریم. اما تو این دسته، آدمایی هستند که باشون زنده‌گی و رفت‌وآمد داریم. پس باید یه فرقی بین اینا و آدمای بخش اول باشه؛ وگرنه زحمت اضافه به خودمون وارد کردیم. مثلاً خواهر و برادر، خاله و خواهرزاده، عمو و برادرزاده و... ما با اینا زنده‌گی می‌کنیم و برو و بیا داریم. منطقی نیس تو روابطمون با اینا، همون اندازه سفت باشیم که با دسته‌ی اول هستیم. پس این‌جا یه کم از محدودیت‌ها کم می‌کنیم و راحت‌تر برخورد می‌کنیم. مثلاً دایی، خواهرزاده‌ش رو جوری می‌بوسه، انگار دختر خودش رو بوسیده. یعنی ابداً جنسیت معنی نداره بین‌شون. پس تو این دسته، هم می‌شه آزادتر رفتار کرد و هم از حد نگزوند! این‌جا

۱. اینج درستیه؛ ولی اگه یادتورج باشه قبلاً گفتیم بهتره تو خود روابط زناشویح هم محدودیت‌هایی باشه که همیشه طراوت و تازگی براک زن و شوهر بمونه.



محدوده‌ی نگاه و پوشش و رفتار وجود داره، ولی یه کم بازتر از محدوده‌ی رابطه با آدمای دسته‌ی اوله.

### 📄 زناومرداتوجه‌چیزایه محدود بشند؟!!

گفتیم یه بند داریم به نام ممنوعیتِ هرگونه لذت جنسی. بعداً می‌گیم چرا نباید هیچ درجه از جنسیت تو دسته‌ی اول و سیّم باشه. فعلاً به چیزای دیگه برسیم. می‌خوایم این بند رو تو این دو دسته پیاده کنیم. چه قوانین و محدوده‌هایی بذاریم؟  پوشش: به این فکر کنیم که با وجود این بند، چه پوششی باید برای ملت وضع کنیم. پوشش با «نگاه» ارتباط مستقیم داره؛ یعنی پوشش می‌ذاریم که نگاهِ بقیه به بدن ما نیفته. پس باید به یه نکته‌ی مهم توجه کنیم: زن و مرد از نظر جنسیت، خیلی با هم فرق دارند. بله، هر دو میل جنسی دارند؛ ولی هر کدوم به شیوه‌ی متفاوتی، میل جنسی شون بیدار می‌شه. **مردها بیش‌تر با نگاه، تحریک می‌شند و زن‌ها بیش‌تر با لمس.**<sup>۱</sup> مرد دنبال دید زنده و زن دنبال دیده شدن<sup>۲</sup>. پس منطقی نیست که یه جور پوشش برای این دو در نظر بگیریم.

مرد از دیدن همه‌ی جای زن لذت می‌بره!! دست خودش نیست، این‌طوری خلقت شده! اما اگه بگیریم زن کل بدنش رو بیپوشونه، زور و زحمتِ اضافه‌س و زن رو از کار و زنده‌گی می‌ندازیم. پس صورت‌ش و دستاش رو معاف می‌کنیم که بتونه ببینه، حرف بزنه و کاراش رو انجام بده. از طرفی، زن با موهاش خیلی جذاب‌تره؛ ولی دیدن صورتِ زن بدون موی سر، لذت مرد رو خیلی کم‌تر می‌کنه. پس اگه موها و بدن زن

۱. خدا مرگم بده، چه حرف!

۲. البته منظور این نیست که برای زن‌ها، نگاه به جنس متفاوت، هیچ لذتی نداره یا مردها دنبال لمس نیستند؛ ولی اون چیزیکه تو جنس مرد متبلور و تابلورن، نگاه و تویزن، نیاز به لمس. مثلاً حالا کم‌تر دیدید یه دختر، بره سر کوچم چش چرونی کنه و دید بزنبه‌پیراک مردم رو!!

پوشیده باشه و فقط صورتش پیدا باشه، هم راهی باز کردیم که زن بتونه تو جامعه حاضر بشه<sup>۱</sup> و هم تا حد منطقی و قابل امکان، پوشش رو تأمین کردیم. از این به بعد، به این اندازه از پوشش، می‌گیم «حجاب».

در طرفِ مقابل مرد رو داریم! مرد از نظر بصری، خیلی پدیده‌ی جذابی نیست که بخوایم کل بدنش رو بپوشونیم! یه مرد کت و شلواری رو در نظر بگیرید. به نظر می‌رسه همین قدر پوشش برای مرد خوبه. حالا خیلی بخوایم معافش کنیم، می‌تونه آستین کوتاه بپوشه. ولی این که بگیم مرد هم عین زن، سر و گردنش رو بپوشونه، حرف بی‌منطقیه؛ چون اصلاً نیازی به این کار نیست. یادمون باشه عدالت، همیشه به معنی مساوی بودن نیست.

راستی پیرزن‌ها که جذابیت جَوونا رو ندارند، پس می‌تونیم اونا رو از حجاب معاف کنیم؟! آره می‌شه پوشش بازتری داشته باشند.<sup>۲</sup>

اینا مال دسته‌ی اول بود. تو دسته‌ی سیم گفتیم یه کم آزادتر برخورد می‌کنیم. هر جا که زور و زحمتِ بی‌خودی باشه و کار از منطقی خارج بشه، ما هم **انعطاف** به خرج می‌دیم. مثلاً خواهر جلوی برادر یا مادر جلوی پسرش که نمی‌تونند شبانه‌روز پوشش کامل داشته باشند. پس حد پوشش رو بازتر در نظر می‌گیریم. مثلاً سر و گردن زن‌های این دسته می‌تونه بدون پوشش باشه. تو مردها هم پوشش تقریباً همونه، یه ذره راحت‌تر!

**نگاه:** گفتیم نگاه، برای زن (به اندازه‌ی مرد) خواسته‌ی قابل توجهی نیست؛ ولی صفر هم نیست! یعنی زن هم می‌تونه با نگاه به مرد، لذت ببره؛ گرچه قابل مقایسه با نگاه مرد به زن نیست. از طرفی، گفتیم مرد با دیدن صورت زن هم می‌تونه لذت

۱. رتبه‌کندیا همگی این داستان برای اینکه روابط آدم‌ها رو توکی اجتماع تعریف کنیم. یعنی داریم به فعالیت اجتماع آدم‌ها جهت می‌دهیم. پس پذیرفتیم که زن و مرد، هر دو می‌تونند تو جامعه حاضر بشند و فعالیت داشته باشند. آگه حرف از خونه نشین باشه که اصلاً این حد و حدودا معنی نداشته!

۲. البته اون تو دوره‌ی عیبی هستیم! طرف ۷۰ ساله، عین زن ۳۰ ساله می‌مونن!

ببره؛ گرچه لذت‌ش خیلی کم‌تر از صورتِ همراه با موهای سره. پس باید موقع برخورد، نگاهِ هر دوشون کنترل شده باشه. قرار شد کلاً گزینهِی لذت رو تو دسته‌ی اول حذف کنیم. پس نباید استقلالی<sup>۱</sup> به هم نگاه کنند؛ یعنی ایشون نباید مستقلاً و مستقیماً طرف مقابل رو ببینه. اوشون هم باید به قصد حرف زدن، ایشون رو ببینه؛ نه این که به قصد دیدن، با هم حرف بزنند!

تو دسته‌ی سیّم هم طبق معمول راحت‌تریم! می‌تونیم به همون حدِ پوششی که در نظر گرفتیم نگاه کنیم، به شرط نگاه معقولانه و معمولی.

**گفتار و رفتار:** چون مرد و خصوصاً زن از طریق لمس، لذت‌مند! می‌شند، گزینهِی تماس بدنی هم از روی میز برداشته می‌شه! در مورد چیزای دیگه نیازی به توضیح نیست. آدما خودشون می‌فهمند حرف‌ها و کارهاشون با چه قصد و نیتیه. این که من فلانی رو مثل خواهرم دوس دارم و با این که با هم می‌ریم کافی شاپ و کوه و پارک؛ ولی خیلی معمولی هستیم و اینا، راه‌های فرار از طبقه‌بندیه که گفتیم! خودمون هم می‌دونیم که این‌طوری نیس! می‌گم فقط کافیه چند سال بیش‌تر عمر کنید، می‌بینید عاقبت خلیا که فکر می‌کردند دوستی‌شون مَث خواهر و برادریه، به کجاها کشیده شد! یا مثلاً زنه یه بار از شوهرش، پیش هم‌کارِ مردش گلایه می‌کنه. می‌بینه به‌ش مزه کرد! شوهره که شنونده‌ی خوبی براش نیست، از این به بعد همه‌ی دردِ دل‌هاش رو به هم‌کارش می‌گه. چند وقت بعد، با هم می‌رند تو تریای محلّ کارشون، قهوه می‌خورند. هم‌کارش می‌گه «امروز حالتون خوب نیس، من می‌رسونم تون.» کم‌کم جاهای دیگه هم می‌رند. یه بار که سوار ماشین می‌شند، زنه می‌گه بیرون خیلی سرد بود. هم‌کارِ گرامی دست‌ش رو می‌گیره و می‌گه دستای من گرمه!! زنه عذاب وجدان داره؛ ولی تو تمام مدت با گفتن این که «مَث برادرم می‌مونه!» سعی می‌کنه خودش رو توجیه کنه که کارش خیانت نیست. یه بار که

۱. حقّ حوّج ندارند پرسپولیس به هم نگاه کنند!!

حال روحی‌ش خیلی بده، بی‌اختیار سرش رو می‌ذاره رو شونه‌ی هم‌کار و گریه می‌کنه. چند وقت بعدم با همین مثلاً برادرش یه گندی بالا می‌آره! حالا آگه به زنه می‌گفتی کارت درست نیست؛ می‌گفت: «نه! من با بقیه فرق دارم!» باشه تو خوبی! ما میوه، تو آجیل! ما نخودچی، تو بادوم هندی! اصلاً تو بشین جلو، تو بوق بزن!

این‌جا هم تو دسته‌ی سیّم کار راحت‌تره. دست دادن، بغل کردن و حتی بوسه بین اعضای خانواده و بعضی اعضای فامیل، چیز طبیعی و محبت‌شون رو نشون می‌ده. پس باهاش مشکلی نداریم.

**سؤال:** پوشش و نگاه و رفتار، بین دختر عمو و پسرعمو؟! **جواب:** خودتون می‌دونید، چرا از من می‌پرسید؟! هر شخصی که ممکنه بشه روزی باهاش ازدواج کرد، تو دسته‌ی اول قرار می‌گیره. آیا دختر عمو و پسرعمو می‌تونند با هم ازدواج کنند؟! آره! پس جواب روشنه! حالا یکی بگه نه ما رسم داریم، به هم دست بدیم! یا من جلوی فامیل، راحت‌م و روسری نمی‌پوشم. جواب اینه که چه فرقی بین دختردایی و پسرعمه با یه دختر و پسر تو خیابون هست؟! اون غریبه‌ها رو محدود کردیم، حالا اینا رو آزاد بذاریم، چرا؟! آگه قراره محدودیت باشه، اینا که بیشتر باید محدود باشند؛ چون دست‌رسی‌شون به هم راحت‌تره! ما گفتیم هیچ نوع لذت احتمالی جنسی نباید تو دسته‌ی اول باشه و منظور از لذت، یعنی حتی نگاه تحریک‌آمیز! پس **چونه نزنید!** گفتم تخفیف نداریم!

خلاصه‌ی این بخش این شد که هم برای آقایون و هم برای خانوما محدودیت گذاشتیم. اما شدت و ضعف‌شون فرق داشت، چون تو مسائل جنسی، زن و مرد با هم تفاوت دارند. البته محدودیت تو «گفتار» و «رفتار» تقریباً برای زن و مرد یکیه؛ یعنی هر دو، تو این مورد باید حریم رو رعایت کنند. اما زن لازمه یه سر و گردن بیشتر از مرد بپوشونه و مرد هم تو نگاه کردن، بیشتر خودنگه‌داری به خرج بده. به

همون اندازه که پوشوندن اون سر و گردن اضافه برای خانما، سختی داره؛ برای آقایون هم سخته که زن خوش قیافه‌ای از کنارشون رد بشه و نگاهش نکنند!<sup>۱</sup>  
در آخر، یه چیزی در مورد ازدواج می‌گم. من شرح می‌دم، شما خودتون قضاوت کنید. دو جور می‌شه ازدواج کرد:

**جور اول** اینه که روابط زن و مرد تو جامعه، آزاد باشه؛ همه چیز مختلط و بدون خودنگه‌داری. تو این شرایط، اگه آدما ازدواج کنند، یعنی از آزادی به محدودیت رسیدند! از راحتی به سختی! از بی‌قیدی به رابطه‌ی دست و پاگیر!  
**جور دوم** اینه که روابط زن و مرد تو جامعه، کاملاً محدود و کنترل شده باشه! (طبق دسته‌بندی‌ها و شرایطی که گفتیم) تو این حالت، اگه آدما ازدواج کنند، یعنی از محدودیت به آزادی رسیدند! از سختی به راحتی! از شرایط دست و پاگیر به رابطه‌ی بی‌قید و رها. به نظر شما، آدما تو کدوم جور، قدر ازدواج رو بیش‌تر می‌دونند؟!

### حساس بشو، حساس بشو!<sup>۲</sup>

اگه هنوز ذهن‌تون روشن نشده و متوجه نشدید چرا اون همه محدودیت، برای آدمای بخش اول گذاشتیم؛ نگران نباشید! هنوز خیلی از بیانات ارزش‌مند مونده و خواهم گفت چی می‌شه که محدودیت باعث لذت می‌شه.  
یادمون باشه زن و شوهر، اول باید یه میل جنسی سالم و فعال داشته باشند تا بعد بشه گفت با اتصال محدودیت به آزادی، براشون لذت جنسی به وجود بیاد.

۱. البته زن و مردی که به این طبقه‌بندی عادت کرده باشند، این کارها براشون سخت نداره و شاید برعکس ش باشن براشون سخت باشه؛ یعنی برای زن که یه عمر پوشیده بوده، خیلی سخته که بخواند این حالت رو ارزش بگیرند و مرد منزه به این دسته‌بندی، اگه مثلاً تصادفی نگاهش به زن خورده، ناراحت می‌شه و خودش رو سرزنش می‌کنه.

۲. بر خلاف ارسطو عامل، من می‌گم حس بشو، حس بشو!

این جاس که باس از یه چیز دیگه حرف بزیم به اسم «حساسیت». وقتی زن‌های جامعه حجاب داشته باشند و مردها نگاه خودشون رو کنترل کنند؛ این طوری، زن و مرد، همیشه نسبت به هم «حساس» می‌موندند. یعنی جنس متفاوت، برای آدما یه چیز حساسیت برانگیز به حساب می‌آد؛ نه یه چیز دم‌دستی و بی‌اهمیت. اون جمله‌ی معروف که می‌گه آدم از هر چی منع بشه، نسبت بهش حریص می‌شه؛ از نظر من یعنی: «آدم از هر چیز منع بشه، نسبت بهش «حساس» می‌شه.» و این که حساس بودن خوبه یا بد، مفصل تو صفحات بعد در موردش حرف خواهیم زد. منظور از حساس بودن، اینه که وقتی دو نفر از دسته‌ی اول، با هم روبه رو می‌شند، به خاطر حساسیت بالا، نتوندن خیلی عادی و راحت با هم گفت‌وگو کنند؛ یعنی رفتارشون مَث دو تا هم‌جنس نباشه، بلکه یه حریم رو بین خودشون حس کنند. محدودیت تو روابط زن و مردی، بین اونا «حساسیت» ایجاد می‌کنه و این حساسیت باعث می‌شه تنور میل جنسیِ آدما همیشه داغ بمونه. یعنی چی؟ مگه میل جنسی کم می‌شه که بخوایم بالا نگهش داریم؟! بخش‌های بعد رو بخونید.

## چند عدد مثال

شاید چیزی که الآن شنیدید براتون عجیب باشه و تا حالا از زبون بقیه، حرفای ضدّ این رو شنیده باشید. شاید فکر می‌کردید اتفاقاً آدم درست کسیه که جنس متفاوت اصلاً براش اهمیت نداشته باشه و حرف زدن و نزدیک شدن بهش، کوچک‌ترین احساسی رو درش برانگیخته نکنه. شایدم فکر می‌کردید هر کی نسبت به جنس متفاوت - این طوری که توضیح دادیم- حساس باشه، آدم اُمل و چلمنی به حساب می‌آد!

اوایل دهه‌ی هشتاد، چند سالی کلاس گیتار می‌رفتم. به بار مربی‌مون گفت: «من تو مهمونی‌هایی می‌رم که زن‌ها بی‌روسری و با لباس باز هستند. همه چیز ok هست و هیش‌کی هم کاری به کسی نداره. اما اگه یه آدم چش و گوش بسته رو ببری تو هم چین جایی، آبرو ریزی راه می‌ندازه. از خجالت لُب گُلی می‌شه و به تته پته می‌افته و تپش قلبش رو همه می‌بینند. ان‌قدرم با چشم، زن‌ها رو برانداز می‌کنه که همه می‌فهمند ندیده‌س!»

یا همون موقعا یکی از دوستانم درباره‌ی خویش و قومش که ساکن یه کشور اروپایی بود، می‌گفت: «دیشب خونه‌مون بود، نمی‌دونم چه قدر از فرهنگ اروپا تعریف می‌کرد.» پرسیدم: «چه‌طور؟!» گفت: «فامیل‌مون می‌گفت اون‌جا زن‌ها با یه ذره لباس، می‌آند تو خیابون، ولی حتی یکی نگاه‌شون نمی‌کنه. حالا اگه ایران بود... تو ایران یه روسری عقب بره، همه‌ی مردا چشاشون از حدقه می‌زنه بیرون، چه برسه به این که یه زن نیمه لخت بیاد بیرون! اونا فرهنگ‌شون بالاس!»

همه‌تون نمونه‌ی این حرفا رو زیاد شنیدید. خوب چشم‌تون رو باز و حواس‌تون رو جمع کنید و از این‌جا به بعد رو با دقّت بخونید. قراره جدی‌تری شبهه‌ای که (به دسته‌بندی و قواعد پوششی گفته شده) وارد می‌شه رو بررسی کنیم. از نظر من این حرف، مهم‌ترین نقد و اشکال علمی و عقلیه که به حجاب وارد می‌کنند. برای روشن تر شدن لامپ ذهن‌تون چند تا مثال می‌زنم:

فرض کنید یه نفر از روستا می‌ره تو شهری که هواش خیلی آلوده‌س. بعد می‌آد برای هم‌ولایتی‌هاش پُز می‌ده که «آقا نمی‌دونید مردم شهر چه قدر با کلاس‌ند!» اونا هم همه دهن‌شون طاق می‌مونه که «چه‌طور؟ یا رب! مگه اونا چه جور آدمایی هستند؟» می‌گه: «من که رفتم اون‌جا، از بس هوا آلوده بود؛ همون روزِ اوّل، گلوم و چشم حسابی سوزش گرفته بود، روزای بعد هم، همه‌ش سرفه می‌کردم. ولی مردم اون‌جا

رو که می‌دیدم اصلاً انگار نه انگار! هیچی شون نبود! بی خود نیس ما نمی‌تونیم اون جا زنده گی کنیم، اونا خیلی فرهنگ‌شون بالاتره!»

گرفتید منظورم رو؟ حتی نیاز به مثال‌های دیگه نیست! داداش! آجی! مردم شهر از بس ریه‌هاشون آلوده شده و دود و دم براشون عادیه، ممکنه دیگه به خاطر آلوده گی سرفه نکنند؛ ولی این که دیگه کلاس گذاشتن نداره! آخه آدم با ریه‌های آلوده‌ی مردم شهر پُز می‌ده؟! مردم اروپا هم دقیقاً همین‌طور.<sup>۱</sup> اونا از بس آلوده‌ی مسائل جنسی شده‌ند، دیگه حساسیت‌شون رو نسبت به جنس متفاوت از دست داده‌ند. این که نشونه‌ی فرهنگِ بالا نیس! این نشونه‌ی آلوده‌گیه، نشونه‌ی عدم سلامته. اونا دیگه آدمای سالمی نیستند و به خاطر همین‌ه که صاف صاف از کنار هم رد می‌شند، بدون این که بفهمند غیرهم‌جنس یعنی چی!

یه مثال دیگه: من و شما چون جسم سالمی داریم، اگه به خورشید نگاه کنیم، خود به خود و بلافاصله چشممون بسته می‌شه، یا اگه یه شیء سمّ چشمون پرت بشه، بدون این که اراده کنیم، زود پلکمون رو می‌بندیم؛ چون از نظر جسمی نسبت به این مسئله حساسیم. ولی اگه کسی عصب پلکش مشکل داشته باشه، چی؟! این آدم هرچی به خورشید نگاه کنه، چشاش بسته نمی‌شه، هر چی می‌خوای سنگ و کلوخ پرت کن طرف چشمش، اگه بسته شد! حالا جالبه یکی اون رو ببینه و بگه «بابا دمت گرم! باریکلا! اااااااااا... با چشای باز، راس راس به نور آفتاب نگاه می‌کنه و پلکش بسته نمی‌شه!» آخه جیگرطلا! چشم اون بنده خدا، پکیده و درب و داغونه؛ این که دیگه تعریف کردن نداره!

از این نمونه‌ها تا دل‌تون بخواد می‌شه گفت: «کسی که موقع تماس با چیز جیژ و داغ، دستش نمی‌سوزه؛ آدمی که حتی اگه سنگ و خشت هم بخوره، معده درد

۱. برصیه‌که منظورم بخش از مردم اروپا-س. نه همه‌شون. معمولاً از «همه» استفاده نمی‌کنم.



نمی‌گیره؛<sup>۱</sup> بشر مایه‌داری که هر چه قدر از بدبختی مردم برایش حرف بزنی، دلش به رحم نیاد و حاضر نشه حتی یه پول سیاه<sup>۲</sup> به کسی کمک کنه؛ کسی که راحت سیگار می‌کشه و برای تازه‌کارها قُپی می‌آد که من نه تنها راحت پُک می‌زنم، تازه می‌تونم دود رو از دماغم بدم بیرون یا حلقوی‌ش کنم!» و از این جور مثالا. اما آدمی که تا حالا سیگار نکشیده، با اولین پُک، اشکش در می‌آد و چند تا سرفه‌ی سینه‌سوز و محکم می‌کنه که باعث خنده و انبساطِ خاطر جمع‌سیگاری‌های حرفه‌ای می‌شه! اوّلی ریه و گوش و حلق و بینی‌ش داغونه؛ ولی چون از عمق فاجعه خبر نداره، به مهارت‌هاش تو سیگار کشیدن افتخار می‌کنه و دئیمی کاملاً ریه‌ی سالمی داره؛ ولی چون از سلامت جسمش خبر نداره، جلوی بقیه کم می‌آره و شرمنده می‌شه که چرا نتونسته خوب و درست، دود بکنه تو حلق خودش!

### خیابونامشکالات روشن‌نمه دند!

صبر کنید! ماجرا تموم نشده! نکته‌ی جالب اینه که اونایی که به یه چیز، آلوده‌ند، تو ظاهر فکر می‌کنند اثری روشن نداره؛ ولی دقیقاً اثرات آلوده‌گی روی اونا، خیلی عمیق‌تر از سایر آدماس. مثلاً روستانشینی که رفته شهر و از سرفه نکردن مردم تعجب کرده، اولاً خوب دقت نکرده و فقط از روی چند بار بیرون رفتن و دیدن آدما تو پیاده‌رو و خیابون این قضاوت رو کرده و ثانیاً اثر آلوده‌گی هوا فقط تو اشک

۱. ممکنه این جور آدمارو به عنوان استنای بشناسد و حتی اسمشون رو تو کتاب رکوردها بنویسد. ولی اولاً ما در مورد استثنایات حرف نمی‌زنیم و مطلب ما درباره‌ی عمومیت مردم و جامعه‌س: ثانیاً روشن اسم یه نفر، تو کتاب رکوردها از عدم سلامت اون کم نمی‌کنه. کسی که برهنه تو برف و یخ می‌خوابه و هیچ‌ش نمی‌شه، آدم صالح از نظر جمع نیست؛ حتماً یه گیر و گوری تو بدنش هست که این طوریه. حالا هر چهارم هم راننده‌شون بشه بدند و اسمشون رو تو کتاب بنویسد! ثالثاً در مثل مناقشه نیست!

۲. پول سیاه کنیه از پول کمه. اما کسی که پول داره و به دیگران کمک نمی‌کنه، واقعاً پولش سیاهه!

چشم آوردن و سرفه کردن نیست؛ اثر عمیق ترش که به وضوح دیده نمی‌شه رو باید رفت تو بیمارستان‌ها دید و آمارها رو شنید که سالی چند تا آدم فقط به خاطر همین آلوده‌گی هوا جون‌شون رو از دست می‌دند.

یا اون‌ی که رفته اروپا و از بی‌توجهی مردم به غیرهم‌جنس‌شون تعجب کرده، اولاً فقط از روی ظاهر قضاوت کرده و با چند بار دیدن مردم تو کوچه و خیابون به این نتیجه رسیده<sup>۱</sup> و ثانیاً اثر اختلاط جنسی فقط تو بی‌تفاوت از کنار هم رد شدن نیست؛ اثر عمیق‌ش تو ظاهر دیده نمی‌شه و باید با کندوکاو به‌ش رسید و از کارشناس‌هاش پرسید. چشم و دل‌سیری از تو خیابون قابل تشخیص نیست! باید بری ببینی چه قدر کاهش ازدواج و افزایش طلاق و خیانت به هم‌سر و تجاوز و تعرض و تولد بچه‌های نامشروع و این‌طور چیزا اتفاق افتاده.

اصلاً مگه می‌شه پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی رو با نگاه کردن آدم‌ا تو خیابون بررسی کرد؟! نزدیک ده ساله که مشکلات اقتصادی تو ایران خیلی زیاد شده. تو همه‌ی این ده سال، اگه تو خیابونا رو می‌دید، مردم خیلی عادی از کنار هم رد می‌شدند، می‌رفتند مغازه خرید می‌کردند و با دست پُر می‌اومدند بیرون. اگه یه خارجی می‌اومد اینا رو می‌دید، لابد می‌گفت: «پس کو تورم دو رقمی! این‌جا که مَث بقیه‌ی کشورا زنده‌گی جریان داره. همه دارن عادی خرید می‌کنند!» آیا می‌شد از دیدن خیابونا و مغازه‌ها فهمید مردم مشکل اقتصادی دارن یا نه؟!

۱. ما چه می‌فونیم تو زحمت آوردن چه می‌گذره؟! چه می‌فونیم چشم آدم‌ا کجاها رو می‌بینه؟! از کنار هم رد شدن، مگر دلیل بر اینه که همه چیز خنثی هست؟!

## یه چیزی تو حاشیه بگم

از این مثال‌ها سوءاستفاده می‌کنم و یه چیزی رو یادآوری می‌کنم. بعضیا فکر می‌کنند ملاک این‌که یه کار رو بد بدونیم؛ اینه که غیرعادی باشه یا با انجام دادنش عذاب وجدان بگیریم! اگه این‌طور نباشه پس بد نیس! مثلاً طرف تمام عمرش به همه دروغ گفته. پیش خودش فکر نمی‌کنه که دروغ گفتن چیز بدیه؛ چون انجام دادنش براش خیلی راحت‌ه! یا پشت سر همه غیبت می‌کنه و رابطه‌ی آدم‌ها رو خراب می‌کنه، بدون کوچک‌ترین احساس درد و عذاب وجدان! فکر می‌کنه کارش بد نیس، چون خیلی عادیه! یا می‌گه من مٹ شما نیستم که با غوره، سردی‌تون می‌کنه و با مویز گرمی‌تون. من هر فیلمی بخوام می‌بینم، هر آهنگی رو می‌شنوم، هر متنی رو می‌خونم، هیچی نمی‌شه. شما عقب‌افتاده‌اید که تا یه عکس می‌بینید فیل‌تون یاد هندستون می‌کنه!

خب این یه چیز بدیهیه که وقتی آدم به انجام یه کار بد عادت کنه، حساسیتش نسبت به اون کار، کم‌رنگ می‌شه. از قضا به خاطر کم شدن این حساسیت، یه حسی توش به وجود می‌آد که دیگه این کار رو بد به حساب نمی‌آره! آخه تصدقات بشم، «حساسیت از دست رفته» که دیگه قیافه گرفتن نداره! تو زدی روح‌ت رو پکوندی، طوری که هر چی ببینه و بشنوه براش مهم نیس. بعد فکر می‌کنی کلاست بالاس و خیلی سینهنهت وسیع شده که با هیچ چیزی حال به حال نمی‌شی؟!

این جا باید یه سؤال مهم بپرسم و اون اینه که با این طرز فکر، دیگه چی ته‌ش می‌مونه؟! اگه همین حرف رو در مورد بقیه‌ی کارها هم بزنیم، دیگه اصلاً جناحی<sup>۱</sup> باقی می‌مونه؟! اگه قرار باشه با انجام مکرر یه کار بد و عادی شدنش برای شخص

۱. به‌ضمّ جیم خواننده شور نه‌کر آن.

انجام دهنده، اون کار از بد به خوب تبدیل بشه، پس به من بگو، دیگه کاری می مونه که بشه اسمش رو بد گذاشت؟ همه‌ی کارهای بد رو آگه زیاد انجام بدی، برات عادی می شه. عادی شد، پس یعنی دیگه خوبه؟! صدام هم از بس آدم کشته بود، دیگه حساسیتش نسبت به قتل از بین رفته بود. دیگه با گشتن انواع و اقسام آدم‌ها حالی به حالی نمی شد، پس یعنی آدم کشی کار درستیه؟!!

### برگشت از حاشیه به متن: شرح واقعه

حالا دیگه می فهمید چرا مسئولا و جوونا همیشه با هم دعوا دارند. مثلاً مسئولا می گند: «مغازه دارا نباید مانکن رو پشت ویتترین لباس فروشی به صورت برهنه و زَننده قرار بدنند!»؛ جوونا می گند: «بابا مانکن دیگه چیه که به اینم گیر می دید!» مسئله سر حساسیته! مسئولا عکس و فیلم لُختی پختی ندیدند، حساسیتشون بالاس، با دیدن مانکن هم تحریک می شنند؛ اما جوونا این طوری نیستند! به خاطر همین که حرف هم رو نمی فهمند! (منظورم همه‌ی مسئولا و همه‌ی جوونا نبود!) البته ما همه مون دهه به دهه داریم حساسیت مون رو از دست می دیم. هر چه قدر پوشش کم تر بشه و آدما بیش تر مختلط بشند، حساسیت کم رنگ تر می شه. الان حتی مذهبی با قبل، قابل مقایسه نیستند.<sup>۱</sup> برای همین که می گم این شبهه،

۱. اون وقت با دختر چادری که حرف می زدی، از خجالت سرخ می شد! اما اون دختر چادری توپیت می زنه «تجربگی عشق خیلون خوبه؛ حتی با آدم اشتباه و با پایان تلخ!!» یا نوشته «دختر و پسر می تونند دوستی عاری باشن!!» یا «مهم حکم دل آدمه که چی می گما» اون موقع، مذهبیا فیلم خارجیای تلوزیون رو هم نمی دیدند؛ اما اون کانال مذهبی، فیلم رقص دانش جوهای دختر رو می زاره و می گم منولین اون دانش گاه خواب بودند که ایبا این کارو کردند؟! یه زمانح دختر و پسر مذهب هیچ حرف غیر متعارف با هم نمی زدن. اون تو نویتر یا ویراستی، دختر محصبه می نویسنه: «می خواهم رو بازوم تنو بزیم، نظرتون؟» بعد کل دختر و پسر مذهب دیکه، زیرش بحث و نظر و شوخ می زارند که ایبن دختر، فلان جاش رو تنو بزیم یا نما

جدی‌ترین نقدیه که به حجاب وارد می‌شه. چون این اشکال، حتی برای آدم مذهبی هم پیش اومده! می‌گه من زن‌های بی‌روسری رو می‌بینم و تحریک نمی‌شم؛ پس این دلیل درستی نیست که بگیم حجاب باید باشه تا جلوی تحریک گرفته بشه. باید دلیل دیگه‌ای بیاریم! در صورتی که نمی‌دونه خودش هم جزو مشکل‌دارها شده! تو هم باید یه فکری برای خودت بکنی داداش!

دهه‌ی هفتاد و هشتاد، وقتی تو سریال تلویزیون، تصویر بسته یا کلوزآپ خانم بازی‌گر رو نشون می‌داد، رنگِ تصویر رو تو تدوین کم می‌کردند! باراً این‌که احياناً جوونا دچار غلیانِ احساسات نشند!<sup>۱</sup> ولی الآن دیگه این کارا انجام نمی‌شه، چون می‌دونند با دیدن چنین تصویری، اتفاقی واسه کسی نمی‌افته! اون موقع، دیدن تو تلویزیون ۱۴ اینچ مشکل داشت، الآن دیگه تو تلویزیون ۶۰ اینچ هم، تصاویر بدون مشکل و کاهش رنگ و لعاب پخش می‌شه.

این‌جا دقیقاً نقطه‌ی مرکزی دعواس. اونا می‌گند «ببین! الآن درسته. نباید مردم ان‌قدر گُهنه و کوتاه باشند که با دیدن تصویرِ یه خانم تحریک بشند.» من می‌گم به این دل‌خوش نباشید. این نشونه‌ی خوبی نیست. خیلی چیزها خراب شده که این اتفاق افتاده. البته من نمی‌گم کم‌رنگ کردن تصویر کار درستی بود. اون کار مثل غلط‌گیر زدن رو نوشته‌س؛ خنده داره! ولی مسئله‌ی اینه که الآن، ما نهنگ‌ها به صورت دسته‌جمعی دست به خودکشی زدیم و به کارمون افتخار هم می‌کنیم!

اون مری می‌من که می‌گفت زن و مرد تو مهمونی کنار هم می‌چرخند و می‌رقصند و می‌نوشند از اون جام، ولی بی‌خود شده از خویش نیستند و از گردش ایام و ظاهراً احساساتی توشون به غلیان درنمی‌آد<sup>۲</sup>، این به خاطر آلوده بودن شونه. اونا باید به

۱. بگذریم از این‌که همین تلویزیون، بعضی وقتا براک زدنِ مفاضا حتی رقص زن (کفرانس برینج) و بدن زن برهنه (پاییز ۱۴۰۱، گزارش خبرک ۲۰:۳۰) رو نشون می‌ده!  
۲. ظاهراً!

خودشون شک کنند! اونا کشش جنسی شون رو از دست داده‌ند و جاش رو یه میل پلاستیده و لاجون و بی‌رمق گرفته!<sup>۱</sup> با تو هم هستم ای پسر مذهبی! تو اگه تحریک نمی‌شی؛ یعنی بیمار شدی و باید به فکر درمان باشی!<sup>۲</sup> اگه سالم باشی، باید تحریک بشی! باید سنسورهای کار کنند و فرق زن و مرد رو تشخیص بدی!

## فایده‌های حساسیت

حالا وقت‌شه که درباره‌ی فایده‌های حساسیت حرف بزنیم:

**فایده‌ی اول:** ما نسبت به بعضی چیزها حساسیت مون بالاس و نسبت به چیزای دیگه، ممکنه زیاد حساسیتی نشون ندیم. بعضی از این موضوعا، مربوط می‌شه به کارهایی که از نظر ما خوب به نظر می‌آند و بعضیاش هم مال کارهاییه که به نظر ما بد هستند. اگه ما نسبت به چیزی که فکر می‌کنیم خوبه و درسته، حساسیت داشته باشیم؛ نتیجه این می‌شه که موقع انجام دادنش، سعی می‌کنیم خیلی با وسواس و دقت اون کار رو بکنیم. مثلاً دختره نسبت به جزوه نوشتن، حساسیتش بالاس. نتیجه این که با چند نوع خودکار و با رنگ‌های مختلف و خیلی خوش خط و با حوصله و بدون خط خورده‌گی می‌نویسه. اما پسره در این مورد حساسیتی نداره! موقع نوشتن، از روی اجبار، با یه خودکار، تندتند خرچنگ و قورباغه‌هایی به عنوان نوشته، رسم می‌کنه و می‌ره جلو!

۱. ملاح خورم عملاً این مسئله رو از یکس از دوستانم شنیدم. رفیق ما که ۳۰-۴۰ تایی دوست دختر رو تجربه کرده بود و هم‌چنان به این رکوردشکنی ادامه می‌داد. یه شب براش تعریف می‌کرد: «چند ماهی شده بود کلر میل جنسی من رفته بود. خورم هم گفتم شده بوره. باورت نمیشه چند ساعت با دختره می‌گشتم؛ اما اصلاً حس بهش نداشتم.» نتیجه‌ی آزادی تو رسته‌ی اول، می‌شه این! این پسر جوون که تو حالت طبعی باید برای دخترا غش و ضعف بره، از بس به تعداد زیاد و متنوع این کار رو کرده بود که زنگ معنی دختر بودن رو نمی‌فهمید!

۲. رصفاً برعکس تبلیغات فراگیر شده. اونا می‌گند کس که تحریک بشه، مریضه!

در مورد کاری که به نظرمون بده، قضیه برعکسه؛ یعنی وقتی ما نسبت به یه چیز بد حساسیت داشته باشیم، اصلاً نمی‌تونیم اون رو انجام بدیم. مثلاً ممکنه شما فحش دادن رو بد بدونید. اگه تو دعوا، بی‌اراده تصمیم به فحش دادن بگیرید، اصلاً ازتون برنمی‌آد و حس می‌کنید با شأن و شخصیت شما جور نیس. هزار بار سرخ و سفید می‌شید، اما آخرش نمی‌تونید یه ناسزای ملس آب‌دار، نصیب آن بی‌شعورِ خاک‌بر سر بکنید! ولی کسی که نسبت به سب و دشنام، هیچ حساسیتی نداره؛ فحشا رو به صورت کاتی کوتی کلموتی، بلغور می‌کنه مث طوطی!

هم‌چنین از بین رفتن حساسیت تو کار خوب، باعث می‌شه اون رو خیلی معمولی و بی‌اهمیتانه انجام بدیم و از بین رفتن حساسیت تو کار بد، سبب می‌شه خیلی راحت و بدون عذاب وجدان، مرتکبش بشیم.

بیا ییم طبق این حرفا، نتیجه بگیریم. ما گفتیم یه اصل داریم به اسم خانواده و ازدواج. چه چیزی رو خوب می‌دونیم؟ «محبت به هم‌سر و حفظ خانواده.» چه چیزی رو بد می‌دونیم؟ «خیانت به هم‌سر.» بنا بر این مقدمات، اگه نسبت به حفظ خانواده‌مون حساسیت داشته باشیم، با وسواس و دقت زیاد سعی می‌کنیم همه‌ی عواملی که باعث می‌شه هم‌سرمون از ما راضی باشه رو رعایت کنیم. اما اگه این حساسیت رو نداشته باشیم، این چیزا رو معمولی انجام می‌دیم یا کلاً از محبت و احترام و توجه به هم‌سرمون پرهیز می‌کنیم.

از اون طرف، اگه نسبت به خیانت و ارتباطِ خلاف قاعده، حساسیت داشته باشیم؛ نمی‌تونیم حتی سمتش بریم و به هم‌سر جان متعهد می‌مونیم. ولی اگه کسی نسبت به این کار حساسیتش کم بشه؛ بدون خودنگه‌داری و عذاب وجدان، به راحتی پاش رو کج می‌ذاره<sup>۱</sup> و می‌شود آن‌چه که نباید!

۱. فرض کنید یه پول‌دار، به آردا پیش‌نهاد رابطه‌ی جنس در ازای پول زیاد بده. کس که حساسیت بالا داشته باشه؛ وقتی چنین پیش‌نهادی رو بشنوه، براش فحشه می‌شه و می‌گه «خیالت بکش». می‌خواهک من رو



همه‌ی محدودیت‌هایی که تو دسته‌ی اول و سیّم گذاشتیم، برای حفظ حساسیت‌ها بود. کسی که هر چیزی رو ببینه یا بشنوه، هر جایی بره، با هر شخصی، هر طور خواست ارتباط بگیره، هر جور خواست لباس بپوشه و... طبیعیه که حساسیت‌هاش می‌پره؛ پس هر کاری هم خواهد کرد!

اونایی که مُدام می‌گند بذارید زن و مرد در هم قاطی بشند تا میل جنسی براشون عادی بشه؛ عادی شدن، یعنی از بین رفتن حساسیت! کسی که حساسیت‌ش از بین بره، راحت‌تر از بقیه به خونواده‌ش خیانت می‌کنه! آیا می‌فهمید دارید چه چیزی رو تبلیغ می‌کنید؟! می‌فهمید چه چیزی رو تبلیغ می‌کنید؟! می‌فهمید و تبلیغ می‌کنید؟!!

**فایده‌ی دیم:** حساسیت باعث می‌شه تنور میل جنسی، داغ و پرحرارت بمونه؛ چه‌طوری؟! حساسیت که بالا می‌ره، آستانه‌ی لذّت پایین می‌آد. یعنی چی؟! یعنی مردی که حساسیت‌ش زیاد باشه، از دیدن صورت یه خانم هم لذّت می‌بره. اما کسی که حساسیت کمی داره، از قدر آستانه‌ی لذّت‌ش بالا رفته که (صورت که هیچ) با دیدن اندام زن هم اونقدر تحریک نمی‌شه و شاید فقط از خود رابطه‌ی جنسی لذت ببره، اونم نه در حد یه آدم نرمال. از اون‌طرف، زنی که حساسیت‌ش بالاس، حتی گفت‌وگو با یه مرد هم براش لذّت‌بخشه؛ اما اگه حساسیت کمی داشته باشه، صرفاً از هم‌آغوشی لذّت می‌بره.

پس خلاصه، محدودیت، حساسیت می‌آره؛ حساسیت هم، عطش آدم‌ا رو زیاد می‌کنه و باعث می‌شه شیرجه زدن از محدودیت به آزادی لذت بیش‌تری براشون داشته باشه.

---

با پول بخری؟! من تعهد دارم. مگه شوخیه این حرفا. « اما کسی که حساسیت کم داشته باشه، تو چنین موقعیتی، اولش می‌گه: « نه من هم سر دارم. نمره‌تونم خیانت کنه. « یارو می‌گه: « خب اولش که اولش این‌جا نیست. بین من‌تونم رو برابر بهتر پول بدم. حالا چی می‌گه؟! « تمه‌جا رو خودتون روایت کنید!





اگه دسته‌بندیه رعایت بشه، حداکثر شیطونی که یه مرد می‌تونه بکنه اینه که صورتِ یه زن رو ببینه! حتی اگه از دیدنِ صورتِ زن لذت ببره، بازم حساسیت‌های دیگه‌ش از بین نمی‌ره. ولی اگه بزنید زیر میز و دسته‌بندی رو رعایت نکنید، حداقل شیطونی یه مرد اینه که نصف بیش‌ترِ بدنِ یه زن رو ببینه! این جور، بخش‌های دیده شده، به مرور براش عادی و خالی از لذت می‌شند! فقط در مورد چیزایی که نمی‌بینه می‌تونه لذت بره! یعنی مرد سالم که تو حالت طبیعی، از همه جای زن لذت می‌بُرد رو تبدیل کردیم به موجودی که دیگه نصف بدنِ زن براش جذاب نیست!

- ایقانو، من یه دخترم. به من چه که لذت مردا و پسر کم می‌شه؟!
- خب اون پسر با اون میل جنسیِ درب و داغون، قراره بشه شوهر تو! تو با چه ابزارهایی می‌خوای اون رو برای خودت نگه داری؟! اون الان موجودی شده که از دیدنِ مو و دست و پای زن لذت نمی‌بره. تو نصف ابزارهای جذابیت رو از دست دادی! البته مشکل از تو نیست. ابزارهای تو سرچاشه و کار می‌کنه، اما اون دیگه نمی‌تونه زیباییِ اونا رو درک و دریافت کنه.

اونایی که مُدام می‌گند بذارید زن و مرد در هم قاطی بشند تا میل جنسی براشون عادی بشه؛ عادی شدن، یعنی از بین رفتنِ ابزارهای جذابیت زنانه! مردی که نتونه تو زنِ خودش، گزینه‌ها و ابزارهای جذابیت رو پیدا کنه؛ خیلی راحت‌تر از بقیه به خیانت متمایل می‌شه. آیا می‌فهمید دارید چه چیزی رو تبلیغ می‌کنید؟! می‌فهمید چه چیزی رو تبلیغ می‌کنید؟! می‌فهمید و تبلیغ می‌کنید؟!

اخیراً یه موشن‌گرافی دیدم که همین مسئله رو از نظر علم تجربی توضیح داده بود: «وقتی غذا می‌خوریم، مغز ما هورمون «دوپامین» ترشح می‌کنه تا از این کار، خاطره‌ی خوبی برامون بمونه و تشویق بشیم بازم غذا خوردن رو تکرار کنیم. وقتی

۱. این کلیپ بر اساس کتاب «عفاف و حجاب از دیدگاه نورونیوروشی» ساخته شده بود.

یه مرد به خانم جذابی نگاه می‌کنه، این‌جا هم هورمون دوپامین ترشح می‌شه و طرف لذت می‌بره. اگه تحریک‌های جنسی زیاد باشه و مکرراً دوپامین ترشح بشه، هورمون پرولاکتین می‌آد وسط تا ماجرا رو کنترل کنه. تو حالت طبیعی، وقتی یه رابطه‌ی زناشویی کامل اتفاق بیفته، آخرش پرولاکتین از مغز ترشح می‌شه و به سرعت، دوپامین‌های موجود در مغز رو کنترل می‌کنه و باعث می‌شه بعد از رابطه‌ی جنسی، سطح دوپامین، بدون آسیب زدن به مغز پایین بیاد.

خب حالا فرض کنید یه آقا تو روز با ده‌ها زن زیبا و جذاب روبه‌رو می‌شه و با دیدن هر کدوم، لذت می‌بره و سطح دوپامین مغزش بالا و بالاتر می‌ره. اما دوپامین‌ها کنترل نمی‌شنند؛ چون رابطه‌ی جنسی شکل نگرفته که تعادل هورمون‌ها برقرار بشه. چند وقت که می‌گذره، مغز می‌بینه این بشر داره خیلی به خودش فشار می‌آره و این‌طوری بدن ضعیف می‌شه. وظیفه‌ی مغز اینه که از بدن محافظت کنه. پس وارد عمل می‌شه و بخشی از دریافت‌کننده‌های دوپامین رو از بین می‌ره تا این اندازه از دوپامین بالا، به مغز آسیب نزنه. نتیجه این می‌شه که این مرد دیگه به اندازه‌ی قبل، از دیدن خانم‌ها لذت نمی‌بره. اما محرک‌ها سر جاشون هستنند! و حتی روز به روز بیش‌تر می‌شنند. مغز که نمی‌تونه به خانم‌ها بگه، کم‌تر آرایش و دل‌بری کنی! پس مجبوره از خود بدن کم کنه و دریافت‌کننده‌های دوپامین بیش‌تری رو بزنده له کنه. یعنی روز به روز، مرده لذت کم‌تری از محرک‌های جنسی می‌بره؛ تا جایی که مثلاً معتاداً می‌شه. یعنی فقط باید دوز بالا به‌ش برسه تا بفهمه میل جنسی یعنی چی.»

ماجرا اینه که مرد طبق غریزه‌ش می‌گرده تو صورت و مو و بدن زن تا لذت ببره؛ اما می‌بینه دیگه لذتی وجود نداره یا خیلی کم‌رنگ شده؛ ولی از نظر روحی همه‌ش دنبال اینه که به اون چیزی که تو غریزه‌ش بوده، برسه. طبیعت به‌ش می‌گه این‌جا

۱. معتادها بعد از یه مدت، با مواد قبلی نشئه نمی‌شنند و هیچ‌باید مصرف رو بیش‌تر کنند یا ماده‌ی مخدر جدیدتری رو امتحان کنند؛ وگرنه خماری‌شون برطرف نمی‌شه.


باید لذت باشه؛ اما می‌بینه دیگه نیست! اولین گزینه هم سرشه؛ وقتی تو هم سر خودت نتونست به چیزی که می‌خواد دست پیدا کنه، ناخودآگاه دنبال گزینه‌های دیگه می‌گرده. یعنی لذت‌ش پخش می‌شه بین هم سرش و بقیه‌ی خانما. یادتون باشه «میل جنسی هیچ وقت از بین نمی‌ره، فقط از جایی به جای دیگه منتقل می‌شه!» این «قانون بقای میل جنسی»! پس طرف، خودبه‌خود رادارش بیرون از خونه کار خواهد کرد. نکته‌ی تلخ ماجرا اینه که بی‌حجابی زن‌های بیرون از خونه، باعث کاهش لذت مرد شده بود؛ اما ضررش رو هم سر این مرد می‌بره که هیچ نقشی تو این ماجرا نداشته!

بله، برای چنین آدمی زن عادی می‌شه، ولی دیگه از هیچ زنی نمی‌گذره! یعنی هر تصویر و فیلم محرّکی بهش نشون بدی، دلش می‌خواد ببینه یا بیش‌تر زن‌های خیابون رو برانداز می‌کنه؛ با این که مث سابق از دیدن‌شون کیفور نمی‌شه. مث کسی که شبانه‌روز دهنش می‌جنبه، همه‌ش باید سر و گوشش بجنبه! پس چشم‌ودل‌سیری اتفاق نمی‌افته؛ بلکه سردی و بی‌میلی و دل‌زده‌گی رخ می‌ده. اما بی‌میلی از خود نیروی جنسی نیست. ولنگاری باعث می‌شه میل جنسی مردم، قطعه قطعه و جویده جویده بشه و هر تیکه‌ش به یکی گیر کنه. لذت پخش شده، نتیجه‌ش عدم اشباع و گشنه موندنِ آداماس؛ پس دل‌زده‌گی مردم از جنس متفاوت، به معنی سردرگمیِ آدما تو پیدا کردن راه لذت بیش‌تره، نه این که از خود میل جنسی زده شده باشند.

بالآخره یافتید که چرا می‌گفتم تخفیف نمی‌دم و چونه زنید؟! شما می‌گفتید مرد از دیدن موی زن لذت می‌بره؟! خب می‌آییم پوشش سر رو حذف می‌کنیم. مردا از بس زن بی‌روسری می‌بینند، براشون عادی می‌شه. این‌طوری زحمت از گردن خانما برداشته می‌شه و نیاز نیست سر و روشون رو بپوشوند. اما این کار خودکشیه. با چه مجوزی باید این کار رو کرد؟! مگه ما حق داریم سلامت جنسی نصف جمعیت

رو بزنیم خراب کنیم؟! مگه می‌شه به راحتی، امکان خیانت و از بین رفتن خانواده رو تو جامعه زیاد کرد؟! گزینه‌ی لذت بردن از موی زن رو کلاً از وجود مردها حذف کنیم؟! که چی بشه؟! این ضررش مستقیماً به خود زن‌ها می‌رسه.

اتفاقی که از پاییز ۱۴۰۱ تو ایران اوج گرفت رو می‌شه این‌طوری تفسیر کرد: «جنبش به حراج گذاشتن جذابیت‌های زنانه!» این کار یعنی: «ای مردها! شما قبلاً فکر می‌کردید مو، باعث می‌شه صورت زن خیلی خوش‌گل‌تر بشه؛ چون فقط موی زن خودتون رو دیده بودید. اما بیایید موهای ما رو هم ببینید. نگاه کنید! ما موهای قشنگ‌تری داریم! با دیدن موهای ما، دیگه موهای زن‌تون براتون جذابیت نداره. می‌دونیم چند سال دیگه، موی ما هم از نظرتون جذاب نخواهد بود. بعدش شروع می‌کنیم به جذابیت دیگه‌مون رو به حراج بذاریم.» این رقابت ته نداره! دقیقاً با کی دارید لج می‌کنید، وقتی دودش تو چشم خودتون می‌ره؟! آیا می‌فهمید دارید چه کار می‌کنید؟! می‌فهمید چه کار می‌کنید؟! می‌فهمید چه می‌کنید؟!

 **فایده‌ی سیّم:** حساسیت بالا باعث جلوگیری از درگیر شدن آدما تو تنوع‌طلبی‌های جنسی می‌شه. این مورد رو چند صفحه بعد توضیح می‌دم.<sup>۱</sup>

## بدون حساسیت، اما ما کلن بی‌عطش؟!

- ایقانو! یه قرص ضد حساسیت بخور! دست از سرمون بردار!
  - هنوز خیلی با این کلمه کار دارم. پس دوغ‌ت رو بنوش!<sup>۲</sup>
- گفتیم می‌گند خارجیا<sup>۳</sup> از کنار هم رد می‌شند، بدون این‌که به هم نگاه بکنند. «جذابیت‌های من حراج»ی‌ها هم همین رو می‌گفتند. سؤال: «آگه این‌طوره، پس

۱. «آیا می‌فهمید چو رو تبلیغ می‌کنید» هاش رو هم همون‌جا می‌نویسم! خضخ!

۲. بد حرف زرد. من هم مث خودش جواب دارم!

۳. فرهنگ جنس اروپایی‌ها با آمریکایی‌ها تفاوت‌هایی داره. آسیا هم فرق‌هایی با اون داره. ولی با اغماض، همه رو به جور در نظر می‌گیریم.

چرا بخش زیادی از اون خارجیا بازم با عتش زیاد، دنبال چیزای جنسی هستند؟  
 چرا آمار تجاوز بالاس؟! چرا آمار خیانت بالاست؟! چرا به زن ها متک ۲ می نذازند؟!  
 جوری که خیلی از خانما از رفتن تو جاهای عمومی خوش شون نمی آد<sup>۳</sup>. چرا هم چنان  
 به گزات، تو تبلیغات محصولات، از تصویر زن استفاده می کنند؟ مگه نمی کند  
 چشم و دل سیری باعث بی تفاوتی می شه؟! پس چرا آزار جنسی از انواع و اقسامش  
 تمومی نداره<sup>۴</sup>؟! چرا با این که چشم و دل سیرند، ولی هنوز چشم و دل شون سیر  
 نیست؟! یا مثالی که تو پاورقی در مورد دوستم زدم. رفیق من با وجود وضعی که  
 براش پیش اومده بود، هر روز دنبال یه دوس دختر جدید بود! چرا واقعاً؟! این رو هم  
 شاید شنیده باشید که فلان پادشاه ۲ هزار تا زن داشته؛ ولی هر جا می رفته و یه دختر  
 خوش چهره می دیده، می گفته اینم بیارید به حرم سرا اضافه کنید! این که دو هزار  
 تا زن کنارش بوده، پس چرا سیر مونی نداشته؟ Tell me why?

**ویژه گی ویژه ی میل جنسی:** دلیل اول به خاطر خود خاصیت میل جنسیه که هر  
 چی بیش تر به این میل توجه کنی، پُر روتر می شه. مث اژدهای هشت سر می مونه  
 که هر چی تو دهنش بذاری می بلعه، ولی بازم سیر نمی شه. این جوریه، طبیعتش  
 این مدلیه! بنده خدا «میل به غذا خوردن» مث بچه ی آدم، وقتی یک یا دو تا بشقاب

۱. تو آمریکا، هر ۹۸ ثانیه یک نفر مورد تجاوز قرار می گیره! از هر ۳ زن، بیش از نر، تجاوز یا خشونت یا تعقیب رو تجربه کردند. (و سیخ دانشجوها آزار جنسی رو تجربه کردند و آمارای دیگه ای که می تونید تو این آدرس بخونید:

<https://nownyc.org/issues/get-the-facts-take-rape-seriously>

۲. یه روز پیش منقضی خارج هست؛ یه زن تو منهتن آمریکا چند ساعت با پوشش باز و چند ساعت با حجاب، تو خیابون می گرده. تو حالت اول، بارها از طرف مردا متک و آزار کلامی می شنوه؛ اما با حجاب، کسی کارش نداره!

۳. تو فیلم She Said که در مورد آزارهای جنسی خانم ها تو هالیوود ساخته شده؛ زن می گفت: «وقتی می رسید پیش «هاروی واینستین» کاپشن پُف پفمت رو بپوش!»

۴. این پریش رو آتای ماندگاری تو برنامی «سخت خدا» مطرح کرد.

۵. چند روز پیش عکس ریدم از یکی از مشهورای انگلیس که رو تابلو نوشته بود: «آگه مردی بپتون زل زد، مصداق آزار جنسیه. پلیس رو خبر کنید!» یعنی تجاوز که هیچ! آزار جسمی و کلامی هم هیچ! مجبورند برای آزار زدن جنسی هم فکر کنند!

غذا بهش بدی، دیگه ساکت می شه و هیچ وقت دنبال این نیس که همه‌ی غذاهای عالم رو براش بیارید و بازم بخواد! وقتی غذات رو خوردی و سیر شدی، هم گشنه‌گی جسمی ت برطرف می شه، هم گشنه‌گی روحی. یعنی این طور نیس که شکمت پر بشه، اما ذهنت هنوز غذا بخواد. ولی تو میل جنسی، با وجود این که عطش جسمی با هر جور ارضای جنسی خاموش می شه؛ ولی اگه به میل جنسی، خیلی پر و بال بدی و زیادی آدم حسابش کنی، عطش روحی‌ش خاموش شدنیه نیست و هی پرتوقع تر می شه تا جایی که دیگه مهار کردنش واقعاً سخته.

خلاصه، میل جنسی مَثِ یه آتیش می مونه که هرچی بهش هیزم بدی، نه تنها خاموش نمی شه که شعله‌ش بیش تر هم می شه؛ یا مَثِ خوردنِ آب شور می مونه که هرچی بخوری، تشنه تر می شی.<sup>۲</sup> باید این میل رو همیشه محدود نگه داشت و بهش زو نداد؛ وگرنه اگه بیفته تو سرازیری خواستن، دیگه هیچ جوری نمی تونی جلوش رو بگیری، حتی با ۲ هزار تا هم سر!

**تئوع طلبی:** دلیل دیگه، تنوع طلبی و میل به پیش رفتن. آدم ذاتاً دوس داره همیشه بهتر از قبل باشه. کلاً آدمی زادجماعت، این طوری ساخته شده که تو هر موقعیتی باشه، دوس داره فرداش یه جای بهتر باشه. اگه هدفش سواده، دوس داره هر روز چیز جدیدتر یاد بگیره؛ اگه هدفش پول، دوس داره هر روز پول دارتر بشه. اگه دست و بال‌ش باز باشه؛ بدش نمی آد هر سال، خونه و وسایل و کار و زنده‌گی و خلاصه همه چیزش رو عوض کنه و به یه چیز بهتر ارتقا بده.

یه زمانی ماشین‌ها ۶۰ کیلومتر که سرعت می رفتند، سرنشین‌ها سرگیجه می گرفتند و فکر می کردند دارند خدای سرعت رو تجربه می کنند! اما هر چی ماشین‌ها پیش‌رفته تر شدند، مردم هم دل‌شون سرعتِ بیش تر خواست. دیگه با

۱. البته این هم پتانسیل وحشی شدن رو داره؛ ولی اصلاً قابل قیاس با میل جنس نیس.

۲. فکر کنم این رو تا حال رو تو کتاب «مسئله‌ی حجاب» آقای مطهری (روم).

سرعت قبل حوصله‌شون سر می‌رفت. (همون سرعتی که قبلاً باش سرگیجه می‌گرفتند!) هم‌چنین تو اتول‌های اولیه، کسی به فکر ضبط و کولر و کیسه‌ی هوا و سانروف و کروز کنترل و این چیزا نبود. همین که یه قارقارکی باشه که ۴ تا چرخ داشته باشه و راه بره، کلی باش صفا می‌کردند. اما بعدها هر روز مردم منتظر یه امکان جدیدتر بودند. تا وقتی اون امکان جدید نبود، زنده‌گی‌شون رو می‌کردند و کاملاً با نبودش ساخته بودند و شاید اصلاً احساسش هم نمی‌کردند؛ ولی به محض این که امکان جدید می‌اومد، دیگه از حالتِ قبل زده می‌شدند و دوس داشتند فضای جدید رو تجربه کنند.

این حرف در مورد تمام فرصت‌ها و امکانات صدق می‌کنه. مثلاً تا همین ۳۰ سال پیش، تعداد زیادی از مردم، هنوز تلفن ثابت هم نداشتند؛ چه برسه به موبایل! وقتی فامیل با فامیل کار داشت، برای هم نامه می‌نوشتند. اون موقع، ممکن بود طرف از این که چند ماهه از خویش و قوم‌ش خبر نداره، دل‌نگران بشه؛ ولی با این قضیه کاملاً ساخته بود. یعنی می‌دونست فضا همینه و جور دیگه‌ای نمی‌شه زنده‌گی کرد. اما الان یکی از ترس‌های بزرگ مردم دنیا این شده که تو جایی قرار بگیرند که موبایل آنتن نده یا GPS کار نکنه!

ما با علم به شرایط الان، فکر می‌کنیم زنده‌گی قدیم مشکل بوده؛ ولی برای مردم اون دوره، اصلاً سختی نداشته، چون چیز دیگه‌ای نبوده که هوایی‌شون کنه. مثلاً الان که خیلی از امکانات وجود نداره، مثلاً نمی‌تونیم پرواز کنیم. الان تو اوج سختی و فشار و ناراحتی هستیم؟! نه، راحت زنده‌گی‌مون رو می‌کنیم. حالا اگه کسی ۳۰ سال دیگه به زنده‌گی الان ما فکر کنه، می‌گه چه سخت! قدیم آدمای نمی‌تونستند پرواز کنند، چه بد!

خلاصه، آدم هر چی جلوتر می‌ره، دوس داره یه چیز جدیدتر رو تجربه کنه و به محض تجربه، دیگه از موقعیت قبلی بدش می‌آد. وقتی تلویزیون سیاه و سفید بود،

همه به‌ش عادت کرده بودند. اما زمانی که تلویزیون رنگی اومد، مردم از هیجان داشتند می‌مُردند! هر کی تماشا کردنِ تلویزیون رنگی رو تجربه می‌کرد، از سیاه و سفید زده می‌شد و به بقیه پوزخند می‌زد که شماها چی دارید می‌بینید؟! خود همین تلویزیون رنگی هر سال مدل‌های جدیدترش اومد و هر بار، این قضیه تکرار شد.

بنابراین به خاطر دلیل اول: (عطش خاموش نشدنی) جناب باخترنژادی<sup>۱</sup> چون تو دام میل جنسی‌ش افتاده، با این که مَث سابق ازش لذت نمی‌بره؛ ولی مجبوره برای آروم کردن این اژدهای بیست و پنج‌سر، دست به هر کاری بزنه. ولی اون مَث آتیشه، هر روز شعله‌ش بیش‌تر و بیش‌تر می‌شه.

از طرفی به خاطر دلیل دیم: (تنوع طلبی جنسی) هر بار که یه آدم جدید رو می‌بینه، از شریک قبلی‌ش دل زده می‌شه و فکر می‌کنه با وجود این یکی که احتمالاً محسّنات تازه‌تر و بیش‌تری داره، چه زنده‌گیِ بدی با شریک قبلی داشته و بهتره با این آدم جدید، میل‌ش رو ارضا کنه.

کاربرد دسته‌بندی ۳ گانه که گفتیم، این‌جا چیه؟! اولاً اون محدودیت‌ها باعث می‌شه میل جنسی، پُرو نشه و تحت کنترل ما باشه. ثانیاً ما فقط صورت و دست زن‌ها رو در معرض دید قرار دادیم. ارتباطی جسمی رو هم حذف کردیم و حتی گفتیم به هم با لذت نگاه نکنید! اینا باعث می‌شه جلوی تنوع‌طلبی رو بگیریم.

چرا خیلی از آدم‌ها ۵۰ سال - ۶۰ سال با هم سرشون زنده‌گی می‌کنند، بدون توجه به این که هزاران نفرِ دیگه در اطراف هستند و شاید با ترک هم‌سر فعلی، بتونند یه مورد به‌تر رو پیدا کنند؟ این آدم‌ها به خاطر محدود کردن نگاه، لذت‌شون متمرکز

۱. برای این‌که کلمه‌ی «غریب» حال به هم‌زنش شده، گفتیم «باختر»!



شده تو هم سر خودشون. وقتی آدم یه لذت گنده از هم سر خودش می‌بره، چه نیازی داره به دیگران توجه کنه؟<sup>۱</sup>

اگه کسی توجهش فقط به هم سرش باشه، از اون مثلاً ۸۰ تا لذت می‌بره؛ اما اگه گرفتار تنوع طلبی بشه، از هم سرش فقط ۳۰ تا لذت می‌بره و مابقی نیازش رو تو بقیه جست‌وجو می‌کنه. یعنی با تجربه کردن موارد جدید، سعی می‌کنه لذت کمش رو جبران کنه.<sup>۲</sup>

اونایی که مُدام می‌گند بذارید زن و مرد در هم قاطی بشند تا میل جنسی براشون عادی بشه؛ عادی شدن، یعنی هوایی شدن و درگیر تنوع طلبی شدن! کسی که توجهش از هم سر خودش برداشته بشه و به بقیه نگاه کنه، راحت‌تر از بقیه به خونوادهش خیانت می‌کنه! فکر نکنم بفهمند دارند چه چیزی رو تبلیغ می‌کنند!! فکر کنم نفهمند چه چیزی رو تبلیغ می‌کنند! به نظرم نمی‌دونند چه چیزی رو تبلیغ می‌کنند!

## راه‌ها از طلبِ تنوع

بذارید مثال گاه‌واره رو بزnm.<sup>۳</sup> زیاد دیدید، یکی کنترل رو می‌گیره تو دستش و هی این چنل، اون چنل می‌کنه. آخرش بعد یه ربع چرخوندن، می‌ندازه اون طرف و می‌گه: «بابا اینم که هیچی نداره!» جان؟!؟! ۱۰۰۰ تا کانال، این همه برنامه، هیچی نداره؟! اتفاقاً برنامه‌ها ان قدر زیادند که همه‌ی زنده‌گی ت رو هم بذارن پاشون، بازم

۱. اگه مریض نباشه البتہ

۲. بحث تنوع طلبی، با مورد ریم فایده‌ی حسیت (یعنی لذت کم و از بین رفتن جنابیت‌ها)، خلیج درهم تینده و بیبهره‌ست. بعضی جاها نم‌شم راحت از هم تقلید شون کرد. مثلاً کس که تنوع طلب بشه، خوردب‌خور گیرنده‌های جنابیت رو هم از دست م‌ره.

۳. حتی اگه نذارید، بزnm مقال رو می‌زنم! فففف!

وقت کم می‌آری. اما مسئله این جاس که تو دیگه توجهت متمرکز نیست. پس دیگه مٹ سابق، از دیدن تلویزیون لذت نمی‌بری.

چند دهه پیش، تلویزیون فقط یکی دو کانال داشت؛ اون م عصر تا شب برنامه پخش می‌کرد. مردم با همون یکی دو شبکه، واقعاً عشق می‌کردند. تازه خیلی هاشون تلویزیون سیاه و سفید داشتند. اما حالا شونصد تا کانال رو هیچی نمی‌دونند!! راه حل لذت بردن از تلویزیون چیه؟ اینه که قشنگ مٹ بچه‌ی آدم یه شبکه رو انتخاب کنی و نگاهت رو فقط به اون بدوزی و از این کانال، اون کانال کردن دست برداری. این طوری اگه هم‌سرت حتی سیاه و سفید هم باشه، باهاش عشق می‌کنی؛ وگرنه اگه رنگی و باکیفیت هم باشه، ازش لذتی نمی‌بری!

کسی که تنوع طلب بشه، مشکل از خودشه؛ نه از هم‌سرش. مثلاً اگه هم‌سرش یه خانمه، با آرایش و جراحی زیبایی زن، مشکل مرده حل نمی‌شه! اگه زنه به خوش‌گل‌ترین زن هم تبدیل بشه، تفاوتی به حال شوهره نمی‌کنه. چون گیرنده‌های مرده، سیگنال رو از هزار کانال دریافت می‌کنه! زنش گمه تو این هم فرستنده! حتی با تغییر هم‌سر هم مشکلی حل نمی‌شه. باز طرف فکرش اینه که ممکنه یکی به‌تر از این هم باشه! خلاصه، هوایی شده و روحش هیچ وقت آرام نمی‌گیره.

برای زن‌ها هم مسئله همینه؛ فرقی نداره. اگه شوهرش از هر نظر نمونه باشه؛ در صورتی که زنه، تنوع طلب شده باشه، مردش به چشمش نمی‌آد. مشکل کم لذت بردن این زن از شوهرش، کم‌بودهای مرده نیس.<sup>۲</sup> این زن تو رفتارش با مرده‌ای دسته‌ای اول، حریم‌ها رو نگه نداشته، با همه خوش و بش کرده، به خاطر بقیه خودنمایی کرده، از دیگران محبت دیده، رنگ و بوی مرده‌ای دیگه رو هم تجربه

۱. بیهیچید این طوری گفتم. به‌کسی برنخوره لطفاً!

۲. این جا بحث‌ها رو نباید قاطع کرد. در نهایت باید مٹ چه اشکال داره شوهرش قصص هاش رو برطرف کنه؟ معلومه که اشکال نداره؛ ولی بحث‌ها این جا چیز دیگه‌س.

کرده؛ همینا باعث شده که دچار تنوع طلبی بشه و حس کنه گزینه‌های دیگه‌ای هم برای زنده‌گی وجود داشته.

در ضمن، همیشه این‌طور نیس که آدمای بیرون، از هم‌سر ما به‌تر باشند. نه، اونا فقط تازه‌ند، همین! آدمی‌زاد خیلی زود به همه چیز عادت می‌کنه. اگه هم‌سر طرف، صدای خاصی داشته باشه، چهره‌ش جذاب و تودل بُرو باشه، خیلی خوش‌فکر و مهربون و ... باشه؛ به مرور، این خصوصیات برای اون بشر کم‌رنگ می‌شه. چون هر روز با اینا روبه‌رو شده. حالا کافیه یه نفر تازه رو ببینه، حتی بدقیافه‌تر و پایین‌تر از هم‌سر خودش. به خاطر تازه‌گی و طراوتی که براش داره، به جدیده متمایل می‌شه.

**راه‌حل، یه کلمه‌س:** رعایت قواعد دسته‌بندی‌هایی که قبل‌تر گفتیم. مُرده، چش‌ش رو درویش کنه و فکرش رو هم از مخ زدن پاک کنه؛ نیز زنه، خودش رو از مرده‌های دسته‌ی اول بپوشونه و از این طریق به همه اعلام کنه که عمومی نیست و رفتارش هم در راستای<sup>۱</sup> اعلام همین «برای یکی بودن» باشه.<sup>۲</sup>

## فرمول تعهد

هنوزم از محدودیت می‌ترسید؟! یا بالآخره ایقان و ایمان آوردید که محدودیت چیز به درد بُخوریه؟! همون‌طور که تنوع طلبی چیز خوبیه. آره، اگه بد بود که این طوری ساخته نمی‌شدیم. اگه ما تنوع طلب نبودیم، هنوز بعدِ چند هزار سال، تو غار زنده‌گی می‌کردیم! وقتی یه چیز جدید می‌آد، آدم سریع دل‌ش قیلی ویلی می‌ره براش و تا به‌ش نرسه آرام نمی‌گیره. این، اصلاً چیز بدی نیست؛ ولی اگه تو رابطه‌ی زن و مردی هم دنبال تنوع باشیم که دیگه نمی‌ریم خانواده تشکیل بدیم.

۱. در راسته! مثه مدیرا حرف نزنه.

۲. یعنی قهر و تمییح نیار و چش و ابرو نازک نکنه!

اونی که فکر می‌کنه محدود شدن به یه نفر، باعث محدود شدن لذت‌ش می‌شه، به من بگه با چند نفر باشه، همه چی خوبه؟ دو تا؟ چار تا؟ بیست تا؟ صد تا؟ دو هزار تا؟ آخرش که چی؟! می‌شه براش حدی قرار داد؟! خودمون رو هم بکشیم، باید محدودیت این دنیا رو قبول کنیم. ما تو یه دنیای محدود و چارچوب بندی شده، زنده‌گی می‌کنیم و باید سعی کنیم تو دل همین محدودیت‌ها، لذت‌هامون رو ببریم. بله! گزینه‌ی لذت‌های متنوع جلوی روی ما هست. ما می‌تونیم لذت‌مون رو گسترش بدیم بین غیرهم‌جنس‌های خیلی زیاد. اما این کار باعث می‌شه «تعهد» و «با یکی بودن» از بین بره و در نتیجه خونواده‌ای تشکیل یا حفظ نشه. محدود شدن به یه نفر، محدود شدن لذت نیس؛ متمرکز شدن لذت!

«کنترل نگاه و پوشش، مساوی با افزایش حساسیت، مساوی با لذتِ قَلنبه و متمرکز، مساوی با محبت و دلبسته‌گی، نتیجه: تعهد»

اینا حرفای بدیهه؟! من نمی‌فهمم اینا چه ربطی به اَمَل بودن داره؟! شما اگه می‌دونید به منم بگید! آیا غیر از بحث‌های عقلی و تجربی، چیزی مطرح کردیم؟! آیا آیه و حدیثی تو استدلال‌ها دیدید؟! ماجرا برای من طوریه که اگه دین جدیدی بیاد و بگه حجاب حرامه! من با تعجب می‌پرسم «عقل من دلایل زیادی داره که حجاب خوبه و باید باشه، چرا حرام‌ش کردی?!»

۱. اندازه‌ی شکم، محوره؛ سبزه‌رسته و پامون، محوره؛ من و شش این جا هستم: هم‌زمان نغمه‌تونم تو آوازه بطن باشم! هیچ پدیده‌ای تو عالم ماره، آرزای نیست.

## □ دیم - ۴: مخلص کلم

اراجیفِ گُهر بارم تموم شد! اما ممکنه کسی باشه که هنوز خط پیوسته‌ی مطالب رو متوجه نشده باشه. پس چند صفحه خلاصه‌ی فصل، لازم به نظر می‌رسه. ولی فقط این بخش رو ملاک قرار ندید؛ چون کسی که کل فصل رو نخونده باشه، با خوندن این خلاصه، اون‌طور که باید شیرفهم نمی‌شه.

گفتم اگه به جامعه بخواد به غیر از پیشرفت‌های مادی، به آرامش روحی و روانی برسه، باید این آرامش رو از خونه و خونواده شروع کنه. آدم موجود اجتماعیه و اگه تنها زنده‌گی کنه، نمی‌تونه آرامشِ کاملی داشته باشه. از طرفی، زنده‌گی با آدمایی غیر از خونواده، باعث می‌شه بعضی از نیازهای آدم بی‌جواب بمونه.

تمام راه‌های برطرف کردن نیازهای جنسی خارج از ازدواج زن و مرد، مشکل‌دار هستند و نقص دارند؛ مثلاً هم‌جنس‌گرایی نه تنها گرایش طبیعی نیست که ضد طبیعت و باروری و بقای نسل محسوب می‌شه! خودارضایی، فقط ارضای جسمی به دنبال داره و چون از نظر روحی، عطش رو از بین نمی‌بره؛ باعث اعتیاد و ضررهای جسمی می‌شه. ضمن این‌که تنهایی به هم‌راه داره و این راه هم، ضد طبیعته. رابطه‌های دوس‌دختر - دوس‌پسری یا ازدواج موسوم به سفید(!) تعهد و مسئولیت و سرانجام ندارند و همیشه هم‌راه با ترس از دست دادن هستند. رابطه‌ی جنسی با حیوانات و ربات و... نامتعارف، ناقص، ضد طبیعت و بدون احساس هستند. تنها

رابطه‌ی جامع و سالم و طبیعی که همه‌ی نیازهای جسمی و روحی و عاطفی رو پوشش می‌ده و باعث ضرر و ضربه به آدما و اعضای خانواده نمی‌شه، ازدواج زن و مرده.

برای تشکیل و حفظ خانواده، باید بین اعضا، انگیزه‌هایی برای کنار هم بودن وجود داشته باشه و این انگیزه، همون لذتیه که باعث آرامش اونا می‌شه. برای والدین، یکی از مهم‌ترین خوشی‌ها، لذت جنسیه. برای لذت جنسی حداکثری، باید کاری کنیم که فرمول لذت برقرار بشه. لذت بردن به طور کلی یه فرمولی داره. به این صورت که دو طرفش «محدودیت» و «آزادی» قرار دارن. فایده‌ی محدودیت اینه که آدم مفهوم لذت رو درک می‌کنه. البته لذتی نمی‌بره؛ ولی حداقل می‌فهمه که لذت ارتباط با جنس متفاوت یعنی چی؟ ضرر محدودیت هم اینه که اگه آدم زیاد توش بمونه، عُقده‌ای می‌شه. از طرفی فایده‌ی آزادی اینه که آدم رنجی نمی‌بره، ولی لذتی هم نمی‌بره؛ چون تو اون حالت، درک لذت از بین می‌ره. ضرر آزادی هم اینه که آدم دچار طغیان می‌شه. لذت بردن، فقط تو فاصله‌ی اتصال محدودیت به آزادی به دست می‌آد. پس باید تو جامعه، محدودیت‌هایی اعمال کنیم و جامعه‌ی متمدن یعنی همین! چون روابط در اون تعریف شده‌س.

آدما رو به سه بخش تقسیم می‌کنیم؛ بخش اول: نامحرم‌ها. بخش دَیْم: هم‌سر. بخش سَیْم: محرم‌ها. برای بخش اول، تو نگاه و حرف و پوشش و رفتار، محدودیت‌های کامل می‌ذاریم؛ اما برای بخش دَیْم، آزادی کامل رو لحاظ می‌کنیم. به این ترتیب، فرمول لذت پیاده می‌شه. محدودیت‌های بخش اول، برای زن و مرد، در مورد گفتار و رفتار یکسانه؛ اما در مورد پوشش و نگاه، تفاوت‌هایی می‌ذاریم. چون زن و مرد از نظر نوع تحریک‌پذیری با هم فرق دارن. پس «محدودیت پوشش» رو بیش‌تر، سمت خانم‌ها و «محدودیت نگاه» رو بیش‌تر، سمت آقایون می‌بریم. تو بخش سَیْم هم محدودیت‌های جنسی هست؛ ولی قوانین بازتری داره.

با وجود این دسته بندی، آدما موقع ازدواج، از محدودیت به آزادی می‌رسند و قدر ازدواج و خانواده بیش‌تر دونسته می‌شه. اما تو جوامعی که روابط باز وجود داشته باشه، ازدواج برای آدما یعنی مقید شدن و بسته شدن؛ پس ناخودآگاه، کم‌تر به‌ش گرایش خواهند داشت.

این دسته‌بندی فواید دیگه‌ای هم داره؛ از جمله حفظ حساسیت بین زن و مرد. حساسیت یعنی جنس متفاوت، برای آدما یه چیز معمولی و دم دستی نخواهد بود. با وجود حساسیت، میل جنسی زن و مرد، سالم و فعال و تر و تازه باقی می‌مونه. اولین فایده‌ی حساسیت اینه که با داشتن اون، نسبت به خانواده و ازدواج، دقت‌نظر و توجه خواهیم داشت تا همه‌ی موارد حفظ خانواده‌مون رو با وسواس کامل رعایت کنیم. از طرفی، وجود حساسیت به خیانت، باعث می‌شه اصلاً نتونیم سمت چنین کاری بریم.

فایده‌ی دیّم حساسیت اینه که تنور میلی جنسی رو داغ نگه می‌داره. یعنی مردها معنی زن و زنها معنی مرد رو می‌فهمند. حساسیت بالا، آستانه‌ی لذت رو پایین می‌آره. این‌طوری مرد حتی با دیدن صورت زن و زن، حتی از گفت‌وگوی ساده با مرد، لذت می‌بره.

فایده‌ی سیّم حساسیت، جلوگیری از دچار شدن آدما به تنوع طلبیه. حساسیت یه مانعه برای آدما تا نتونند راحت ارتباط‌گیری کنند و حتی در نگاه هم اونا رو کنترل می‌کنه، چه برسه به گفتار و رفتار. پس هوایی و درگیر گزینه‌های دیگه نمی‌شند. وقتی جلوی آدم هیچ گزینه‌ای غیر از هم‌سرش نباشه، خودبه‌خود از همون یه گزینه بیش‌ترین لذت رو می‌بره و ذهنش نا آرام نیس که می‌تونسته انتخاب‌های دیگه‌ای داشته باشه. همین باعث می‌شه زن و مرد، نسبت به هم دل‌بستگی پیدا کنند و متعهد بموندن. تنوع طلبی خوبه و باعث پیش‌رفت بشر تو تاریخ شده؛ اما تو ازدواج، مانع حفظ و بقای خانواده می‌شه.

ما معتقدیم میل جنسیِ آدم‌ها باید کار کنه. اما جریان مخالفی وجود داره که می‌گه باید زن و مرد اختلاط پیدا کنند و مسئله‌ی جنسیت، براشون معمولی و کم اهمیت بشه. یعنی انقدر درگیر هم بشند که بعد از یه مدت، زنانه‌گی و مردانه‌گی به یه چیز عادی تبدیل بشه. اونا برخلاف ما می‌گند آدم نباید انقدر حساس باشه که با هر چیزی تحریک بشه. اما ما می‌گیم اتفاقاً آدم سالم کسیه که تحریک بشه؛ چون همین نشون می‌ده حس‌گرایش کار می‌کنند. راه ما برای تشکیل، حفظ و بقای خونواده اینه که بدون تخریبِ سنسورهای جنسیِ آدم‌ها، بریم تو جامعه و راه‌های تحریک رو برداریم. اونا می‌گند کاری به جامعه نداشته باشید. به جاش کاری کنیم آدم‌ها تحریک نشند! ما می‌گیم این ناقص کردنِ آدم‌ها و ما حق نداریم تو بدن آدم‌ها دست ببریم. آدم با سنسورها و گیرنده‌های سالم خلق شده، با چه مجوزی باید بزیم جنسیتِ آدم‌ها رو داغون کنیم؟! کی به ما حق می‌ده نیش جنسیت رو از آدم‌ها بکشیم؟! این به اصطلاح عادی شدن، عوارضی داره:

اول این که وقتی جنس متفاوت برای ما یه چیز معمولی بشه، حساسیت رو از بین می‌بره. وقتی حساسیت از بین بره، آدم‌ها نیاز نمی‌بینند اونقدر خودشون رو ملزم بدوند که همه‌ی کارهای لازم برای حفظ خونواده رو انجام بدن. از طرفی اگه آدم‌ها به خیانت، حساسیت نداشته باشند؛ بدون عذاب وجدان به‌ش متمایل می‌شند.

دِیم این که عادی شدن، یعنی از بین رفتن جذابیت‌های زنانه؛ چون حس‌گرهای درکِ جذابیت تو آدم‌ها خراب می‌شه. مرده می‌گه علی‌القاعده دیدن مو و سر و گردن و دست و پای زن باید لذت داشته باشه، اما چرا نداره؟! این باعث می‌شه زن، دیگه نتونه شوهرش رو برای خودش نگه داره؛ چون نصف ابزارهای جذب شوهرش رو از دست داده، بدون این که خودش مقصر باشه! در ضمن چون مرد، از زنش لذت نمی‌بره، رادارهایش فعال می‌شه و مُدام تو جامعه دنبال لذت می‌گرده. کسی که



نتونه از هم سرش لذت ببره و لذتش پخش شده باشه بین هم سر و صدها زن دیگه، به خونوادهش تعهد کم تری حس می کنه.

مورد سوم این که با عادی شدن و اختلاط، راهی درست کردیم که آدما گزینه های دیگه رو ببینند. این مسئله، آدما رو هوایی می کنه و تنوع طلب می شنند. آگه توجهات پراکنده بشه، تنوع در انتخاب زیاد، لذت از هر گزینه کم و در نهایت اندازهی تعهد پایین می آد. به طور خلاصه، با عادی شدن، سه فایدهی حساسیت می پره و آدما به خیانت نزدیک تر می شنند.

چرا با وجود این اشکالات جدی، جریان مقابل، روی حرفشون پافشاری می کنند؟! چون ماجرا رو فقط تو خیابون نگاه کردند. اما غافل از این که چشم و دل سیری، از خیابون قابل تشخیص نیست. بله، تو خیابون زن و مرد از کنار هم رد می شنند و ظاهراً به هم کاری ندارند؛ اما در واقع، خیلی مشکلاتِ دیگه در پس پرده به وجود می آد. ضمن این که تو همون خیابون هم آزار کلامی و جنسی و... به وفور هست و عجیبه که اونا این مورد رو نمی بینند! در کل به جای خیابون، باید آمارهای خیانت و تجاوز و تعرض و طلاق و کاهش ازدواج و افزایش بچه های نامشروع و... رو دید. همه ی این آمارها به دلیل اینه که (به قول اونا) با عادی شدن، عطش روحی آدما برطرف نمی شه. اون دسته بندی ها و محدودیت ها برای این بود که میل جنسی، تحت کنترل دربیاد و پُر رو نشه. این طوری عطش روحی برطرف می شه و آدما به آرامش می رسند و سرشون به زندگی خودشون گرم می شه و تنوع طلبی و داستان های دیگه پیش نمی آد.

آگه قبلاً این چیزا براتون اشکال بود، الان دیگه کامل روشن شد. آیا هنوز بدیهیات رو انکار می کنید؟! ای بی تربیت ها!

## پیام‌های بی‌زنگانی

- ✓ ای خدایی که خالق خرسی / بنده را آفریده‌ای، ممنون!
- ✓ ای خداوند خالق الماس / بنده را آفریده‌ای، سپاس!
- ✓ نفس اژدر نیست / این کی گفته است؟! (شاعر بدیهی انکار کن!)
- ✓ هر که نخندد شکرش می‌دهند / وای به روزی که بگرید شکر!
- ✓ بارون نه باید «تند و خسته» بیاد، نه «آهسته و پیوسته».
- ✓ حمله تا دقیقه‌ی ۸۹، حمله تا دقیقه‌ی ۸۹!
- ✓ ۸۶۲ سه تا شیش داره.
- ✓ چون دویست آمد، صد و ده پیش ماست!
- ✓ جانم خدای مهربان / داده به ما دست و زبان / که شک بدیم به این و آن!
- ✓ «خواستهی به‌جا» به‌تر از «خواستهی بی‌جا» آمد پدید!
- ✓ کوچولو کجا می‌ری؟ خونهی مادر کوچیک، بپوشم لباس شیک، بروم به هر بوتیک، بخرم شرمه ماتیک، بعد می‌آم تو من رو بخور!
- ✓ به شیوه‌ای اشاره‌ای / هیچ‌وقت نگو چه کاره‌ای!
- ✓ گفت: «جوک پ نه پ بگم؟» گفتم: «پس نه پس؛ بگو!»
- ✓ جواب «های»، «هوی». جواب «اسلحه»، «گفت و گوی»!!
- ✓ نابرده رنج، گنج میسر می‌شود، مؤثر نمی‌شود!
- ✓ سگ و گربه بیاریم تو خونه، خیلی کار شاقی نیس! ما بریم تو لونه‌ی سگ و گربه زنده‌گی کنیم، خاص‌تره!
- ✓ گر صبر نکنی ز فحش، بلوا سازم!
- ✓ «دارا» با سارا ازدواج می‌کنه، «ندار» با کی؟
- ✓ خیلی از «عشق و علاقه» ها از «کشک و ملاقه» شروع شد!
- ✓ این‌جانب، عالی‌جناب شدم؛ از وقتی باجنابم ازم دور شد!

## پیام‌های بی‌زرگانی

- ✓ هرگز نمرده است آن که هنوز زنده است / ثبت است بر جریده‌ی عالم با دوات ما!
- ✓ زنه رژیم لاغری می‌گیره، شوهرش چاق می‌شه! چون هرچی غذا اضافه می‌آد، می‌ده به شوهره بخوره!
- ✓ اگه عابد و زاهدیم؛ ولی قساوت قلب داریم؛ بالقوه یه داعشی هستیم!
- ✓ از جوانی، خاک خوردن پیش‌نهاد به‌تری است! ورنه در پی‌ری که راحت می‌شود شد خاک‌خوار! (وصیت یک زمین‌خوار به پسرش)
- ✓ برای رد کردن «فرضیه‌ی» تکامل، ختنه و بکارت، کفایت می‌کنه!
- ✓ باید محدود شد تا محدود نبود!
- ✓ ما مأمور به وظیفه‌ای هستیم که به «نتیجه» ختم می‌شه! چه بشه، چه نشه!
- ✓ از یه پسر آرایش کرده پرسیدم: «رابطه‌ی ابرو و آبرو چیه؟!»
- ✓ با توکل زانوی اُشتر ببند، بی‌توکل زانوی خر هم نبند!
- ✓ بی‌شعوری در ادا و ذی‌شعوری در خفا / هر دو مسئول‌اند، اما این کجا و آن کجا؟!!
- ✓ زَن‌ها مصرف می‌کنند؛ اما نمی‌دونند که دارند مصرف می‌شند!
- ✓ مردها با «حمّالی» خر می‌شند؛ زن‌ها با «برهنه‌گی»!
- ✓ نشونه‌های روشن‌فکری تو ایران، چند تا سین: «سردی، سیاهی، سکوت، سیگار، سگ، سکس، مُسکرات، وسوسه، کابوس...»
- ✓ محمدعلی کَلی، کَلّی مشّت زد تا «مشّت‌زن» شد. زین‌الدین زیدان کَلی شوت زد تا «شوت‌زن» شد. یه آیه نخونده، می‌خواد آیه‌الله بشه!
- ✓ دانش‌نحو! دانش‌نیاموز! کارنپر‌داز! دم‌پایی کهنه، سماور شکسته، خریداریم!

# سٔيم: ابهاماتِ دٔيم

## □ سیم-۱: بیش‌تر درباره‌ی حساسیت

این فصل برای رفع ابهام و توضیح بیش‌تر در مورد مطالب فصل قبله. ممکنه در مورد چیزایی که گفتم شک و شبهه پیش بیاد. حالا یا به دلیل این‌که فرستنده قائل<sup>۱</sup> نبوده، یا این‌که گیرنده قابل<sup>۲</sup> نبوده!

✍ **ابهام اول:** چون من گفتم حساسیت بین زن و مرد چیز خوبیه، بعضیا این سؤال براشون پیش می‌آد که «ما تا حالا فکر می‌کردیم نباید به جنس متفاوت فکر کنیم و مثلاً آگه کسی از کنارمون رد شد، نباید اهمیتی براش قائل باشیم. اما ظاهراً تو برعکسش رو می‌گی!» در جواب باس گفتم که نه! منظور من این نبود که همه‌ش تو فکر طرف باشی. امر مُشْتَبِه شده! من گفتم زن و مرد سالم، باید فرق جنس مذکر و مؤنث رو بفهمند و براشون عادّی نشده باشه. حساسیتِ دو جنس، مَث حساسیت بین آدم و شیشه‌ش. شما وقتی می‌ری تو مغازه‌ی بلور و چینی، خیلی «نرم و آهسته می‌ری تا مبدا ترک برداره چینی نازک اون مرد فروشنده». چون مسئله حساسه و اونا ممکنه زود بشکنند. تو نسبت به اونا حساسیت داری، معناش این نیس که فکرِ بدی در مورد اونا داری یا اونا فکر تو رو به خودشون مشغول کردند! منظور اینه که

۱. گوینده.

۲. پذیرنده، پذیرا.

تو وقتی آدم سالمی هستی که بلور رو بلور بدونی، نه مقوّا! وقتی از کنار یه سری مقوّا و کارتن خالی رد بشی، اصلاً برات مهم نیس که به شون بخوری یا نه؛ ولی اگه با همون دید، از کنار چینی و آرکوپال رد بشی، باید به خودت شک کنی! افتاد الآن؟! **ابهام دیم:** «لابد طبق این حرفا، ایرانیا که تو چند دهه‌ی گذشته (به خاطر عرف یا قانون یا هر چیز دیگه) از جنس متفاوت دور بوده‌ند، آدم‌های سالمی هستند؛ پس چرا تو ایران هم مشکلات اخلاقی دیده می‌شه؟!»

**اولاً** ما اگه گفتیم کسایی که حساسیت داشته باشند، آدمای سالمی هستند؛ منظورمون سلامت اخلاقی نیوده. ما گفتیم اینا از نظر «جسمی» آدم‌های سالمی هستند. آدمی که جسم سالم داشته باشه، میل جنسی کارآمد و تر و تازه‌ای هم داره. پس ما فقط از سلامت جسمی و جنسی حرف زدیم؛ نه این که این آدمای هیچ مشکل اخلاقی ندارند!

**ثانیاً** این فقط یه طرف قضیه‌س. صرفِ بودنِ حساسیت که به درد نمی‌خوره. از اون طرف باید میل آدمای از راه طبیعی‌ش ارضا بشه. گفتیم اگه آدمای فقط تو محدودیت باشند، عقده‌ای می‌شند. این که فقط حساسیت داشته باشی؛ اما از طرفی مثلاً مجرد باشی و راهی برای پرش از محدودیت به آزادی نداشته باشی، برات دردسر می‌شه. مشکلات اخلاقی دهه‌های پیش، بیش‌ترش از طرف کسایی بوده که فقط تو محدودیت بوده‌ند. به خاطر قانون حجاب تو ایران، خود به خود، حساسیت مردم ایران بالا رفته؛ ولی وقتی کسی هم‌سر نداشته باشه و یا خوب از لذت نبره، طبیعیه که ممکنه برای خودش و دیگران مشکل‌ساز بشه. پس این مشکلات (متلک گفتن<sup>۱</sup>

۱. متلک‌ها و آزارهای کلمه‌ی تو کشورهای خارجی هم، فقط از روی تنوع‌طلبی و سیرزندان نیست. یه بخشی ش مال همین عقده‌ای شدن. این خیرا نیست که اولاً با هر کس هر وقت بخواد منو به ارتباط جنس داشته باشه. برای هوا خوردن هم باید پول داد و خلیج‌ها توان پرراخته ندارند.

مردا به زنا و چیزای دیگه) رو گردن حجاب و حساسیت نندازیم. اینا تقصیرِ سخت بودن مراحل ازدواج و مشکلات اقتصادی و چیزای دیگه‌س.

اگه می‌خوایم تأثیر این حساسیتِ قانونی شده رو ببینیم؛ باید بدونیم ایران یکی از کشورهاییه که آمار طلاق پایینی نسبت به بقیه‌ی کشورها داره.<sup>۱</sup> البته ما هم چند ساله گرفتار شدیم و داریم به سرعت، به سمت همون کشورهایی می‌ریم که کلی در مورد مضرات روابط بازشون حرف زدیم. پس اگه دو دهه پیش، متلک گفتنِ مردای ایرانی، به خاطر این بود که محدودهای حساسی بودند که امکان لذتِ درست براشون فراهم نبود؛ الآن دیگه متلک‌ها از روی تنوع‌طلبی و گرفتار اژدهای (نمی‌دونم) چند سرِ میل جنسی شدن و عطش‌های خاموش نشده‌س.

**ابهام سیّم:** سؤال می‌گه «آدمای دسته‌ی سیّم به هر حال غیرهم‌جنس‌ند؛ ولی با هم ارتباط دارند، هم دیگه رو می‌بینند، موقع احوال‌پرسی، روماجی<sup>۲</sup> می‌کنند و... یا پزشک و بیمار با این‌که تو دسته‌ی اول قرار دارند؛ ولی دکتر، بدن مریض رو می‌بینه یا لمس می‌کنه. تو این جور چیزا که حساسیت از بین می‌ره.»

خب این‌جا چند تا چیز می‌شه گفت. یکی این‌که ارتباط با آدمای دسته‌ی سیّم، معمولاً از نوعِ دیگه‌ایه و طبق تجربه‌ی همه‌مون، واقعاً به حساسیت ضربه نمی‌زنه. به خاطر تلقین روانی بیرونی و درونی که وجود داره،<sup>۳</sup> آدمای از بچه‌گی، خواهر و برادر یا خاله و عمو و... رو به دید غیرهم‌جنس نگاه نمی‌کنند. حتی اگه جایی این تلقین روانی نباشه، باز آدمای وقتی سبک سنگین می‌کنند، نمی‌تونند مثلاً برادر یا خواهرشون

۱. صفحه‌ی توینتر World of Statistics و آمارک که درباره‌ی Divorce Rate منتشر کرده رو ببینید. نرخ

طلاق ایران رو نوشته ۱۴ درصد و کشوری مثل پرتغال ۹۴ درصد!! اسپانیا ۸۵ درصد! روسیه ۷۰ درصد و...

۲. به دلیل حفظ عفتِ کشورم، از بیانِ لفظِ متهمجنس «بوس» خودداری نمودم. به جای آن، واژه‌ی لطیف «ماج» را برگزیدم!

۳. اسم‌شن رو هر چو می‌خواید بخارید: فطرت، ذات، تقییدِ عرف، قانونِ تاریخی، اجتماع همه‌گانه‌ن تو کشورها، برنامه‌ریزی ایران و...

رو به همون چشمِ یه آدمِ غریبه بینند. ما همون طور به مَحرم‌ها نگاه می‌کنیم که به یه کودک نابالغِ غیرهم‌جنس نگاه می‌کنیم. تو هیچ کدوم، نگاه جنسی وجود نداره.

تقسیم این سه دسته، روی این مرز انجام شده که با آدمای دسته‌ی سَیم نمی‌شه ازدواج کرد؛ ولی با دسته‌ی اول در صورت وجود شرایط می‌شه. خب این مرزبندی احتمالاً تو قبیله‌ی آدم‌خوارها هم وجود داره! اونا هم می‌فهمند که با خونواده‌ی خودشون نمی‌تونند ازدواج کنند. حتی بعضی از حیوونا هم این‌رو می‌فهمند! آگه آدمی باشه که این‌رو نفهمه، یعنی واقعاً گاوهِ!<sup>۲</sup>

مطلب بعد این‌که قبلاً گفتیم محدودیت‌ها، همون طور که بین دسته‌ی اولیا هست، بین دسته سَیمیا هم هست. مسئله، یه بخشِ آزاد داره، یه بخشِ محدود. فقط اندازه و مرزش فرق می‌کنه. قاعده یکیه، ولی برای جلوگیری از زحمت‌های بی‌خودی، محدودیت‌ها به شدتِ رابطه‌های دسته‌ی اول نیس. البته خیلی هم آزاد نیس! مثلاً دختره پیش برادرش لباسِ زیادی باز می‌پوشه، می‌گه «طوری نیس، داداش‌مه!!»<sup>۳</sup> که این اشتباهه.

در مورد دکترها هم مسئله با اون چیزی که تو ذهنِ ملتِ ثبت شده، فرق داره. ما نگفتیم پزشک مُجازه به هر کاری! اولاً آگه پزشکِ هم‌جنسِ حاذق برای اون بیماری باشه، باید پیش اون رفت؛ آگه نبود، اون وقت دکترِ غیرهم‌جنس می‌تونه مریض رو معاینه کنه. اون‌م شرایط داره! آگه اصلاً نیازی به لمس و نگاهِ بدن بیمار نیس، نباید این کار رو بکنه. آگه واقعاً لازمه، اون موقع فقط به حد ضرورت انجام بده. چیزای

۱. می‌گنند چشمِ یه اسب رو بستند تا نفهمه با کس آمیزش می‌کنه. وقتی چشم‌ش رو باز کردند و متوجه شد طرفِ مقابل. یکس از نزدیکان‌ش بورد؛ از شرم و خشم، ان‌قدر خودش رو به در و دیوار کوبید تا مُرد.

۲. گاوِ یکس از حیووناییه که این چیزا عاقل‌تر نیس!

۳. حواس‌تون باشه! آگه این موارد بهم گزارش بشه، مجبور می‌شم قبل از این‌که هتت بدید، اخراج‌تون کنم!



دیگه هم هست که حوصله ندارم بگم! کلیت‌ش اینه که مرحله مرحله داره و همه‌ی این مراحل، برای حفظ حساسیته. تازه همه‌ی اینا باید در مورد درمان باشه! دکتر دیدم اول لُپ دخترا رو می کشید، بعد می گفت «خب! مشکلات چیه؟!»<sup>۱</sup>

دیگه خودتون موارد مشابه این دو مثال رو می تونید حل و فصل کنید. مثلاً جایی که شرایط روابط زن و مردی، طبق قواعد ما نباشه و ما هم زورمون نمی رسه تغییری ایجاد کنیم؛ مجبوریم تا حد ممکن طوری نگاه و رفتار کنیم که حساسیت هامون دچار مشکل نشه. چه کنیم دیگه چاره‌ای نیس!

**ابهام چارم:** «ایقانو! ما دیگه حساسیت مساسیت نداریم! پس برای ما دیگه این حرفا فایده نداره.»

تُج! این گونه نمی باشد. تا وقتی زنده‌ای می تونی تغییر کنی و آب رفته رو به جوق برگردونی. همون طور که آدم به مرور، حساسیت هاش کم می شه؛ **می تونه تا حد زیادی سنسورهاش رو دوباره فعال کنه.** البته به مرور! مهم فضای ذهنیه که دور آدم رو می گیره. ما آدما انعطاف پذیری مون بالاس. آگه یه مدت تو نگاه و رفتارمون تغییر بدیم، فضای روانی مون عوض می شه. بعدها جوری تغییر می کنیم که -تو بعضی موارد- اصلاً یادمون نمی آد قبلاً چه طوری بودیم! می شناختم پسری رو که کارش جذب دوست دخترهای فراوون بود. یه مدت کارش رو ترک کرد. بعدش می گفت: «عجیبه، الان دیگه حتی روم نمی شه با دخترا حرف بزنم!»<sup>۲</sup> یا دختری که موقع بیرون رفتن خیلی آرایش می کرد. دو سه سال آرایش غلیظ رو ترک کرد. بعدش می گفت: «الآن دیگه نمی تونم هضم کنم دخترا با چه رویی، ژژ صورتی می زند!»

۱. یادش بخیر! دکتر خوب بود! قبل از رفتن دادش، اخراجش کردم!

۲. ترک کردن خیلی سخته. نوزاد رو هم به زور می شه از شیر گرفت؛ ولی وقتی به تخمیر جدید عادت کرد ریله شیر نمح خوار؛ یعنی عادت قبلش رو فراموش می کنه.

ابهام پنجم: «ایقانو، این طوری که تو می‌گی پس باید از مذهبیبا ترسید! اونا حساسیت دارند و احتمال این که به سمت ارتباط برند بیش‌تره؛ چون براشون طراوت و تازه‌گی و لذت به هم‌راه داره.»

آخه «چرا دارید منه صحنه‌سازی درست می‌کنید؟!» پس از اول تا حالا چی داشتم می‌گفتم؟! من و شما به دزدی حساسیت داریم. آیا ما بیش‌تر می‌تونیم چیز بلند کنیم یا دزد حرفه‌ای؟! ما نه بلدیم، نه آزمون برمی‌آد و نه جرئت می‌کنیم سمتش بریم! کسایی که حساسیت ندارند، امکان آلوده شدن‌شون بیش‌تره، نه برعکس!<sup>۱</sup>

اصلاً چه‌طور می‌شه گفت آدمی که موقع روبه‌رو شدن با غیرهم‌جنس از خجالت آب می‌شه، امکان «آن‌کارِ دیگر» کردنش بیش‌تره؟! این اصلاً روش نمی‌شه از طرف مقابلش درست و حسابی سؤال پرسه! از طرفی به غیر از موضوع حساسیت، اونا به اعتقاداتی دارند که مانع انجام هر کاری می‌شه. اونا حتی نگاه لذت‌بخش رو گناه می‌دونند، چه برسه به چیزای دیگه. این قابل مقایسه نیس با کسی که فقط ارتباط جنسی رو اشتباه می‌دونه و از نظرش دوستی و چی و چی اشکال نداره.

یه دختر دانش‌جو می‌گفت: «اتفاقاً من با هم‌کلاسی‌هام خیلی راحت‌م و معمولاً بعد از کلاس، دسته‌جمعی می‌ریم پشت دانش‌کده می‌شینیم و گپ می‌زنیم. جمع خیلی دوستانه‌س و هیچ مشکلی هم پیش نمی‌آد.» منظورش این بود که نیازی به این کوتاه‌فکر‌بازیا (!) نیس که اولاً اصلاً نری طرف هم‌کلاسی غیرهم‌جنس و ثانیاً آگه

۱. این پارچه رو اولن سال‌ها نوشته بودم: «رپوزر فیلم» «مرح مادر هستم» از ضربیدون جیرانج رو دیدم. فیلم دقیقاً در مورد خونواده‌های بورگه حساسیت‌شون تو این جور چیزا خلیح یا بیننه. زنه قدیمه از مرد غریبه بچه‌دار شده و بچه‌ش رو سقط کرده. حالا شوهر این زنه به دختر اولن مرده تجاوز کرده! اینا کلاً تو زنده‌گی هم بودند و زواج این به شوهر اولن «تو» مرح‌گفت و روتایح سوار ماشین هم می‌شدند و تو خونگی درسته. چند ساعتی کنار هم می‌گذروندند و آخرش شیر تو شیرگی شد که بگو و بیرس!<sup>۱</sup>

رفتی، ده بار سرخ و سفید بشی تا بخوای به کلمه بگی که مثلاً «من امروز سر کلاس نیومدم، استاد چی گفت؟!»

در جواب به این خواهر خوب‌مون<sup>۱</sup> باید بگم که اندازه‌ی حساسیت‌ها فرق فیکوله. فکر نکن شما هیچ حساسیتی نداری. همین که با پسرای کلاس می‌رید گپ می‌زنید و هیچ حرف و شوخی مرتبط با جنسیت نمی‌کنید، یعنی کلی حساسیت و خودنگه‌داری بین شما وجود داره. حساسیت فقط این نیست که آدم جلوی غیرهم‌جنس خیلی راحت نباشه. این مرحله‌ی بالای حساسیته؛ وگرنه رفت و آمد دوستانه بدون ارتباط جسمی و جنسی هم توش حساسیت هست. اما مشکل اینه که معمولاً این اول ماجراس! به هر اندازه که صمیمیت تو رابطه‌ها بیش‌تر شه، احتمال رسیدن به جاهای دیگه هم بیش‌تر می‌شه.<sup>۲</sup>

راستی به سؤال! شما ترجیح می‌دیدید هم‌کار هم‌سرتون به آدم مذهبی باشه یا غیر مذهبی؟! مثلاً زن هستی و شوهرت با هم‌کارش که زنه، تو به اتاق کار می‌کنند. دوس داشتی اون هم‌کار، محجبه باشه یا نه؟! یا مرد هستی و زنت با هم‌کارش که مرده، تو به اتاق کار می‌کنند. به نظرت هم‌کارش مذهبی باشه به‌تره یا غیر مذهبی؟! از کدوم بیش‌تر خیالات راحت‌تره؟!

**نکته:** تو این عنوان، منظورم از مذهبی‌ها، واقعی‌هاش بود؛ نه فیک‌های مذهبی‌نما!

۱. این طوری حرف زدن، بهم نم‌آد، نه؟!

۲. آله همگی این پشت دانش‌کده نشنن‌ها معمولی و بدون مکتب، پس این همه روس‌پیری-روس‌دختری از کجا درست شده؟! باز هم انکار بدیهیات؟! از شماره گرفتن و سرچیزای درسی به هم زنگ زدن، شروع مح‌شه تا برسه به زنگ زدن، سرچیزای غیردرس و بعد هر وقت بن‌کار شدن، زنگ زدن و بعد به هم عادت کردن و دیگه نشنن زنگ نزلن و بعد با هم بیرون رفتن و بعد دست هم رو گرفتن و بعد کارای دیگه و بعد از همگی اینا درین که «ای بابا! ما که هیچ ربطی به هم نداریم، چرا وابسته‌ک هم شدیم» و بعد رفتن تو فاز شکست عشق و اتک و آه و جدایی و بعد فراموشی و بعد دوباره همین داستان با یکی دیگه... همین جورک شده که بعضی از دختر و پسر قبیل این‌که به ازواج برسد، هفت هفت تا ماجرای عشق رو تجربه می‌کنند!

## سټیم-۲: کنترول نگاه، به جای کنترول پوشش؟! □

- ایقانو، مچت رو گرفتم! خودت تو فصل قبل گفتی اگه مرده، قبل از خوردن به نرده، برگرده و نگاهش رو کنترول کنه، از هم سرش لذت زیاد می بره. پس راه های دیگه هم هست و فقط نباید زحمت رو بندازیم رو دوش خانوما.

سؤال می گه «چرا زن ها خودشون رو بپوشوند؟! مردها نگاه نکنند!» خب بخش دټیم جمله که درسته. مگه گفتیم نگاه برای مردا آزاده؟! معلومه که نباید نگاه کنند؛ اما اگه پوشش باز باشه، شما بگید چه طور نباید نگاه کرد؟! مگه آدم نمی خواد بره تو خیابون؟ مگه می شه چشم بسته رفت تو جامعه، کار کرد و درس خوند و با همون چشم بسته برگشت خونه! تو خونه که رسیدیم بگیم الان چشم رو باز کنم! می شه؟! مسلماً منظورش این نیست که مردها تو جامعه مثل نابیناها بشند! اگه منظور اینه که در صورتی که به طور طبیعی، چشمشون به خانم بی حجابی افتاد، نگاهشون رو به جای دیگه منتقل کنند؛ خب بله، غیر از اینم نباید باشه. گفتیم تو دسته ی اول و سټیم، هیچ درجه از جنسیت برای آدم ا نداریم. حتی نگاه جنسی به زن محجبه هم نداریم، چه برسه به نگاه به زن بی حجاب.

اما نکته این جاس که آدم ا دکمه ای برای دیلیت کردن حافظه شون ندارند! وقتی نگاه مرد، حتی به شکل اتفاقی، به یه منظره افتاد، دیگه افتاده! درسته وظیفه داره فوراً نگاهش رو جابه جا کنه؛ اما چیزی که دیده رو نمی تونه از ذهنش پاک کنه! پس

آخرش همه‌ی ماجراهایی که درباره‌ی حساسیت گفتیم، اتفاق می‌افتد. البته فرق هست بین نگاه تصادفی با نگاه عمدی و مستقیم. دژی قطعاً حساسیت رو بیش‌تر از بین می‌بره. ولی اولی هم حتماً به مرور، باعث کم‌رنگ شدن حساسیت می‌شه. همون‌طور که قبلاً گفتم تقریباً همه‌مون نسبت به دهه‌های گذشته، حساسیت‌مون کم‌تر شده.

تو فصل اول، لیست ماجراهای حجاب تو چند دهه‌ی قبل رو با جزئیات نوشتم. من که ننشستم سر چارراه، چک کنم ببینم کی چی پوشیده! اینا چیزایی بوده که تو این سال‌ها به چشمم خورده<sup>۱</sup> یا بعضیاش رو از بقیه شنیدم. آدم تو خیابون راه می‌ره، به چشمش می‌خوره دیگه. چه می‌شه کرد؟!

اونایی که می‌گند مردا نگاه نکنند، واقعاً آگه راهی بلدند که چه‌طوری می‌شه نگاه نکرد، به ما یاد بدنند! ما می‌خوایم از خیابون رد بشیم، بریم تو مغازه خرید کنیم، بریم دانش‌گاه و... به ما یاد بدید، بدون این‌که نگاه‌مون به شما بیفته و بدون این‌که به در و دیوار بخوریم، راه بریم و کارهامون رو انجام بدیم! داری تو پیاده‌رو راه می‌ری، مستقیم رو نگاه می‌کنی؛ یه خانوم رنگ و وارنگ، زل زده تو چشات! نگاهت رو عوض می‌کنی می‌ری بالا؛ یه زن بی‌روسری با لباس تو خونه از بالکن اومده بیرون، داره سفره می‌تکونه! نگاهت رو می‌ندازی زمین؛ لاک صورتی پای دختره رو می‌بینی! آخه چه کار کنیم ما؟! می‌خواید کلاً بشینیم تو خونه، بیرون نیایم اصلاً؟!<sup>۲</sup>

در ضمن، آگه بخوایم قوانینی که گذاشتیم رو اجرا کنیم، باید قابلیت اجرا داشته باشه یا نه؟! قبول کنید قاعده گذاشتن تو پوشش، خیلی قابل اجرا تره تا قانون

۱. البته بعضیاش از رو تعجب بوده. با چیزک مواجه می‌شوخ و با تعجب می‌گخ: «نما نباید چنین چیزی باشا» بعد می‌بینن مث این‌که واقعاً هست!

۲. برای این‌که حالت شوخ پیدا کنه، اغراق کرده. چشم آدم طوری طراحی شده که می‌تونیم به نقطه‌رو نگاه کنیم؛ ولی بین ۶۰ تا ۱۰۰ درجه، اطراف اون نقطه‌رو سردیاریم. پس می‌شه با نگاه کنترل شده، تو خیابون راه رفت و به در و دیوار نخورد. ولی به هر حال نگاه تصادفی پیش می‌آد.

گذاشتن تو نگاه! مثلاً اګه کسی قانون پوشش رو رعایت نکرد، به وضوح می‌تونیم بفهمیم. اما اګه کسی قانون نگاه رو زیر پا گذاشت، چه‌طوری می‌شه اثبات کرد؟! ولی قبول دارم با این‌که قانون پوشش برای مردها هم هست و بعضی از اونا لباس‌های جالبی نمی‌پوشند؛ اما کم‌تر به‌شون گیر داده می‌شه. این اشکال وارده. در کل ما فرمون اینه که هر دو طرف باید رعایت کنند و طبق مطالبی که گفتیم، سود رعایت این چیزا به هر دو جنس می‌رسه. باید با هم کنار بیاییم خلاصه.

جزو سؤال‌های فصل آخر این بود که «من حجاب بذارم تا میل جنسی مردها مهار بشه؟! چرا من باید به تحریک اونا متکی باشم؟!» و چون به این بخش مرتبطه، جوابش رو همین‌جا می‌آرم. این سؤال از این پیش می‌آد که برای دخترا کل ماجرا رو تعریف نمی‌کنند. فقط می‌گند حجاب کنید تا مردا تحریک نشند! اونا می‌گند «جهنم! تحریک بشند یا نشند! به ما چه اصلاً!» در مورد این بخش که به اونا چه اصلاً! توضیح اضافه‌ای نمی‌دم. این بحثا رو تو فصل دټیم گفتیم.

اما به جوری، روی این حرف تأکید می‌شه، انگار زن، برده‌ی مرده و مردها از بالا به‌شون تحکم کردند که تو باید حجاب داشته باشی تا من راحت باشم، فهمیدی یا نه؟! زنه هم می‌گه «نه! من نباید به تحریک شدن یا نشدن تو متکی باشم!» نه آقا! نه این متکی به اونه، نه اون به این! ماجرا دو طرفه‌س! مثلاً از اون طرف، پسره نمی‌تونه بگه «من دخترا رو نگاه نکنم که اونا از نگاه ناجور من در امان باشند؟! می‌خوام هشت سال سیاه نباشند!» یا نمی‌تونه بگه «من آزادانه می‌خوام هر کسی رو خواستم برانداز کنم! مانع آزادی من نشید!»

۱. به نظر شوخ می‌آد، ولی باور کنید بعضیا این حرف رو می‌زنند! می‌گند «حجاب نشون می‌ده که تو تکلم و اجبار مردها بر زن‌ها در طول تاریخها» در صورتی که اګه مردها می‌خواستند چیزی رو به زن‌ها تحمیل کنند، قطعاً برهنه‌گی رو قانون می‌کردند، نه پوشش رو!  
۲. عجیب این تو اونی شد!

بعد یه چیزی. می‌گه من خودم رو بپوشونم متکی به مردا می‌شم. بی‌حجابی، متکی بودن به مردا نیس؟! یعنی اگه تو بیابون بودی و هیچ مردی اون‌جا نبود، بازم همین‌طوری آرایش می‌کردی؟!

گاهی اوقات حرفای عجیبی زده می‌شه. می‌گند: «چرا فقط از زن، جنسیت‌ش برای شما مطرحه که می‌گید باید پوشیده باشه؟! این یه تیکه پارچه رو بردارید و ان‌قدر به زن نگاه جنسی نداشته باشید!!» چه عجیب! قشنگ ماجرا رو برعکس می‌کنند. یه دسته تا حالا می‌گفتند: «حجاب ایده‌ایه برای این‌که تنش‌های جنسی به جامعه و محیط کار و درس کشیده نشه.» حالا از اون طرف، اینا کلاً قضیه رو پیچوندند و می‌گند: «شما که می‌گید باید زن حجاب داشته باشه، به شکل یه کالای جنسی به‌ش نگاه می‌کنید!!» امان از دست این آدم دو پا!

یه سؤال دیگه هم شبیه چیزایی که گفتیم هست: «چرا به خاطر نگاه یه عده آدم مریض، ما باید خودمون رو در بند کنیم؟ حیف این موهای زیبا نیست که پوشیده بمونه؟!» این سؤال رو ۱۴-۱۵ سال پیش تو نشریه‌م گذاشته بودم<sup>۲</sup>. یعنی یه مصاحبه با یکی از آخوندای محبوب دانش‌گاه کردم و چند تا از سؤالات بچه‌ها در مورد حجاب رو پرسیدم. جواب ایشون به این سؤال این بود:

«درسته، جنس زن طوری ساخته شده که دوس داره زیبا بپوشه و زیبا به نظر بیاد؛ ولی آیا آدم هر جا و هر وقت که شد، باید دنبال غریزه‌ش باشه؟ یا این‌که غرایز آدم باید تو زمان و مکان مخصوص خودش تعدیل بشه؟ اگه این‌طوره؛ پس همون -به

۱. رو تکثر A و B با هم می‌کنند. اگه از تکثر A به نظر کتبه شه، قاتل ش کیه؟! تکثر مقابله‌دیده. حالا یکه یاد بله: «نہا قاتل، فرمانده‌ی تکثر A هست؛ چون اون باعث شد اون شخص وارد جنگ بشه و کتبه بشه» به همین راحتی ذهن‌ها رو می‌ش پیچوند! این مثال که زدم، نمونه‌ی تاریخ‌داره و قبلاً اتفاق افتاده.

۲. چند سال قبل‌تر از شروع نوشتن این کتاب، مال همون ایام نشریاتم بود.

قولِ سؤال کننده- مردهای مریض هم دوست دارند تو خیابون، غریزه‌شون رو ارضا کنند؛ پس چرا شما به متلک‌هاشون جواب نمی‌دید و باشون راه نمی‌آیید؟!»  
 می‌گم همه چیز دو طرفه‌س. ما نمی‌تونیم خودمون رو بکشیم کنار و بگیم بقیه رعایت کنند. مث اینه که یکی بگه من دوس دارم تو خیابون و ویراژ بدم و لایمی بکشم، بقیه‌ی ماشین‌ها حواس‌شون باشه که به من نخورند! یا مثلاً من دلم می‌خواد کاری کنم ماشین‌م زیاد دود بده، مردم خودشون نفس‌تنگی نگیرند! یا من خونه‌م رو مث برج پیزا کج می‌سازم، ساختمون کناری خودش رو محکم کنه تا اگه خونه‌ی من روش ریخت، آسیب نبینه! من عطسه می‌کنم، بقیه حواس‌شون باشه سر ما نخورند! یا من عاشقِ تف کردن تو خیابون‌م؛ کسی بدش می‌آد نگاه نکنه! یا مثلاً کسی شب درِ خونه‌ش رو قفل نکنه، بعد بگه دزدا خودشون رو نگه دارند و نیاند دزدی!!

دختره روسری‌ش رو تو اتوبوس درآورده بود. پیرمرده به‌ش گفت: «دخترم سرت کن! این چه کاریه؟» دختره گفت: «تو نگاه نکن!» پیرمرده کفش‌ش رو درآورد، بوی گندِ جوراب‌ش پیچید تو اتوبوس! دختره گفت: «آه آه این چه کاریه کردی؟!» پیرمرده گفت: «تو بو نکن!»

پس این وسط مسئولیت اجتماعی چی می‌شه؟! وقتی آدم‌ها با هم قرار می‌ذارند تو یه شهر یا روستا کنار هم زنده‌گی کنند، نمی‌تونند بگند من خودم رو از بقیه جدا می‌کنم و کسی حق نداره به من ایراد بگیره!

۱. خلیج براهم حایله که اخیراً دقیقاً نمونه‌ی این سؤال و جواب رو به صورت عملی دیدم! یه دختره چند ماه پیش تو صفیحه‌ی توئیترش عکس گذاشته بود و نوشته بود: «حیف نیست این موهای قشنگ رو قایم کنیم؟!» چند روز پیش، یه عکس گذاشته بود از مردکی که چند ساعت با موتور دنبال‌ش کرده بود و حرف‌های زشت و حرکات زشت، پشت سرش درآورده بود. دختره نوشته بود: «دو ساعته از ترس، تن‌هم محرزه!»



## □ سیم-۳: رقابت رو قبول کنیم!؟

دوستمون هنوز ول کن نیس! می‌گه: «زن باید خودش هنرمند باشه و بتونه شوهرش رو نگه داره؛ حتی اگه تو خیابونا پر از زن‌های «اختراع بی‌حجابی کرده» باشه. یا دختره باید بتونه با بقیه رقابت کنه و مردی رو به خودش جذب کنه.»

خب بیاییم در مورد بحث رقابت فکر کنیم. قبلش انتظار داریم با این مسئله، به عنوان **یه خواننده‌ی فهیم** برخورد کنید. رقابت، دو طرف داره دیگه درسته؟ یه عرضه کننده داریم و یه قبول کننده! **وقتی بخوایم موضوع رقابت رو باز کنیم، خودبه‌خود وارد بحث «عرضه و تقاضا» می‌شیم.** پس این اشکال رو قبول نمی‌کنم که یکی بگه «مگه زن و مرد کالا و محصول‌ند؟!» همون عرضه و تقاضا تو اقتصاد، چرا جواب می‌ده؟! چون روی احساسات انسانی سوار می‌شه. یعنی احساساتِ آدماس که بازارها رو بالا و پایین می‌کنه؛ وگرنه به خودی خود که قیمت نباید تکون بخوره. مثلاً

مصرف کننده دچار «ترس» می‌شه که مبادا جنس گیرش نیاد، هجوم می‌آره به سمت فروش گاه‌ها و همه چیز رو می‌بلعه. این افزایش تقاضا، قیمت رو بالا می‌بره. «ترس»، «هیجان»، «عجله»، «خوش‌بینی»، «بدبینی» و... باعث افزایش و کاهش قیمت‌ها می‌شه. پس ما در اصل داریم در مورد انسان و احساساتش حرف می‌زنیم.

خب بریم تو بحث. رقابت تو تولید داریم و رقابت تو مصرف. **رقابت تو تولید (یا عرضه) به نفع مصرف‌کننده‌س و رقابت تو مصرف، به نفع تولید (یا عرضه) کننده!**

وقتی تولید کننده زیاد بشه، انحصار از بین می‌ره. مجبور می‌شند قیمت رو تا جای ممکن پایین بیارند تا مصرف کننده از اونا خرید کنه. از اون طرف، وقتی مصرف کننده زیاد بشه؛ سر یه محصول، دعوا می‌کنند و دست بالای دست می‌دارند تا بتونند بهش دست پیدا کنند. همین باعث افزایش قیمت اون محصول می‌شه و کیفیتش رو عرضه کننده می‌پره<sup>۱</sup>.

چرا الماس، گرون قیمته؛ ولی ریگ بیابون، قیمتی نداره؟! چون الماس، خیلی کم و محدوده؛ ولی به اندازه‌ی نامحدود، ریگ داریم! هر چیز ارزش مندی باید و باید تعدادش «محدود» باشه؛ وگرنه قیمتش صفره! خالق بیت کوین این رو می‌دونسته! سقف استخراج بیت کوین، ۲۱ میلیون عدد. اگه نامحدود بیت کوین در دسترس همه بود، چه ارزشی داشت؟! کی می‌رفت برای خریدش پول بده؟!

برای رقابت تو روابط و خدمات انسانی، به جای «قیمت» از کلمه‌ی «ارزش» استفاده می‌کنیم. به طور خلاصه، محدودیت در عرضه، مساویه با بالا رفتن ارزش و افزایش عرضه، کاهش ارزش رو به هم‌راه داره. طوری که عرضه کننده مجبوره خودش رو به آب و آتیش بزنه تا بتونه با بقیه رقابت کنه و خواهان داشته باشه. خب حالا به من بگید، عرضه‌ی جذابیت‌های زنانه تو جامعه، به نفع کیه و به ضرر کی؟! قضیه واضحه یا باید توضیح بدم؟!

افزایش عرضه‌ی زیبایی‌های زنانه تو جامعه، باعث می‌شه مصرف کننده، بخشی از نیاز مصرفی‌ش رو به صورت رایگان برطرف کنه! چرا خیلی از پسرها تن به ازدواج نمی‌دند؟! چون چیزی که قراره بعد از سختی‌های زیاد مسیر ازدواج، به دست

۱. البته تنها دلیل افزایش قیمت، این نیست. یعنی ممکنه تقاضا زیاد نشه، ولی قیمت به دلایل دیگه بره بالا. موضوع بحث ما نیست و کاری بهش نداریم.

بیارند، آن چنان متقاعدشون نمی‌کنه که وارد این مراحل سخت کشتنِ غول‌ها بشند.<sup>۱</sup> قدیمی‌ها این چیزا رو خوب فهمیده بودند. برای همین نمی‌داشتند کسی دخترشون رو ببینه.<sup>۲</sup> وصال یه دختر، خیلی کار سختی بود. برای همین، چیز ارزش‌مندی بود و پسر حاضر بود برای اون، حتی کوه بیستون رو بتراشه! اما حالا چی؟! خیلی از جذابیت‌ها به طور پیش‌فرض و بدون زحمت زیاد، در دسترس هست!

پس افزایش عرضه‌ی زیبایی‌ها به کاهش تقاضای ازدواج هم ختم می‌شه. یعنی علاوه بر این که افزایش عرضه، خودبه‌خود ارزش زیبایی‌ها رو در نظر بیننده کم می‌کنه، باعث کاهش تقاضا هم می‌شه! و اینم دلیل دیگه‌ای می‌شه برای کاهش ارزش مجدد.

خلاصه میل خودتونه! گفتیم رقابت تو عرضه، به نفع متقاضی و مصرف‌کننده‌س. می‌تونید تو عرضه‌ی خودتون، هر چه قدر می‌خواید رقابت کنید! ما مردها که بدمون نمی‌آد! گزینه‌ی ما طوری ساخته شده که از این اتفاق، استقبال هم می‌کنیم!<sup>۳</sup> اما این رقابت به ضرر شماست! دیگه خودتون می‌دونید!

ولی بخوام تقلب برسونم، می‌گم که آگه باهوش باشید، زیبایی‌هاتون رو «احتکار» می‌کنید؛ نه این که وارد رقابتی بشید که هیچ انتهایی نداره و مستقیماً به ضرر خودتونه. یعنی هوش‌مندی شما می‌تونه این باشه که بشینید کنار و رقابت

۱. تو فامیل بعضاً بهم می‌گند با فلاان پیره حرف بزنج راضی ش کن کن زن بگیره. من روم نم‌شه به شون بلغم «احضلاً پیرت چیزی که قراره بعد از ازدواج داشته باشه رو همین الان داره!» (نرید به هر کن مجزده متکوت بشید! ممکنه دکالین رنگه داشته باشه.)

۲. حتی تا همین یکی دو دهه پیش! اوایل دهکی هشتاد، برای اولین بار، اعلام نتایج کنکور، اینترنتی شده بود. زن هم سایه اومد خونمون: مدرک دخترش رو آورده بود تا ببینم دانش‌گاه قبول شده یا نه. داشتم صبحونه می‌خوردم، گفتم: «باشه، یه ربع رنگه می‌بینم.» نرخت! و نشت همون جا تا صبحونهم تموم بشه می‌ترسید عکس ۳ در ۴ دخترش با چاپ سیاه و سفید رو ببینم!

۳. با این که من طبعی غریزه، از عرضه‌ی زن‌ها خوش‌ام می‌آد؛ چرا دارم تبلیغ می‌کنم که زن‌ها خودشون رو وارد رقابت نکنند؟! چون گفتم یه اصل داریم، به اسم خونواده و ازدواج. اون جا کار به مشکل می‌خوره.

رو توی تقاضا بندازید، نه تو عرضه‌ی خودتون! احتکار تو اقتصاد بده؛ چون باعث ضربه به مردم می‌شه، گرونی به وجود می‌آره و مردم برای تأمین مایحتاج دچار مشکل می‌شند. اما احتکار زنانه‌گی اصلاً چیز بدی نیست. چون ضمن حفظ ارزش زن، مردها رو مشتاق می‌کنه برای به دست آوردن اونا تلاش کنند و بعد از رسیدن به مقصود، قدر و بهاش رو بدونند.

عجیب اینه که خانوما خودشون این چیزا رو می‌دونند؛ ولی بازم وارد این رقابت می‌شند! چندباری به انجمن‌های زنونه سر زدم و پست‌ها و تایپک‌هاشون رو خوندم. وقتی یکی از حجاب بحث می‌کرد، یه سری گارد می‌گرفتند و مخالفت می‌کردند: «نه بابا! حجاب چیه و من دوس ندارم و آدم دلش می‌خواد آزاد باشه و...» اما وقتی یکی تایپک می‌زد، می‌گفت: «شوهرم خواب بود. گوش‌ش رو چک کردم. فهمیدم با یه زنه چت می‌کنه. تازه سلیطه براش عکس‌های سرلختی هم فرستاده بود. خیلی ناراحت‌م. چند ساعت گریه کردم. نمی‌دونم به خونواده‌م بگم یا نه.» بعد همه باهاش ابراز هم‌دردی می‌کردند و می‌گفتند: «استارت‌ر! خیلی برات ناراحت شدم. خدا لعنت کنه این شوهر دزدارو. چه کار به زنده‌گی مردم دارند آخه؟!»

چرا وقتی حرف از حجاب پیش می‌آد، مخالفت می‌کنید؛ ولی وقتی یکی با بی‌حجابی، دل شوهرتون رو می‌بره، اسمش رو می‌ذارید «شوهر دزد»؟! دلیلش رو می‌دونم! شما چاره‌ای ندارید! شما مجبورید هر دو طرف رو داشته باشید. آگه محجبه باشید، تو اطرافیان طرد می‌شید؛ به‌تون می‌گند قدیمی و بی‌کلاس. آگه دیگری همین‌کار رو بکنه و شوهرتون به‌ش متمایل بشه، بدتون می‌آد؛ ولی خودتون مجبورید بی‌حجاب یا کم‌حجاب باشید تا بین دوستانتون سرزنش نشید.

چند سال پیش، یه اتفاق تاریخی و عجیب افتاد که تمایل ندارم با جزئیات به‌ش اشاره کنم. چون آدم اینترنتی‌ها رو می‌شناسم! به جای این‌که به اصل مطلب توجه کنند، می‌رند می‌گند فلانی درکش ان‌قدره که رقابت زنونه رو به فلان چیز تشبیه

کرده! اما گفتم آدم فهمیده، می‌فهمه که ما داریم در مورد انسان و تمایلاتش حرف می‌زنیم. یعنی پایه‌ی بحث، اینه. در مثل هم مناقشه نیست. مثال برای نزدیک کردن مفهوم، به ذهنه. من تو این بخش، در مورد مفاهیم جدی حرف می‌زنم و می‌دونم «شما» معنی حرف‌های من رو می‌فهمید. با حاشیه‌سازها کاری ندارم.

در ضمن، بحث «عرضه و تقاضا» یا «بده و بستون» تو کل زنده‌گی ما تعریف شده. مثلاً یه کارگر، وقت و انرژی و سلامتی‌ش رو می‌ده و در قبالش مزد دریافت می‌کنه. معنی‌ش این نیست که کارگر رو کالا و محصول در نظر گرفتیم! همون‌طور که یه استادِ دانش‌گاه، سوادش رو می‌ده و پول می‌گیره. در ضمن بحث، فقط روی زن‌ها نیست. هر دو طرف، هم عرضه‌کننده هستند و هم متقاضی. زن، زیبایی، اخلاق، تحصیلات، بیان خوب و هنرهای دیگه‌ش رو عرضه می‌کنه و مرد متقاضی اونا می‌شه. مرد هم درک و شعور، موقعیت شغلی، تیپ و ظاهر و چیزای دیگه رو عرضه می‌کنه و زن متقاضی می‌شه. اما موضوع حاضر و سؤالِ سؤال‌کننده، روی عرضه‌ی زیبایی زن‌هاست.

بریم رو مثال. چند سال پیش، به خاطر بحران‌های اقتصادی دنیا، خیلی از شرکت‌ها داشتند ضربه می‌خوردند. بعضی از اونا دیدند -چه بخواند چه نخواند- دارند وارد ضررهای سنگین می‌شند. گفتند بیاییم از این فرصت استفاده کنیم و به رقبا ضربه بزنیم؛ تا بعد که اوضاع عادی شد، بتونیم سری تو سرا دربیاریم. شروع کردند به افزایش تولید! می‌دونید یعنی چی؟! تو بازاری که کاملاً اشباعه و اصلاً خریداری وجود نداره، تولید رو زیاد کنی، یعنی خودکشی! ولی مجبور بودند به این کار تن بدنند تا رقبا رو از بازار بیرون کنند یا تا جای ممکن، ضرر زیادی به شون وارد کنند. اگه مطمئن بودم سوء استفاده نمی‌شه، مطلب رو جزئی‌تر می‌گفتم تا ببینید چه اتفاق عجیبی اون سال افتاد. ولی در همین حد هم کمک می‌کنه.

رقابتی که از دهه‌ی هشتاد بین خانوما تو ایران راه افتاد، چیزی شبیه این مثال بود. **یه رقابت تو سرازیری!** مجبوری بدوی، چاره‌ای نداری و نمی‌تونی جلوی خودت رو بگیری. جاذبه، تو رو سمت خودش می‌کشونه و هر کی تندتر بدوه، زودتر به ته درّه نزدیک‌تر می‌شه. این وسط بعضیا می‌گند «حالا که همه داریم به قهقرا می‌ریم، حداقل چار نفر دیگه رو هم بکشونیم تو ماجرا. فقط خودمون ضربه نخوریم! یا چند نفر رو کله‌پا کنیم که همین وسط راه، کارشون تموم بشه!» یه رقابت ضدّ زن! و البته خوش به حال کسایی که اون بالا ایستادند و خودشون رو وارد این رقابت پر از ضرر نکردند!

یادتونه گفتیم تنوع‌طلبی خوبه، اما تو روابط زن و مردی، باعث از بین رفتن خانواده می‌شه؟! رقابت هم خوبه و باعث پیش‌رفت می‌شه؛ اما تو این قصه، باید شکلش رو تغییر بدیم. رقابت «با کی» داریم و «برای کی». **رقابت رو درونی کنید نه بیرونی!** یعنی «با خودتون» و گذشته‌ی خودتون رقابت کنید! نه با دیگران! چرا به هم جنس خودتون ضربه بزنید؟! تلاش کنید نسبت به گذشته‌ی خودتون، خوش‌گل‌تر، خوش‌زبون‌تر، خوش‌قلب‌تر، خوش‌فهم‌تر بشید؛ ولی «برای کی»؟! **برای کسی که خواهان شماست!** نه هر کسی که ممکنه رد بشه و توجهی نکنه! مردا و پسرای تو خیابون، چه تأثیری تو زنده‌گی شما دارند که بخواند از زیبایی شما لذت ببرند؟! به قول شاعر «گوهر خود را مزن بر سنگ هر ناقابلی / صبر کن پیدا شود گوهر شناس قابلی!».

۱. اصل شعر از صائب تبریزی؛ ولی این بیت با تغییر شعر صائب گفته شده و شرح (و نه مکار) کیه.

زیباییِ یه چیز سلیقه‌ایه. تو هر دوره یا تو هر کشور، ممکنه تعریف زیبایی فرق کنه.<sup>۱</sup> یه زمانی زن‌های چاق، زیبا و خواستنی می‌شدن، یه وقتی زن‌های لاغر. یه بار لب‌های بزرگ جذاب به نظر می‌رسه، یه بار لب‌های نازک. یه بار سفیدی تو بورسه؛ یه بار سبزه‌ها با نمک به حساب می‌آند. اما تو هر دوره ممکنه کسانی باشند که ظاهرشون از سلیقه‌ی معروف، فاصله داشته باشه. رقابت عمومی، باعث می‌شه اونا کم‌تر مورد توجه قرار بگیرند و دچار افسرده‌گی بشند. چرا باید باعث این اتفاق بشیم؟! مگه رقابت نمی‌تونه انسانی باشه؟! آگه هر کسی «با خودش» و «برای خواهانش» رقابت کنه، چیزی در معرض عموم قرار نمی‌گیره. بنابراین همه می‌تونند از عشق و ازدواج بهره ببرند. اما تو رقابت بیرونی، هم عده‌ای از زن‌ها بی‌نصیب می‌مونند و هم مردها، مدام زن‌شون رو با بقیه مقایسه می‌کنند و از زنده‌گی شون دل‌زده می‌شند.

---

۱. یه مرتب داستان نویسی (مرد) داشتم، مح گفت: «با یه ایته‌تاییه رفتم شنا. دیدم دور و بر سینه‌ش، یه علامه حلقه فرو کرده!» گفتم: «اینا چی؟!» گفت: «برای زیبایی!!» یا قبلیه‌ک «گردان درازها» تو میانمار و تایلند که هر چند سال، یه حلقه به دور گردن شون اضافه می‌کنند و به مرور، گردن شون درازتر می‌شه اونا این کار رو باعث زیبایی می‌دونند!!

## □ سټیم-۴: محدودیت تو عصر علم و فن آوری؟!!

«اصلاً تو عصر ارتباطات و جریان آزاد اطلاعات، محدودیت یعنی چی؟! همون طور که همه چیز راحت منتشر می‌شه، باید همه جور کاری آزاد باشه. مردم نیاز به قیّم ندارند و خودشون خوب و بد رو تشخیص می‌دند. ما با هر سانسوری مخالفیم؛ اگه چیزی بد باشه، مردم خودشون اون رو پس خواهند زد» و جمله‌های دیگه‌ای از این دست...

در مورد این حرفا، چند تا چیز به کلّه‌ی من می‌رسه:

### □ آزادی عقیده، آزادی بیان

بین آزادی «عقیده» و آزادی «بیان» فرق هست. تو همه جای دنیا و همیشه‌ی تاریخ، آزادی عقیده‌ی مطلق داشتیم و داریم. اگه کسی بخواد هم، نمی‌تونه مانع فکر آدم‌ا بشه. یعنی می‌شه ذهن آدم‌ا رو بست، ولی ذهن آدم‌ا رو نه! اما بعید می‌دونم جایی تو دنیا باشه که آزادی بیان «مطلق» وجود داشته باشه. اگه نهاده، مؤسسه، شرکت یا حکومتی باشه که بذاره اعضای اون‌جا یا مردم‌ش، هر چیزی که دل‌شون می‌خواد رو بگند و منتشر کنند، حکومت یا مؤسسه‌ی ساده‌لوحیه! اولین



وظیفه‌ی هر نهادی، حفظ ساختار اون نهاده. خیلی طبیعی و بدیهیه که آگه علی‌ه ساختار اون نهاد، هر جور نقل و حرفی منتشر بشه، احساس خطر می‌کنه و جلوی انتشار رو می‌گیره<sup>۱</sup>.

اما به خاطر فشار اجتماع، سیستم‌ها مجبور می‌شند اجازه بدنند یه حدی از آزادی، وجود داشته باشه. پس همه جای دنیا، آزادی بیان «مقیّد» و محدودشده داریم، نه مطلق. یعنی آدم‌ها حرف‌شون رو می‌تونند «در چارچوب اعتقادات و احترامات و قوانین» بیان کنند؛ نه این‌که هر چیزی رو، هر طور که خواستند منتشر کنند. به تعبیر دیگه، تو دنیا بیان آزاد داریم، ولی آزادی بیان نه! اولی یعنی خصوصیات «بیان» رو داره و چارچوب‌هایی رو رعایت کرده، پس اجازه داره اون رو ارائه کنه. دومی یعنی هر چیزی رو بگه! که معمولاً جلوی این می‌ایستند.

این در مورد مؤسسات و سیستم‌ها بود؛ در مورد اشخاص، من از این هم بالاتر می‌رم! به نظر من، هیچ آدمی تو کره‌ی زمین، حتی به آزادی بیان مقیّد هم، اعتقاد نداره! آگه کسی هست که فکر می‌کنه این‌طور نیست، بیاد تا من آزادانه در موردش بیان کنم! ببینم خوشش می‌آد یا نه! بی‌احترامی نمی‌کنم، دروغ هم نمی‌گم. با رعایت ادب، ولی با زبان سوزان، کل وجودش رو می‌شورم پهن می‌کنم رو بند. ببینم چه عکس‌العملی نشون می‌ده<sup>۲</sup>!

آدم‌ها دوست ندارند دیگران در مورد خودشون آزادی بیان داشته باشند. آزادی، ابزاریه که ما تمایل داریم در مورد بقیه به کار ببریم. یکی از شعارهای مشترک مخالفین حکومت‌ها آزادیه. چرا؟ چون ابزار خوبیه که با استفاده از اون بتونیم، مخالفت خودمون رو ابراز کنیم و بقیه رو تحریک کنیم به ما بپیوندند. اما وقتی

۱. حق تو خونواره، شما اجازه ندارید هر حرفی بزنید. حق مدیر یه ساختمان ۳ طبقه، نم‌خزازه شما با آزدادی (!) اون ساختمان رو به هم بریزید؛ چه برس به جاهای بزرگ‌تر.

۲. من از سایت «بی‌پس‌سج» تا «رجانیوز» کامنت گذاشتم؛ ولی نظرم رو منتشر نکردند. حق یه سایت پیدا نکردم که علیه‌ش حرف بزنم و منتشر کنه.

حکومت تغییر کرد، آیا اجازه می‌دیم رقبا، با همین آزادی بیان، بیان ما رو براندازی کنند؟! معلومه که نه!

آزادی بیان، یکی از ابزارهای خلع سلاح کسبه که باش مخالف هستیم.<sup>۱</sup> مثلاً جمهوری اسلامی، سال‌ها پیش نهاد داده کل مردم سرزمین فلسطین (عرب، مسلمون، مسیحی، یهودی) جمع بشند، یه رفراندوم برگزار کنند تا مشخص بشه این سرزمین، تحت چه عنوانی باشه و کی، روش حکومت کنه. خب، این یه ابزار هوش‌مندانه‌س که جمهوری اسلامی، برای ضربه زدن به صهیونیست‌ها، تو مجامع بین‌المللی ازش استفاده می‌کنه؛ اما اسرائیلی‌ها ساده‌لوح نیستند که به رفراندوم تن بدنند! چون می‌دونند رفراندوم و دموکراسی، یعنی نابودی خودشون!

## مجازات‌های اجتماع

اگه دقت کرده باشید، مجازات‌ها معمولاً به خطاهای اجتماعی مربوط می‌شند، نه شخصی. تو قوانین کشورهای دیگه که مشخصه؛ اما تو کشورهایی که قانون‌شون بر اساس دینه، ماجرا همین‌طوره. مثلاً تو اسلام، با کسی که تو خون‌هی خودش روزه‌خواری می‌کنه، کاری ندارند یا نماز نخوندن، به خودی خود مجازات نداره! فقط گناه‌هایی که یا به اجتماع ضربه می‌زنه و یا در ملأ عام و جلوی دید همه انجام شده باشه، مجازات داره. می‌گند «پنهانی شراب خوردی؟ اون دنیا پوستت کنده‌س؛ ولی این دنیا مجازات نداره.» مگه این‌که اثبات بشه و...

۱. تو نویسنه، هشتک #داستان\_ترسناک\_و\_کلمه\_ای\_راه\_افتاده\_بود. هر کس چیزی من‌نوشت. من‌نوشتم:

خب آزادی بیانِ کامل و مطلق که هیچ جا نبود! آزادی رفتارِ اجتماعی هم مطلق نیست. اتفاقاً کشورها، قوانین سفت و سختی برای تنظیم رفتارِ آدم‌ها قرار داده‌اند و هیچ جای دنیا نمی‌دارند هر کاری دل‌مون می‌خواد بکنیم.

## حساسیت‌ورزای تودنیا

گفتم کشورها، آزادی بیان «مقید» و آزادی رفتار «مقید» دارند؛ ولی هیچ جا، آزادی مطلق وجود نداره. پس فرق کشورها چیه؟! ما که می‌دونیم قوانین‌شون با هم فرق داره. مثلاً قانون کشور اسلامی کجا، قانون کشور باختری کجا؟! این جا هم از کلمه‌ی جادویی «حساسیت» استفاده می‌کنم! خخخخ! هر جا کم می‌آرم، این کلمه به دادم می‌رسه! ففففف! ماجرا تو اندازه‌ی حساسیت کشوراس. کشورها طبق حساسیت‌هایی که رو موضوعات مختلف دارند، قانون‌شون رو تنظیم می‌کنند. حد و اندازه‌ی آزادی فرق می‌کنه؛ ممکنه یه جا، یه قانون، محدودده‌ی بازتری داشته باشه و جای دیگه، همون مورد، سخت‌گیرانه‌تر اجرا بشه. ولی هیچ جا نیست که مردم آزادِ آزاد باشند، چنین چیزی اصلاً با عقل جور در نمی‌آد. ما کشورهای دیگه رو با خودمون مقایسه می‌کنیم، فکر می‌کنیم حساسیت‌های اونا با حساسیت‌های ما یکیه؛ بعد می‌گیم اونا جا آزادی هست. مثلاً یکی می‌گفت: «فلان کشور تو باختر، عکس حضرت مسیح رو آتیش می‌زنند، هیش کی هم کارشون نداره.» خب که چی؟! مگه برای حاکمیت‌شون مهمه این کار؟! وقتی کشوری به یه چیز حساس نباشه، قانون سفت و سختی هم براش نمی‌ذاره. اونا جا اگه جرئت داری، پرچم هم جنس‌بازها رو آتیش بزن تا معنی آزادی رو با رسم شکل، بهت نشون بدنند!!

۱. ۱۵ سال زندان برای آتیش زدن پرچم هم جنس‌گراها:

تو خیلی از کشورها مبارزه با پول‌شویی، مهمه و به این کار خیلی حساسیت دارند. آیا تو چنین مسئله‌ای، مردم رو آزاد می‌دارند که هر کی، هر کاری خواست بکنه؟! نخیر! اگه پول‌شویی اثبات بشه، آویزون شون می‌کنند! تو خیلی از کشورها حتی اجازه نداری، پول نقد زیاد<sup>۱</sup> هم‌راه داشته باشی.<sup>۲</sup> می‌گند: «این پولاً برای چیه؟ می‌خواستی چه کار غیرقانونی باش انجام بدی؟!» حتی برای انتقال پول از طریق سیستم بانکی، باید مشخص کنی به چه دلیل داری این کار رو انجام می‌دی. یا در مورد مالیات، خیلی جاها مالیات ۱۵ تا ۴۰ درصدی (و حتی بالاتر) از درآمد شخص، یه چیز عادیه. یعنی طرف، نزدیک نصف درآمدش رو باید بده بره برای مالیات! اگه کسی فرار مالیاتی داشته باشه، با جریمه‌های سنگین و کمرخَم‌گن مواجه می‌شه!<sup>۳</sup>

در مورد هر دو مسئله‌ی بالا، ایران، تو دهه‌های گذشته، بهشت سرمایه‌دارها بوده! یعنی از آزادی خیلی اون‌ورتر! یک بلبشوکده‌ی واقعی! به هر کی، هر چه قدر دلت می‌خواست، می‌تونستی پول واریز کنی.<sup>۴</sup> پول نقد چیه؟! ملت با طلا و سکه و دلارهایی که تو دست‌شون بوده، حتی می‌تونستند آدم قاچاق کنند و کسی نفهمه! ۲۰۰ تا خونه می‌خریدی و عملاً احتکار مسکن می‌کردی تا وقتی قیمت‌ش کشید بالا، بفروشی. ولی یه نفر زنگ نمی‌زد بگه «اولاً پول از کجا آوردی که این همه خونه خریدی؛ ثانیاً باید مالیات‌ش رو بدی.» تازه ۳-۴ ساله که مالیات بر درآمد و مالیات بر ارزش افزوده، یه دزّه داره جدی می‌شه. مالیات بر عایدی سرمایه هم با این که از

۱. مثلاً ۱۰ هزار دلار.

۲. به «استرام‌چون» سربرین سابق استقلال گفتند: «نقل و انتقال پول به دلیل تحریم‌ها سخت. اما من تو نیم نقره‌ی بهت بدیم.» گفت: «چی دارید می‌گیرید؟! من با این همه پول برم ایته‌ی من رو می‌گیرند!»

۳. با هیچ‌کس هم شوخ‌نارند. فوتبالیست‌ها و سلبریتی‌ها شون معاف از مالیات که نیستند، هیچ؛ آله فرار مالیات‌کنند. ده‌ها میلیون دلار جریمه می‌شدند.

۴. می‌پرسیدند: «پس چرا حساب‌های مردم رو بررسی نمی‌کنید ببینید چی به چی؟!» می‌گفتند: «ما تو زنده‌گی خصوص مردم سرک نمی‌کشیم!!»

یکی دو سال بعد از انقلاب، حرفش مطرح شد؛ ولی بارها با عناوین مختلف، جلوی تصویبش گرفته شد تا این که امسال (۱۴۰۲) قراره تصویب و اجرا بشه! موضوع کتاب نیست؛ وگرنه خیلی چیزا می‌شد درباره‌ی این ماجراها گفت.

خب با این توضیحات، آیا ما می‌تونیم بگیم کشورهایی که دهه‌هاست قانون ضد پول‌شویی و مبارزه با فرار مالیاتی داشتند، فضای اختناق درست کردند و ایران که این چیزا توش خیلی کم‌رنگ بوده، کشور آزادی بوده؟! نه، اصلاً بحث این چیزا نیست. موضوع اینه که ما با قانون‌های کشورا می‌تونیم بفهمیم چه کشوری، چه چیزی براش مهمه.

در ضمن، فراموش نکنیم بالاترین حساسیت تو کشورها، خود سیستمه! هیچ جای دنیا اصل حکومت و اصل سیستم رو نمی‌شه زیر سؤال برد. شاید مسئولینش رو بشه؛ ولی اصل حاکمیت رو نه<sup>۱</sup>. این که بعضی جاها می‌بینیم یکی می‌آد علیه سیستم کشورش حرف می‌زنه و ظاهراً کاریش ندارند، به‌خاطر اینه که اون رو اصلاً آدم حساب نکردند! یعنی این هوش‌مندی تو بعضی کشورها وجود داره که فقط جلوی کسانی بایستند که رسانه‌ی مؤثر دارند یا فعالیت‌شون خیلی جدی و اثرگذاره. غیر از این، اگه کسی چیزی بپروونه، کاری باش ندارند. یا بعضی وقت‌ها کسانی هستند که فعالیت جدی ضد حکومتی دارند؛ ولی سیستم صلاح نمی‌بینه مستقیماً وارد عمل بشه. به دلایل مختلف، انعطاف به خرج می‌دند یا با روش‌های دیگه کاری می‌کنند از چشم مردم بیفته و حرفاش بی‌اثر بشه. حتی برای عبور از بحران‌ها، به مخالفین تریبون می‌دند تا جامعه، احساس گشایش کنه و بعد که شرایط عادی شد، به تنظیمات کارخانه برمی‌گردند!

۱. موقع تاج‌گذاری چارلز سیتم، پادشاه جدید انگلستان، به سرک تجمع کردند و بدون آشوب و زد و خورد، فقط اعلام می‌کردند دوره‌ی حکومت پادشاهی تموم شده و ما چنین سیستمی رو نمی‌خواهیم. پلیس انگلیس، لیدرهاشون رو دستگیر کرد و برآ!

مسئله‌ی دیگه پیچ ولوم رسانه‌ها س که بلدند کجا فتیله رو پایین بکشند و کجا بالا! مثلاً این روزای آخری که دارم کتاب رو بازنویسی نهایی می‌کنم، تو فرانسه رسماً جنگ داخلی راه افتاده. وزیر کشور فرانسه گزارش داد: «۲۴ هزار آتیش سوزی عمومی بوده؛ ۱۲ هزار ماشین و ۲۵۰۰ تا خونه رو آتیش زدند!» واقعاً حجم بالای از خرابی رو نشون می‌ده؛ ولی تو رسانه‌های دنیا، گزارش‌ها و برنامه‌ها با این حجم از تخریب، اصلاً تناسب نداره. یعنی به صورت گذری، چیزایی می‌گند و رد می‌شند؛ «جریان‌سازی» نمی‌کنند. اما همین رسانه‌ها در مورد کشورایی که مخالف‌شون باشند، کاملاً رفتار دیگه‌ای نشون می‌دنند. این شیوه‌ی مدرن آزادی بیانه. یعنی جایی که به ضررشون باشه، چیزایی می‌گند که مخاطب نپرسه چرا نمی‌گید؛ ولی موج‌سواری نمی‌کنند تا بدتر نشه. اما جایی که به نفع‌شونه؛ کاملاً کار رو دست می‌گیرند و مدام تو آتیش می‌دمند تا بیش‌تر گر بگیره.

نکته‌ی بعد این که تو همه جای دنیا یه سری مسئله رو جلو می‌ندازند تا بتوندن ذهن‌ها رو ببرند سمت بحث‌های سطحی و این‌طوری از چیزهای اصلی‌شون محافظت کنند. نقدِ یه سری چیزها آزاد می‌شه تا وقتی مردم، اونا رو ببینند، تصور کنند آزادی وجود داره. مثلاً یکی از مسئولای دانش‌گاه بهم گفت: «شما به جای این که درباره‌ی فلان موضوع بنویسی، می‌تونستی مثلاً از کیفیت غذای دانش‌گاه انتقاد کنی، براش کاریکاتور بکشی، شعر طنز بنویسی و... این‌جوری کسی هم کاریت نداشت!»

## جواب چندچرا!

چرای اول: «چرا مجبورم ان‌قدر تأکید کنم همه‌ی کشورها، محدودیت و قانون دارند؟!» چون بعضی از مخاطبین، تصورات عجیبی نسبت به این موضوع دارند.

اگه ماشین‌ها پشت چراغ قرمز می‌ایستند یا اگه پشت سر هم حرکت می‌کنند؛ اگه آدما تو صف، نوبت رو رعایت می‌کنند؛ اگه چند روز بست‌هی پستی، پشت درِ همسایه می‌مونه، ولی کسی بهش دست نمی‌زنه؛ اگه ... و اگه ... به‌خاطر اینه که برای کوچک‌ترین چیزها قانون بوده و هست. ان‌قدر قانون بوده و با مجازات‌های سنگین، اجرایی‌ش کردند که به مرور به فرهنگ تبدیل شده.

فیلمی از باختر منتشر می‌شه که در اون مَرده خم می‌شه، مدفوع سگ‌ش رو از زمین جمع می‌کنه. کاربرا با جیغ و دست و هورا، آفرین و به‌به بارون‌ش می‌کنند و به عنوان یه شخص با فرهنگ، وی را می‌ستاینند! در حالی که اگه این کار رو نکنه، جریمه می‌شه! مَث ایران نیس که سگ‌داری، بی‌قانون و آزاد(!) باشه. خیلی از کشورها محدودیت‌های صریحی در مورد نگه‌داری حیوونا دارند. اولاً که خودِ سگ داشتن، مالیات داره! بعد اگه از نژادِ خطرناک باشه، بدون قَلاده و افسار، حق نداره سگ‌ش رو هر جا با خودش ببره. جایی که بچه‌ها رفت و آمد دارند، اجازه‌ی ورود سگ نمی‌دند. اگه تو محلی (مثلاً فروش‌گاه) مانع ورود سگ بشند، طرف حق اعتراض نداره؛ همین‌ه که هست! تو آپارتمان، اگه صاحب‌خونه اجازه نده، مستأجر نمی‌تونه سگ ببره تو! اگه سگه دائم سر و صدا کنه، بی‌تعارف سگ و صاحب‌ش رو از ساختمون بیرون می‌کنند. اینا محدودیته دیگه! سؤال کننده می‌گفت تو عصر جدید، محدودیت نداریم! پس اینا چیه؟!

تو خیلی از کشورها خبر از عفو عمومی و ریش‌سفیدی و «دیگه قول می‌دم تکرار نشه» ... نیست. پلیس و دادگاه با کسی شوخی ندارند. تا حالا چندین ویدئو دیدم از این‌که مأمورین پلیس آمریکا فقط با احساس این‌که متهم، قصد داره از جیب‌ش سلاح دربیاره، طرف رو آب‌کش کردند!! شوخی ندارند تو این چیزا! حتی یه فیلم سینمایی در همین مورد ساخته شده:<sup>۱</sup> «پلیس به یه ماشین ایست داد. راننده یه

۱. گزریک (دیوم). مشافنه اسم‌ش یادم نیست.

پسر جوون سیاه پوست بود. بهش گفتند مدارک رو نشون بده. همین که پسر دست کرد تو کیف تا مدارک دربیاره، اونا فکر کردند می‌خواد اسلحه برداره، تیربارونش کردند!!»

یه زمانی، مرورگر IE یا اینترنت اکسپلورر، پرکاربردترین مرورگر دنیا بود. چون اکثر مردم از ویندوز استفاده می‌کردند و یکی از نرم افزارهای پیش فرض ویندوز، IE بود. حدود ۱۰ سال پیش، اتحادیه‌ی اروپا، مایکروسافت رو ۷۰۰ میلیون دلار جریمه کرد. چرا؟! چون می‌گفت «مایکروسافت داره انحصار درست می‌کنه. باید تو ویندوز، مرورگر شرکت‌های دیگه رو هم به کاربرا معرفی کنه.» من اون موقع برام عجیب بود. می‌گفتم «آخه به شما چه ربطی داره؟! سیستم عامل طراحی کرده، دلش خواسته کنارش مرورگر خودش رو هم بذاره.» جالب اینه که اخیراً اروپا همین کار رو با گوگل و با جریمه‌ی ۴ میلیارد دلاری تکرار کرد! با این توضیح که «گوگل از اندروید استفاده‌ی انحصاری می‌کنه و نمی‌ذاره سیستم عامل‌های دیگه رشد کنند!» ماجرا اینه! هر کی بتونه با اعمال قانون، تو هر جا بخواد دست می‌بره و از حرف دیگران هم نمی‌ترسه. حتی هند و کره هم سابقه‌ی جریمه‌ی گوگل رو دارن!

اونایی که تو همه چیز، نسخه‌ی رهاسازی می‌پیچند، چرا به فیفا نمی‌گند این همه قانون و محدودیت، برای یه بازی فوتبال نذاره؟! «بازی‌کن‌ها رو ول کنند، تا خودشون به بلوغ برسند و بفهمند نباید تکل خشن بزنند!! داور رو از فوتبال حذف کنید، فوتبالیست‌ها نیاز به قیّم ندارند!! کمیته انضباطی‌ها رو تخته کنید، بالادستی‌ها حق ندارند تو سرگرمی مردم دخالت کنند!!» آیا این حرف‌ها شوخی به نظر نمی‌آد؟! ماجرا ان قدر جدّیه که اگه کسی حرکت غیرورزشی کنه و داور نبینه،

۱. هر آمریکا، به طور میانگین، حداقل ۱ سلاح گرم داره. طبق آمار رسانه‌های خورشون، سال ۲۰۰۵ تا ۳۵ هزار نفر تو آمریکا، بر اثر سلاح گرم کشته می‌شدن. برای همین، پلیس با هر کس که روبرو می‌شه، احتمال می‌ده ممکنه دست به اسلحه بیره.



بعداً حتماً جریمه‌ش می‌کنند. آگه مربی فوتبال تو زمین سیگار بکشه، رسانه‌ها چپ چپ نگاه‌ش می‌کنند. آگه حرف بدی بزنی، غیر از جریمه، مجبور می‌شه از بیننده‌ها خصوصاً بچه‌ها عذرخواهی کنه. تو یه بازی فوتبال، نمی‌شه همه چیز رو رها کرد به امید خدا؛ چه‌طور تو تمام زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی، این انتظار رو دارند؟!

آیا رسانه‌ها همه چیز رو نشون می‌دنند؟! تو همین فوتبال، چند ساله، آگه جیمی جامپ وارد زمین بشه، کارگردان پخش زنده، هیچ تصویری ازش نشون نمی‌ده. برای این‌که این آدم معروف نشند و مشوقی نباشه برای بقیه که اونا هم به این کار دست بزندن. آگه تو فوتبال، بازی کنی وضعش وخیم بشه، مثلاً ایست قلبی کنه یا از هوش بره، بازی‌کن‌های دیگه، دورش رو می‌گیرند تا بیننده‌ها این تصاویر ناراحت‌کننده رو نبینند. هر فیلمی، هر جایی اجازه‌ی اکران نداره و براش رده‌بندی سنی دارند و... مگه اینستاگرام جایی نیست برای اشتراک و انتشار؟! مگه به راحتی، جلوی انتشار بعضی چیزا رو نمی‌گیره؟! پستی که خوشش نیاد رو حذف می‌کنه؛ صفحه‌ای رو که دوس نداشته باشه، محدود می‌کنه و از زیر سؤال رفتن آزادی بیان هم هیچ ترسی نداره! چند بار تا حالا شبکه‌های تلویزیونی ایران و بعضی کشورهای دیگه رو از روی ماهواره‌های مختلف، حذف کردند. اینا محدودیت‌گذاری نیس؟!

آیا همه جای دنیا دموکراسی کامل برقراره؟! آره دموکراسی زوری داریم! کشورهایایی داریم که آگه مردم اون کشور تو انتخابات شرکت نکنند، جریمه و مجازات می‌شنند و یا محدودیت‌هایی براشون اجرا می‌شه! اصلاً کشورهایایی داریم که تو این دوره زمنه، هم‌چنان سیستم سلطنتی و پادشاهی دارند؛ مث انگلیس، نروژ، سوئد، دانمارک، عربستان، قطر و... تو بعضی کشورها هر کسی نمی‌تونه نامزد انتخابات بشه. باید از تو دل حزب بیاد بیرون و رسانه‌ها و سرمایه‌دارها حمایت‌ش

کنند. به غیر از این باشه، شرایطِ برابرِ تبلیغاتی بهش نمی‌دند. مثلاً تو آمریکا دیدید همه‌ی مناظره‌ها و جدال‌ها بین دو نامزدِ دو حزب جمهوری خواه و دموکراته. نامزدهای دیگه، اصلاً اسم‌شون هم مطرح نمی‌شه و هیچ رسانه‌ای به‌شون تریبون نمی‌ده و به همین دلیل، معمولاً آرای خیلی کمی جذب می‌کنند. تو بعضی کشورها رئیس‌جمهور، مستقیماً به دست مردم انتخاب نمی‌شه؛ مثلاً چین و...

همون‌طور که گفتم آزادی، ابزار خلع سلاحه. وقتی من اینستاگرام و یوتیوب و فیس‌بوک و... داشته باشم، طرف‌دار آزادی هستم و می‌گم همه جای دنیا باید از این اپلیکاسیون<sup>۱</sup>ها استفاده کنند. اما اگه تیک‌تاک بیاد تو کشورم، به راحتی مدیرعاملِ تیک‌تاک رو محاکمه می‌کنم: «شما نرم‌افزار چینی هستی؛ ولی به اطلاعات آمریکایی‌ها دسترسی داری، باید بیایی جواب بدی که چه می‌کنی با این اطلاعات؟!» آمریکا سال‌ها به چندین کشور حمله‌ی نظامی کرد، عربستان سال‌ها یمن رو بمبارون کرد، عراق به ایران و کویت حمله کرد، اسرائیل سال‌ها فلسطین رو می‌زنه؛ اما آیا فوتبال و والیبال و ورزش آمریکا و عربستان و عراق و اسرائیل و... از مسابقات بین‌المللی حذف شدند؟! نه! پس چه‌طور فوتبال و بقیه‌ی ورزش‌های روسیه از تمام مسابقات حذف شدند؟! یک بام و چند هوا؟!...

همین الان که این چیزا رو می‌نویسم، گوگل بعضی از سیستم‌هاش رو برای ایرانی‌ها تحریم کرده! سال‌ها تحت تحریم‌های اقتصادی و مالی و حتی دارویی قدرت‌های بزرگ بودیم. برای فروش نفت و جابه‌جا کردن یه پول ساده، چند بار باید لقمه رو دور دهن‌مون می‌چرخوندیم. اصلاً آزادی چه‌طور با تحریم جور درمی‌آد؟! مگه این‌طور نیس که هر کسی آزاده حرفش رو تو دنیا بزنه، حتی اگه جزو اقلیت باشه؟

۱. روس دارم «ایشن» رو «اسیون» تلفظ کنم. بازه می‌شما



روسی رو تو مراکز آموزشی ممنوع کرده. یعنی دخترا حق ندارند تو مدرسه حجاب داشته باشند! مثلاً مادرِ یه کودک آگه بره تو مدرسه، باید روسری ش رو دربیاره!<sup>۱</sup> می‌تونستم جملات بالا رو با مثال‌های جزئی بگم که کامل بفهمید وقتی می‌گم قانون و محدوده‌ی پوشش، یعنی چی؛ ولی گذر می‌کنم. شما هم از این «موج» گذر کنید! دوستای من! حدود ۱۰۰ تا ۱۲۰ ساله که دنیا این مدلی شده! فکر نکنید آدما از اول، همین‌طوری لخت و پتی بودند! خوش‌بختانه فیلم‌های خیلی قدیمی در دسترس هست. فیلمای بالای ۱۰۰ سال پیش رو ببینید. مردم کاملاً پوشیده بودند. اکثر زن‌ها دامن‌های بلند داشتند که تا نوک پاشون می‌رسید! پوشش بالاتنه از نیمه‌ی گردن تا مچ دست می‌رسید. رو سرشون هم کلاه داشتند! حتی تو فیلما، زن‌های با روسری، اصلاً کم نیستند!. البته همین الآن بعضی خانم‌ها وقتی می‌رند کلیسا، روسری سر می‌کنند؛ ولی اون زمونا، موقع گذر از خیابون هم روسری داشتند. واقعاً من تو فیلم‌ها دیدم. شما آگه ندیدید، فکر نکنید دارم خالی می‌بندم!! اونایی که می‌گند «چرا تو دنیا ظلم زیاده؛ ولی خدا ساکت؟!» تصورشون از عالم طبیعت، تصور اشعه‌ایه! فکر می‌کنند کسی آگه دست از پا خطا کنه، بلافاصله از آسمون یه اشعه می‌آد و این آدم رو جزغاله می‌کنه! این خبرا نیست! ما چند هزارساله داریم رو زمین زندگی می‌کنیم. هی موج رو موج اومده! خوب و بد نمی‌کنم. نمی‌گم همه‌ی موج‌ها بد بود یا خوب بود. مثلاً مسلمونا ۸۰۰ سال تو اسپانیا حکومت داشتند؛ ولی اون‌ها هم اشتباهاتی کردند و موج‌شون تموم شد. ۸۰۰ سال خیلی زیاده! این که کلاً ۱۲۰ ساله این‌طوری شده! برهنه‌گی مدرن هم یه موجه که یه روزی متولد شده،

۱. ویدئویی هست که ارجاع شده مربوط به فرانسه. دخترا حجاب کامل و روسری‌های بلندی دارن؛ ولی موقع رسیدن به در ورودی، مجبورن روسری‌شون رو دربیارن تا بتونن وارد بشن!

یه روزی به اوج رسیده و یه روزی هم از بین می‌ره<sup>۱</sup>. این که به جای «کشف حجاب» می‌گم «اختراع بی‌حجابی» شوخیه؛ ولی طعنه می‌زنم به همین ماجرا. یعنی آگه نسبت به صد سال پیش نگاه کنیم، بی‌حجابی، اختراع شدنیه؛ قبلاً نبوده! دوره‌ها و موج‌ها می‌آند و می‌رند؛ اما نه اشعه‌ای و لحظه‌ای! خدا ساکت نیس، خدا صبرش زیاده!

چرا تو دنیا برای رانندگی، محدودیت می‌ذارند و اصلاً با کسی شوخی ندارند؟! ولی به قول خودشون تو تخت‌خواب مردم دخالت نمی‌کنند! مثلاً آگه زنی به شوهرش خیانت کنه، ازش حمایت می‌کنند و می‌گند اختیار خودش رو داشته! می‌دونند رانندگی بد باعث ضرر به جامعه می‌شه؛ اما چرا فکر می‌کنند روابط باز و پوشش باز و... ضرر اجتماعی نداره و اینا چیزای شخصیه؟! چون تو چند سده‌ی اخیر، آدما تصمیم گرفتند خودشون همه چیز رو تجربه کنند. نه این که چون کلیسا می‌گه یه چیز بده، پس بده. نگران نباشید! اینم تجربه<sup>۲</sup> می‌کنند و چیزی که ما تو خشت خام می‌دیدیم رو اونا بعداً تو آینه بهش می‌رسند!

البته من بعید می‌دونم صاحبان رسانه و جریان سازها، ندونند دارند چه می‌کنند! مث فروشنده‌های مواد مخدر که دنیا رو آتیش می‌زنند؛ ولی خودشون از چیزی که می‌فروشند، مصرف نمی‌کنند! همون طور که تو بخش هم‌جنس‌گرایی گفتم، هر جوری نگاه می‌کنم این رو یه پروژه می‌بینم! وگرنه آدم چه‌طور می‌تونه عوامل انقراض

۱. من تاریخ‌داران نیستم؛ ولی احتمالاً برهنه‌گی و پوشیده‌گی، موج‌های رنگارنگی هم داشته‌اند. مثلاً بشر اولیه، برهنه‌تر بوده، به مرور با مریضیت، پوشیده‌تر شد؛ تا این که بعد از دین مسیح و اسلام، پوشش کامل‌تر شد و اخیراً دوباره رفتند سمت برهنه‌گی و...

۲. تجربه‌ها خیلی وقته شروع شده. مثلاً تو کتاب «فرهنگ برهنه‌گی» از کتاب «مارکس و مارکسیم» نمونه آورده که مارکسیست‌ها به خاطر اعتقاد نداشتن به مالکیت خصوصی، گفتند: «روابط جنسی هم باید اشتراکی بشه. یعنی همه چیز عمومی و مالکیتی برای فرد وجود نداره.» چند سال بعد چنان شیر تو شیرگی به وجود اومد که رنگ قابل جمع کردن نبود. یه عالمه بیجی نامشروع که کسی حاضر به مراقبت و نگهداری از اونا نبود، یه عالمه جنین سقط شده، یه عالمه بزه‌کاری و هرج و مرج و...

نسل خودش رو تبلیغ کنه؟! البته هر چی که هست، آینده به ضرر ما نیست! با این روند، اونا نسل شون رو به انقراض می‌ره و چند دهه بعد، مسلمونا از نظر جمعیتی دنیا رو تسخیر می‌کنند! نه این که چون دین اسلام خوبه؛ بل چون مسلمونا ازدواج و تکثیر نسل می‌کنند، ولی اونا رفتند تو فاز هم‌جنس‌بازی و ربات‌بازی و سگ‌بازی

...و

**چرای سَیِّم:** «چرا تو این بخش، زیاد در مورد ایران حرف نزدیم؟ آیا ایران خیلی گُل و بلبل بوده؟!» نه! اصلاً بحث این نیست. دوست‌مون پرسیده هزاره‌ی سَیِّم دیگه جای محدودیت نیست. من کَلِّی مثال زدیم که روشن بشه اتفاقاً در هر زمینه‌ای که دل‌شون بخواد، محدودیت می‌ذارند! و ما اگه آزادی رو باور کنیم، خودمون رو خلع سلاح کردیم! در ضمن در مورد ایران، فصل اول خیلی حرف زدیم و غُرهام رو اون‌جا نوشتم و یادآوری می‌کنم من خودم قربانی‌ام و اذیت شدم.<sup>۲</sup>

البته در مورد بیان آزاد تو ایران، دهه به دهه فضا بهتر شده. یعنی جوریه که الان یه عده از اون طرف، می‌گند چرا بعضیا همه حرفی می‌زنند و کسی کاری باشون نداره! مثلاً شخص اول مملکت سخن‌رانی می‌کنه؛ بعضی روزنامه‌ها، فرداش همون حرف رو زیر سؤال می‌برند و چند روز بعد، (بدون اشاره به گوینده) حتی حرف‌ش رو تمسخر می‌کنند!

من از بیان آزاد دفاع می‌کنم؛ یعنی نه تنها بد نیس که لازمه. اما قبول دارم اجرائش به شکل منطقی، سخته و خیلی وقتا هم خوب اجرا نشده. مثلاً گاهی وقتا به خاطر جلوگیری از نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی، با چیزی برخورد شده که

۱. البته اگه مسلمون رو حرف‌کس خورشون بمونند و سبک زندگی اونا رو کپچ نکنند!

۲. بعدها مدیر امور فرهنگی ایقان آباد سُطُوح بهم گفت: «دانش‌گاه ایقان آباد علی، نمرح خواست به عنوان دانش‌جو قبول کنه. من با رئیس دانش‌کده تون حرف زدم و از تو دفاع کردم و راضی شدند.» مگه من چه کردم که برای ادامه‌ی تحصیل، نیاز به واسط باشم؟! البته من خورم هیچ اقدامی برای خورم نمی‌کنم و خودم بخود کارها ردیف می‌شند!!

آدم هر جور فکر می‌کنه می‌بینه واقعاً مشکلی نداشته. یا چیزی که من خودم همیشه باش درگیرم، اینه که تو سایت‌های خبری داخلی، زیر مطالب، نظر می‌ذارم و اکثراً منتشر نمی‌شه! چرا ان قدر سخت؟! مگه چی می‌گیم که فکر می‌کنید آسمون رو به زمین می‌دوزه؟! خلاصه، ملاک قضاوت خوب و بدِ یه حرف، عینکِ سلیقه و تعصب نیست.

اشاره کردم مالیات بر عایدی سرمایه، چهل و چندسال حرفش بوده؛ اما هر بار با بهونه‌هایی تصویب نشده! چرا؟! احتمالاً مافیاهایی هستند که منفعت‌شون تو تصویب این قانون نبوده. راه افشای مافیا، همین بیانِ آزاده. پس آزادی بیان آگه باعث رشد بشه، باعث رفع نقص‌ها بشه، باعث رسوا کردن اختلال‌گرها بشه، خیلی هم خوبه و بایدم باشه.

### آزادی = اصیح بشیق

معنی آزادی چیه؟ کسی می‌تونه به من بگه اصلاً آزادی یعنی چی؟ خود کلمه‌ی «آزادی» مبهم و نامفهومه، چون دقیقاً منظور از این کلمه مشخص نیس. تو می‌گی طرف دار آزادی هستی، خب آزادی چی؟ آزادی از چی؟ من مدافع آزادی هستم؛ یعنی اصیح بشیق ... اصیح بشیق! یعنی یه چیز نامفهوم!

می‌خوام یه حرف گنده بزنم: «ما وقتی معنی آزادی رو درک می‌کنیم که اون رو محدود کنیم!» یعنی دقیقاً مشخص کنیم، منظورمون آزاد شدن از چه چیزیه. مثلاً یکی می‌گه آزادی؛ یعنی من راحت بتونم با دوس دخترم برم شمال و تفریح کنم و

۱. مثلاً یلین می‌گفت: «آله این کار باعث خروج سرمایه‌ها از ایران شد چی؟!» خب جنددم که خارج بشما سرمایه ای که تو تولید به کار گرفته شده، نباید بذاریم فرار کنه. سرمایه‌ای که تبدیل به دلار شده و تو یوتیوب خونها چپونده شده، یا باش سکه و خونه و ماشین خریدند و احتکار کردند و تورم و بر چاره‌گن درست می‌کنن، چه اهمیتی داره که برایش دل سوزی کنیم؟!

کسی هم کاری بام نداشته باشه. پس آزادی = آزاد شدن از قید و بند و محدودیت‌ها تو روابط جنسی. یکی دیگه ممکنه بگه آزادی؛ یعنی من بتونم از خودم راحت بشم و ان قدر گرفتار وسوسه‌هام نباشم. این آزادی = آزاد شدن از وسوسه‌ها. به نظر می‌آد این دو تا تعریف از آزادی، ۱۸۰ درجه با هم فرق و اختلاف دارند. من مدافع آزادی هستم، یعنی کدوم یک از این دو تا؟!

کسی که آزادی رو تو برداشتن حجاب می‌دونه؛ از اون طرف، گرفتار چیزای دیگه می‌شه. می‌افته تو حلقه‌ی این که «حالا چاقی شکم رو چه کار کنم؟ نکنه خیلی لاغر باشم و بگند استخونیه! من که موهام کمه، وسط سرم پیداس، مسخره‌م نکنند؟! موهام وزه، هر کاری می‌کنم شونه نمی‌شه! موهام فرِه، باید برم صاف کنم تا خوش‌گل‌تر بشه! موهام صافه، فکر کنم فر کنم، به‌تره! ای وای، غبغب پیدا شده! من که هیکلم مردونه‌س، حالا چه کار کنم?!»

منظورم فقط چیزای اخلاقی یا جنسی نیست. در مورد هر چیز دیگه، طرف باید معلوم کنه منظورش، آزاد شدن نسبت به چه چیزیه وگرنه مشخص نیس چی داره می‌گه. مثلاً یکی که داره برای کارگرای یه کارخونه حرف می‌زنه، اگه بگه من برای شما آزادی می‌آرم؛ اصلاً معلوم نیس چی می‌گه. باید واضح بگه مثلاً می‌خوام از اجبارِ کارفرما آزاد بشید یا از کار پر زحمتِ آزادتون کنم یا از بی‌پولی و فشار اقتصادی آزاد بشید. اگه نگه دقیقاً منظورش چیه، ممکنه حتی آزادی به معنای بی‌کاری و اخراج شدن از اون کار معنی بشه!!

اصلاً حد آزادی تا کجاس؟! اگه زدم زیر گوش کسی که ادعای آزادی داره؛ نباید چیزی بهم بگه؟! اگه به کسی که به آزادی معتقده، توهین کنم؛ مشکلی نیست؟! اگه به کسی اهانت کنم، آیا آزادیِ اون سلب نمی‌شه؟! چه‌طور می‌شه هم من آزادانه توهین کنم، هم شخص مقابل، آزادی‌ش سلب نشه?!



## سه عدد آدم تویه جلد دیوست

نباید سؤال می کردید؛ حالا که کردید دیگه ول تون نمی کنم! تو ادامه‌ی بحث می‌گند «اصلاً لازمه برای آدم متمدن و امروزی، محدودیت گذاشت؟ محدودیت گذاشتن توهین به انسانیت نیست؟» در مثل، جنگ و دعوا نیس: «جناب پروفیسور متمدن امروزی رو ۲۰ ساعت ممنوع‌الدست شویی کن. بعد ببین چه طور خودش رو به آب و آتیش می‌زنه تا یه گنجه‌ی آب پیدا کنه و برای استراحت تو مستراح، چه مجنون بازی درمی‌آره...» روشن شد؟!!

آخه آدمی زاد فقط عقلش نیس که می‌گیم تو عصر اطلاعات و تعقل و اندیشه ورزی، نباید محدودیت گذاشت! آدم حواس ظاهری داره، حواس باطنی داره، قوه‌ی خیال داره، قوه‌ی وهم داره، خشم داره، شهوت داره، نفس اماره داره... تازه اگه هیچ کدوم اینا نبود؛ باز کارآمدی عقل که صد درصد نیس، اونم اشتباه می‌کنه. حالا این عقل ناقص رو با همه‌ی چیزایی که اسم بردم، مخلوط کن. آدمی زاد هم‌چین موجودیه. آدمی که تو موقعیت خشم و عصبانیت قرار گرفته باشه که دیگه عقلش کار نمی‌کنه. یا آدمی که سوار اسب شهوت شده باشه، کلاً از مُخ تعطیل می‌شه. تا اسبه محکم نزدش زمین و ملاحش باد نکنه، عقلش سر جاش نمی‌آد.

بله، اگه آدم فقط عقل داشت (تازه عقل کامل و بی‌نقص) و جنس آدم هیچ چیز قاطی و ناخالصی نداشت، اون وقت می‌شد گفت نیازی به محدودیت و قانون نیس. سؤال می‌گه آدم باید آزاد باشه و به هر چیزی آلوده بشه، چون عقل داره مشکلی براش پیش نمی‌آد. در صورتی که این طوری اصلاً عقل کار نمی‌کنه!

۱. یکس من رو از برت بکش

۲. همون زشتی منظوره

داستان رو جور دیگه می‌گم. هر آدم از ۳ بخش تشکیل شده. هر کدوم از ما ۳ تا آدم هستیم. شنیدید می‌گند فلانی، کودک درونش خیلی فعاله. «کودک» یکی از بخش‌های آدمه. ما یه کودک تو وجودمون داریم، یه «والد» داریم و یه «بالغ».

کار «کودک» چیه؟ همه‌ی نیازهای حسی ما و خواسته‌هایی که از موقع تولد باهامون همراه بوده، مربوط به کودک درون ماست. مثلاً خوردن، نوشیدن، بازی کردن، رفع خسته‌گی، نیاز به ازدواج و هر چیز دیگه‌ای که به عنوان یه آدم، از بچه گی تو پکیج ما قرار داده شده.

«والد» چیه؟ ما یه بخش داریم که مرتباً آداب و قوانین و چیزای آموزشی که تو زنده‌گی یاد گرفتیم رو بهمون گوشزد می‌کنه.<sup>۱</sup> مثلاً می‌ریم مهمونی، احساس خسته گی می‌کنیم، کودک درونمون می‌گه «قشنگ پاهات رو دراز کن و بخواب! من خیلی به خواب نیاز دارم.» ولی والد صداش درمی‌آد که «نه این کار رو نکن. جلوی این همه آدم نباید دراز بیفتی! خلاف ادبه.»

«بالغ» هم همون بخش با پرستیژ ماست؛ موقعی که تو جامعه با مردم روبه‌رو می‌شیم. مثلاً وقتی می‌ریم یه اداره کار داریم، خیلی شیک و عصا قورت داده با کارمندا حرف می‌زنیم، مؤدبانه رفتار می‌کنیم، تو انتخاب جملاتمون دقت می‌کنیم، به جای «تو» از «شما» استفاده می‌کنیم و وارد حریم دیگران نمی‌شیم. در کل، بالغانه و با حفظ ظاهر رفتار می‌کنیم.

سؤالی که طرح شد، فقط به این بخش از وجود ما توجه کرده. این طوری تصور شده که ما فقط همین آدم بالغه هستیم که خیلی متین و موثر رفتار می‌کنیم. در صورتی که این فقط یه بخش از رفتارهای ماس، اونم بیش‌تر برای مردم بیرون؛ وگرنه تو خونه کلاً یه آدم دیگه هستیم. چون تو خونه، کودکمون به بالغمون می‌چربه.

۱. تو فیلم «آتش بس» که نظار و اشتر توش بازی می‌کردند. نیمه‌ی دیم خیلیم در مورد این ۳ بخش توضیح کرده. اونجا اسم بخش والد رو «ننه غرغرو» گذاشته بودن!

بیرون که هستیم، کلی اذیت و آزار رو به خاطر غرغره‌های والد و خدشه‌دار نشدن بالغ مون تحمل کردیم، حالا که اومدیم خونه، یه دفه شل می‌شیم و می‌افتیم. مثلاً طرف تو تابستون رفته بیرون، بدنش از عرق خارش گرفته؛ ولی با حرف‌های «والدش» و به خاطر حفظ ظاهر «بالغش»، دست نبرده بود که خودش رو بخارونه، اما تا می‌آد خونه پاچه‌ش رو می‌کشه بالا و خرچ خرچ خودش رو می‌خارونه.

مسائل جنسی هم یکی از اصلی‌ترین نیازهای کودک درونه. کودک ما بلانسبت، هیچی حالی‌ش نیس! هر چی بیینه فقط می‌خواد. ما این کودک رو داریم و نمی‌تونیم از خودمون جداش کنیم. پس هر چه قدر هم تحصیل کرده و روشن‌فکر باشیم، وقتی کودکمون یه چیزی بیینه و بخواد، به احتمال زیاد اسیرش می‌شیم. چون انقدر جیغ می‌زنه و هوار می‌کشه که سرمون رو می‌بره! آدما تا وقتی بچه هستند، کودک شون بیش‌تر فعاله. هر چه قدر بزرگ‌تر می‌شند، بالغ‌شون ورزیده‌تر و گنده‌تر می‌شه و کودک‌شون کوچیک‌تر؛ ولی این کودک‌ه، هیچ وقت از بین نمی‌ره. اگه ۸۰ سال هم عبادت کرده باشی، وقتی چند ساعت غذا نخوری، گشنت می‌شه! وقتی خسته‌ای و می‌شین یه گوشه، یه نسیم خنک بهت می‌خوره، حال می‌کنی. این کودک‌ته که حال می‌کنه.

خب توی دانش‌مندِ متمدن که بیرون با هزار تا غیرهم‌جنس روبه رو می‌شی، یادت باشه که هر چه قدر آدم حسابی باشی، کودکی داری که چیزایی که می‌بینه رو می‌خواد! اگه حتی اون موقع به خاطر حفظ ظاهر، چیزی بروز ندی؛ ولی شب که اومدی خونه، کودکت یادش می‌آد که «ا دیدی فلانی چه جالب حرف می‌زد، بهمانی چه خوش‌تیپ بود، اون یکی چه قدر کاریزما داشت، بغل دستیش موقع خندیدن لُپ‌هاش چال می‌رفت! و...» مرورِ هر روزه‌ی این‌ها، تو رو سوق می‌ده به سمت این که بری با فلانی و بهمانی رابطه‌ت رو گرم‌تر کنی و ... ضمناً یادت هم

هست که متمدن هستی! خلاصه، اگه آدم فقط بخش «بالغ» داشت؛ نیاز به قانون گذاری نبود!

### آلوده‌گی، راهی برای سلامت جامعه؟!

می‌گند «برای ارتقای سطح فرهنگ جامعه، هر چی هست، بریزید تو دست و پای مردم! اولش ممکنه خراب کاری کنند؛ ولی بعداً فرهنگ مردم می‌ره بالا!» این فکر، دقیقاً همونه که می‌گفت «بذارید مرد و زن درهم بشند تا همه چیز براشون عادی بشه» و تو فصل قبل خیلی کامل پنبه‌ش رو زدیم.

اما این عزیزان، این حرف‌ها رو فقط در مورد روابط زن و مرد نمی‌زنند. کلاً تو هر زمینه‌ای وارد می‌شند، از خودشون «فرضیه‌ی ول‌شده‌گی» رو ول می‌کنند! اگه این‌طوره؛ پس برای حل مشکل اعتیاد، «طرح توزیع رایگان مواد مخدر» راه بندازیم! چند میلیون نفر معتاد می‌شند، اما بعداً می‌فهمند تریاک چه مضراتی داره!

کلاً ایده‌شون همینه! راه دیگه‌ای نیست! در دنیا بسته شده! در ذهن و اندیشه تخته شده! فقط باید از راه تخریب و ترکوندن سوژه وارد بشیم! تنها راه، دل‌زدگیه! تنها چیزی که به ذهن‌شون می‌رسه، پاک کردن صورت مسئله‌س! همون‌طور که می‌گفتند «بزنیید میل جنسی آدم‌ها رو بپکونید، تا به هم کاری نداشته باشند!» انگار نمی‌شه آدم‌ها میل جنسی درست حسابی داشته باشند و مشکلی پیش نیاد!

مثلاً راه بالا رفتن سلیقه‌ی مردم تو فیلم دیدن رو این می‌دونند که آدم‌ها هر فیلم درب و داغونی رو ببینند تا به مرور سطح‌شون بیاد بالا! یعنی هیچ راه دیگه‌ای نیس

---

۱. قبلاً گفته‌ام مذهبی‌ها هم خیلی نسبت به قبل فروغ کردند. این راه حل پیش نهادی، حتی به این هم رسیده! می‌گفت: «چند سال به هیچی نکاری نداشته باشیم، بعدش بروم گوریم به مردم می‌گیم دیدید چه ضررهای براتون داشت؟!» ختم نباشی دلاور! خدا قوت ای نظر پیرداز!

و کسی با افزایش اطلاعات و کتاب خواندن و بزرگ شدن، نمی‌تونه سلیقه‌ش بالا بره. حتماً باید فیلم‌های آبدوغ خیاری ببینه تا رشد کنه! داداش! راه هنرمندانه پیش‌نهاد بده، نه راه دم‌دستی! آقایان! سطح فرهنگ مردم، با دست و دل بازی فرهنگی بالا نمی‌ره؛ برای این کار باید سطح «فکر» مردم رو بالا برد.

متوسل شدن به روش آغشته‌گی و دست انداختن به انجام مکرر کارهای غیرخوب، نتیجه‌ش بی‌تفاوتی و آلوده‌گی و از بین بردن حساسیته؛ نه بالا رفتن فرهنگ آدم‌ها. اتفاقاً این روش برعکس جواب می‌ده! اختلاط نه تنها سیری جنسی درست نمی‌کنه که تازه مردم رو به تکاپوی بیش‌تر می‌ندازه. اونا از نیروی جنسی سیر نمی‌شنند؛ اونا در جست‌وجوی یه لذت‌کننده می‌رند!

حذف کنکور جنسیت، راه حل نیس! بی‌رمق کردن میل جنسی مردم، فقط سؤالاً رو حذف می‌کنه، نه این‌که جواب‌گو باشه. امتحان جنسیت باید روی میز باشه. راه درست، حفظ حساسیته. هنر اینه که حساسیت رو برای مردم نگه داریم و این، هم باعث خودنگاه‌داری اونا از ارتباطات ناسالم می‌شه و هم تو رابطه‌ی سالم، به اونا لذت حداکثری می‌ده. در یک جمله: **راه ارتقای سطح فرهنگ مردم و راه سلامت، از آلوده‌گی نمی‌گذره!**

## پیام‌های بی‌زرگانی

- ✓ به خودآی تا خودآی به تو آید.
- ✓ عشق‌هایی کز پی‌اش اشکی بُوَد / عشق نَبُوَد عاقبت کشکی بود!
- ✓ من طرف‌دار آزادی مردا هستم، به خاطر همین‌ه که از حجاب متنفرم!
- ✓ حجاب زندانه یا خونه؟!
- ✓ آزادی اندیشه، بی‌ریش و پشم هم نمی‌شه!
- ✓ از اعلام قانون تا اعمال قانون، بی‌قانون کد خداست!
- ✓ هرگز نگو هرگز! بگو هیچ وقت!
- ✓ با طنز می‌شه تا خود بیت رهبری رفت؛ با نقد تند، از فرمان‌داری ایقان آباد هم نمی‌تونی رد بشی!
- ✓ چرا فیلم برخورد بد مأمور نیروی انتظامی پخش می‌شه، اما فیلم برخورد بد مأمور راه‌نمایی و راننده‌گی نه؟!
- ✓ مرکز اسناد ضد انقلاب اسلامی و کانون حجاب و عفاف وزارت جهاد کشاورزی، طرحی سه فوریتی را تصویب کردند که بر مبنای آن، از محل بودجه‌ی یک ماه یارانه‌ی تعویقی مردم رنج کشیده‌ی ایران، کتاب «این حجاب مزخرف» به چاپ برسد. گفتنی است نویسنده‌ی این کتاب، فتوای اعدام بی‌حجاب‌ها را صادر کرده است. (منبع: آگاه از تلگرام، موثق از اینستاگرام)
- ✓ نو که اومد به بازار / نفرین رقیب، پشت‌ته!
- ✓ ما از حقوق مردان دفاع می‌کنیم! همان چندرغاز آخر برج را می‌گوییم!
- ✓ ما از حقوق زنان هم دفاع می‌کنیم! (یک سیّم چندرغاز مردان!)
- ✓ اگر دولت برای مردم، مسکن بسازد، تورم‌زا است؛ اما اگر بانک‌ها برای خودشان بسازند، نه!
- ✓ گفت: «توهم توطئه داری!» گفتیم: «تو هم توهم عدم توطئه داری!»

## پیام‌های بی‌زرگانی

- ✓ دیروز راه استخدام، چادر «داشتن» بود، امروز ابرو «کاشتن»!
- ✓ آخرش نفهمیدم آق قویونلواها به‌تر بودند یا قره‌قویونلواها! مسئولین رسیدگی کنند!
- ✓ مگه فقط عیب رو باید پوشوند؟! حجاب پوشش حُسن‌ها س.
- ✓ از اشکالات آزادی بیان، همین که هر کسی بدون مشخص کردن هویت و سواد و معلومات، به فرد مورد احترام میلیون‌ها نفر توهین می‌کنه.
- ✓ «آموزش جنسی» با «آموزش جنسیت» فرق داره. اولی رو نباید به بچه‌ها یاد داد و دومی رو باید!
- ✓ هر کی از آزادی و برابری و دیمقراطیس‌بازی حرف زد، بعدش دو تا کشیده هم خوابوند تو گوش‌مون!
- ✓ ما مردم گُلُفت-سبزی بودیم؛ چرا ان‌قدر نازک-نارنجی شدیم؟!
- ✓ همون‌طور که «لطف مداوم» تبدیل به «حق مسلم» می‌شه؛ «انحراف رایج» تبدیل به «گرایش طبیعی» می‌شه!
- ✓ کار سخت، هنره یا کار آسون؟ داشتن حجاب هنره یا نداشتنش؟!
- ✓ من آن گُل‌برگ خوش‌حالی / تو آن شُل‌برگ توخالی  
مرا نتوان بترسانی / ز تهدیدات پوشالی
- ✓ اگه خودکشی، مرگ خودخواسته‌س؛ پس من م قتل نکردم! من برای مرد هم‌سایه، «مرگِ غیرخودخواسته» فراهم کردم! «دیگر مرگ‌خواهی»!
- ✓ صد بار اگر عهد شکستی باز / ولی یک بار بگو که فایزت ماذا؟!  
زیبا زیبا زیبایی، ای آلمان / میهن خوبِ آن‌هایی ای آلمان
- ✓ بدون قیف و قُپی و ان قلت و لُغز و قُمپوز، به ضرس قاطع می‌شه گفت جزو به‌ترین بدهای تاریخ بشر هستم.
- ✓ با تعجّب، به زنان بی‌تعصّب و با حیرت، به مردان بی‌غیرت می‌نگرم!

چازم: سین، جیم



## □ چارم - از شروع

از نظر من، تنها اشکال عقلی و علمی که می‌تونه به حجاب گرفته بشه، همون ماجرای چشم‌ودل‌سیریه که دو فصل کامل در موردش حرف زدم. بقیه‌ی حرف‌ها رو جدی نمی‌دونم! البته یه سری از حرف‌ها که کلاً بهونه‌س. مثلاً «ما پیشونی‌مون کوتاس و موهامون جلوئه، خود به خود از زیر مقنعه می‌زنه بیرون. نمی‌تونیم بیوشونیم!» یا مثلاً «خانوما از کم‌بود ویتامین D رنج می‌برند و دلیل اصلی‌ش پوشش و حجاب!» انگار مردا لخت می‌آند بیرون! اکثر مردا مَث زن‌ها کل بدن‌شون پوشیده‌س، فقط سر و گردن مردا بازه، همین! تفاوت آن چنانی ندارند که فکر کنیم اینا کارخونه‌ی ویتامین‌ند و اونا در فقر ویتامین به سر می‌برند! ضمناً اون چیزی که جلوی نور آفتاب رو می‌گیره، چند لایه آرایش روی صورت خانماس؛ نه روسری‌شون.<sup>۱</sup> بعد مگه نور خورشید فقط تو خیابونه؟! احياناً حیاط، پشت پنجره<sup>۲</sup> و... نیست؟! خلاصه بهونه‌ها رو حذف کردم؛ ولی بازم چیزایی که تو این فصل اومده رو خیلی جدی و مهم نمی‌دونم.

۱. تاثیر داره؛ ولی این جور ک نیست که بگیم دلیل کم‌ویتامین‌دی، حجاب

۲. پنجره‌ی باز.

## چارم-۲: ہمارے حل شدہ کہ...!؟!

می گند: «انگار ما ہمہی مشکلات مون حل شدہ، فقط دیگہ مونده موی خانمها کہ این م حل کنیم و دیگہ ہمہ چی تموم بشہ!»

شنیدید کہ «مستمع، صاحب سخن را بر سر ذوق آورد». باید یہ سؤال مهم و منطقی پرسیدہ بشہ کہ آدم رغبت کنہ جواب بدہ یا نہ؟! آخہ این چہ سؤالیہ؟! تنہا جوابی کہ می شہ بہ این حرف داد اینہ کہ «اصلاً چہ ربطی دارہ؟! ہر چیزی سر جای خود شہ عزیز!» تموم شد، بریم سؤال بعدی!؟!

یہ سری فکر می کنند حجاب مشکل اصلی جامعہی ماس و برخیا! ہم می گند چون مشکلات دیگہ داریم، نباید بہ حجاب اہمیت بدیم. خب بہ نظر ہر دوش اشتباہہ. حجاب مشکل اصلی ما نیس، ولی واضحہ کہ کنار بقیہی مشکلا باید بہ این ہم پرداختہ بشہ. مگہ یہ مشکل، زودتر از بقیہ بہ وجود اومدہ کہ بگیم باید اول بہ اون رسید، بعد بہ بقیہ؟! من تا یادمہ این چیزایی کہ بہ اسم مشکل و گرفتاری مطرح می شدہ، از قدیم ہمہ شہ ہمینا بودہ<sup>۱</sup>. فقر بودہ و بی پولی و بی کاری و

۱. کلمہا و ترکیبہا کی تازہ. من بعد بہ جای بعضیا بگید برخیا!

۲. اولین شمارہ ہا کی نشریہ کی طنز «گل آقا» رو ہم بخونید؛ مگھارت، ہمہ شہ خلاصہ مرح شہ تو چند تا چیز و

صنورہم رو همونہا بختما

بی مسکنی و بی هم‌سری و... گفتیم سال‌های مثبت و خوب اقتصادی در پیشه؛ ولی مشکلات اقتصادی هیچ وقت صفر نمی‌شه. آگه قرار باشه بگیم اول باید به اینا رسید بعد مشکلات فرهنگی، می‌شه به من بگید کی نوبت حجاب می‌رسه؟! آگه اصلاً به فرض قبول کنیم باید اولویت بندی بشه، کی گفته مشکلات فرهنگی، باید رتبه‌ی آخر باشه؟ حداقل تو زمینه‌ی حجاب و پوشش و سبک زنده‌گی، ماجرا خیلی به مشکل اقتصادی ربط نداره! به چشم خودم می‌بینم تو جامعه‌ی ندارها، مردم پوشش کامل‌تری دارن تا جامعه‌ی دارها! نه مشکل حجاب از فقره و نه ثروت، باعث محجبه شدن مردم می‌شه! مشکل از نرم افزاریه که رو آدما نصب شده. آگه سیستم عامل درست نصب شده باشه، چه فقیر باشیم و چه ثروت‌مند؛ اون کاری که فکر می‌کنیم درسته رو انجام می‌دیم.

من از فقر دفاع نمی‌کنم<sup>۲</sup>. امیدوارم حداقل فقر مطلق دیگه نداشته باشیم. فقر مشکلات زیادی به وجود می‌آره که نیازی به گفتن من نیست. اما این که تا یکی می‌آد از فرهنگ حرف می‌زنه، فوری بهش فاکتور اقتصاد نشون می‌دند، به نظر من یه ابزار سیاسیه برای جلوگیری از فرهنگ‌سازی. ماجرای جالبیه. تا حرف از حجاب می‌شه، می‌گند باید فرهنگ‌سازی کرد و کار سلبی جواب نمی‌ده. وقتی می‌ری که فرهنگ‌سازی کنی، می‌گند اولویت نیست! مشکلات اقتصادی داریم!! بگو از حجاب بدم می‌آد دیگه، چرا ان‌قدر می‌پیچونی!

پس به جای «به جای» گفتن، بگیم «هم»! یعنی نگیم «به جای» مشکل فرهنگی، به مشکل اقتصادی برسید؛ بل بگیم «هم» به مشکل اقتصادی می‌رسیم، «هم» به فرهنگی! آگه صداقت داریم البته!

۱. بعدها می‌گند از وقتی خانم‌ها بچ‌رو سرتی شدند، اقتصاد ایران رو به بهبود رفت! الان به عنوان شوخی من گم؛ ولی بعید نیست واقعاً بلند و بیهوده هم باور کنند!

۲. ندارد و کم‌پول و حتی بعضی سال‌ها بی‌پول رو خورم چشیدم. از چی باید دفاع کنم؟!

## چارم-۳: حجاب باعث عقب‌مونده‌گیه!

می‌گند: «آدم اگه حجاب داشته باشه یا اگه شبیه مذهبیا با غیر هم‌جنس روبه روبه بشه، تو دید بخشی از جامعه، اُمَل به حساب می‌آد. بعدم دنیا الآن داره کجاها رو تسخیر می‌کنه، ما هنوز داریم راجع به چه چیزایی بحث می‌کنیم!»

مورد داشتیم تو سایت خبری، بالای صفحه، عکس چند تا زنِ غیرخوب‌حجاب<sup>۱</sup> رو زده بود و پایین، مَلت نظر داده بودند. یکی گفته بود: «این تذهبون؟!» یعنی کجا دارید می‌رید و به کجا چنین شتابان و از این حرفا. یه نفر جواب داده بود: «هُم یذهبون الی التمدن والپیش‌رفت!!» یعنی به سمت تمدن و پیش‌رفت حرکت می‌کنند! (بگذریم از این که ضمیر و فعل رو در مورد مذکرا نوشته بود؛ ولی آدمای عکسا مؤنث بودند!)

یه جای دیگه نوشته بود: «کشورهایی که از آزادیِ بیش‌تری برخوردارند، دارای درآمد اقتصادی بالاتری نسبت به کشورهای محدود از نظر پوشش و حجاب هستند. آزادترین کشورها از نظر پوشش، در رفاه بیش‌تری هستند و هم‌چنین آزادیِ پوشش و بیان می‌تواند بر جنبه‌های اقتصادی و سیاسی یک کشور تاثیر گذار باشد.» و اصلاً خنده‌ش نگرفته بود! عجب! پس راهش این بود! اگه لخت می‌شدیم الآن تو رفاه و

۱. غیر خوب = بد. راستحاً عک بر خلاف ۱۵۱ ح. شطرنجی بودند!

آسایش بودیم! دلم برای سقراط می‌سوزه که روزی چند بار تو گور و بیره می‌ره؛ به خاطر میزانِ قوّت استدلال‌های منطقی که بعضیا به کار می‌برند!

تو مطلب قبلی گفتم تنها جوابی که می‌شه داد چیه؟! «اصلاً چه ربطی داره؟!»<sup>۱</sup> آخه چه ارتباطی بین تمدن و پیشرفت با داشتن و نداشتن حجاب هست؟! اصلاً منظور از تمدّن و توسعه چیه؟ یعنی پیشرفت علمی؟ اقتصادی؟ پیشرفت تو ساختمان‌سازی و معماری؟ پیشرفت ورزشی؟ هنری؟ نمی‌فهمم ربط اینا به لباس پوشیدن و نپوشیدن چیه؟! یعنی تو هر کشوری که میان‌گینِ لختی‌هاشون بالا باشه یا آستین و پاچه‌ها بالا بره، آمار تولید ناخالص داخلی‌شون هم بالاتر می‌ره؟! یا دانش‌مندا وقتی دارند رو یه فرضیه‌ی علمی کار می‌کنند، هر وقت مخ‌شون هنگ کرد، لباس‌شون رو درمی‌آرنند؟! به محض این که از لباس‌هاشون کم می‌شه، همین طوری تپ تپ چیزای جدید به مغزشون می‌رسه؟! آها پس معلوم شد پورسینا که موقع فکر کردن روی یه مسئله و به جواب نرسیدن، می‌رفت مسجد و دو رکعت نماز می‌خوند، روش اشتباهی داشته و اگه همون لحظه پاچه‌هاش رو ور می‌کشید و شال کمرش رو باز می‌کرد، زودتر به نتیجه‌ی علمی مورد نظرش می‌رسید!

### شباهت به پیش‌رفته‌ها

والّا این قسمت‌ش رو هر چی فکر می‌کنم، نمی‌فهمم. اما شاید منظور کسایی که این حرفا رو می‌زنند، این بوده که حجاب، شباهتِ ما رو از نظر ظاهری، به مردم کشورهای پیش‌رفته کم می‌کنه. اگه ما حجاب داشته باشیم، دیگه شبیه مترقی‌ها نیستیم و نمی‌تونیم خوب ترقه در کنیم! چون اونا از نظر اقتصادی و تجاری و معماری

۱. این جواب رو به خلیج از سوالاتی (که هم می‌شه دار.

و ورزشی و... پیشرفت کردند، تو رفتار و معاشرت هم حق با اونا س و هر طور باشند، ما هم باید شبیه شون رفتار کنیم!

یاد یه بنده خدا افتادم - چندین سال پیش - که هنوز کامپیوتر نداشت، اول رفته بود CD بازی فیفا رو خریده بود! یا یکی دیگه که هنوز از خودشون خونه نداشتند، اول رفته بودند واسه خونه‌ی خیالی شون، پرده‌ی عمودی خریده بودند! ده‌ها سال فکر بخشی از ما این بوده که با وجود این که چیزای اصلی واسه پیشرفت رو تهیه نکردیم، بریم دنبال این که شکل و ظاهر مون رو شبیه باختری‌ها کنیم! خب پیشرفت یعنی زیرسازی تو زمینه‌های مختلف و این، کار سختیه و کلی زحمت و عرق ریختن می‌خواد. اما ما که حال زحمت کشیدنش رو نداشتیم، می‌تونستیم علی‌الحساب دو ریال پول بدیم، لباس بخریم، خودمون رو شبیه اونا کنیم تا بعد!

نکته‌ی بعدی که باعث می‌شد به فکر شبیه شدن بیفتیم، احساس کم‌بود ما نسبت به اونایی بود که از نظرمون متمدن و مترقی بودند. آدم‌ا دیگران رو با اون چیزی که خودشون ندارند، سنجش می‌کنند. مثلاً کسی که دندان‌هاش خرابه، به محض این که یه نفر رو می‌بینه، اولین قضاوتش اینه که عجب دندان‌های سالمی داره! یا کسی که موهاش کمه، هر کس رو می‌بینه اول به این فکر می‌کنه که چه موهای پرپشت و خوش‌حالتی داره! یکی از مجری‌های مشهور تلویزیون بود که یه کم خجالتی به نظر می‌اومد. هر وقت یه مهمون می‌اومد تو برنامه‌ش که خوب حرف می‌زد، می‌گفت: «ماشاءالله چه قدر شما خوب حرف می‌زنید!» یا مثلاً «چه قدر کاریزما و جذبه دارید!»

بنابراین وقتی آدم یه چیزی رو نداره، دوس داره خودش رو شبیه اون‌ی که این چیز رو داره، بکنه. حتی بعضی وقتا غلیظتر و شدیدتر از اون! این یه واقعیت تلخ و دردناکه. مثلاً کسی که وضع مالی خوبی نداره، برای این که دیگران نگند اینا هیچی

ندارند، خودش رو به آب و آتیش می‌زنه که ظاهر زنده‌گی‌ش رو شبیه پول‌دارا کنه. البته هم خودش و هم بقیه می‌دونند که خیلی پول مول نداره؛ ولی پیش خودش می‌گه با این کار، توجه بقیه جلب می‌شه و کم‌تر به این فکر می‌کنند که وضع خوبی ندارم. مثلاً موقع تهیه و تدارک شام مهمونی، هدیه و شاپاش دادن تو عروسی، سفر رفتن، سوغاتی آوردن، خرید جهیزیه، هدیه‌ی جشن تولد و... خیلی وقتا اون بی‌پوله، خودش رو بیش‌تر به در و دیوار می‌زنه تا بقیه! یا مثلاً گاهی اوقات، کسایی که ادعایی در مورد آزادی و این حرفا ندارند، خیلی بیش‌تر از اونایی که حرفش رو می‌زنند، به دیدگاه مخالفین شون احترام می‌ذارند. اونا که ادعاش رو می‌کنند، نگران این نیستند که کسی به‌شون بگه چرا آزادی بیان رو رعایت نمی‌کنید، چون این حرفا، تز اوناس. اما گروهی که مقابل اینا هستند، برای این که به تحجر و دگم بودن متهم نشند، بیش‌تر به تکاپو می‌افتند که خودشون رو طرفدار آزادی بیان نشون بدنند. گاهی اوقات بگیر و ببند و توقیف و این جور چیزا بین کسایی که مُدام می‌گند آزادی آزادی، بیش‌تر دیده می‌شه!

همین نگاه رو ما به باختری‌ها داشتیم. خودمون رو با اونا مقایسه می‌کردیم، می‌دیدیم بعضی از چیزایی که اونا دارند رو ما نداریم. خب احساس کم‌بود می‌کردیم. راه پر کردن این خلأ چی بود؟ این که شبیه اونا بشیم! این طوری امیدوار بودیم بقیه فکر کنند ما هم همون وضعیت رو داریم!

اگه کسی عزت نفس داشته باشه، خیلی نیازی نمی‌بینه خودش رو شبیه کس دیگه بکنه. این که ما ان قدر تو پوشش و آرایش، غلیظ رفتار می‌کنیم، یکی‌ش به خاطر حس کم‌بود و خودکم‌بینیه که داریم. واقعاً خیلی از خارجیا ان قدر ساده لباس

۱. البته شاید با همین مقصد بزرگی‌ها، پول‌داره، پول دار شده و با همین دل‌خروج‌ها، بر پول، بر پول!  
 ۲. مهدی قلی‌خان هدایت (مخبر السلطنه) تو کتاب «خطرات و خطرات» می‌گه: «بهرضا شاه گفته: تمدن غربی رو جنبه داره، یکس اون‌که تو بلوارها نمود داره و دنگلری اون‌که تو لابراتوارها و کتاب‌خونه‌ها جریان داره.» خلاصه ما فقط خیابون‌ها رو (دیدیم) و دل‌مون می‌خواستیم شبیه آدمای تو خیابون‌ها‌کس اونا بشیم!

می پوشند که آدم خجالت می کشه بگه ما شرقی هستیم! خانومای خارجی، معمولاً آرایشِ غلیظ نمی کنند. به دلیلش اینه که امکان بیش‌تری برای نمایش دارند و فقط محدود به صورت نیستند. اما دلیل اصلی اینه که تو خودشون نیازی به این کار نمی بینند! اکثر زن‌هاشون اصلاً آرایش نمی کنند، اونا هم که آرایش دارند، ملایمه. تازه بیش‌تر، پیرزن‌ها آرایش می کنند تا بتونند سن‌شون رو پایین‌تر نشون بدن. چیزی که به عنوان آرایش تو ایران انجام می شه، ظاهراً اون‌جا معنی دیگه‌ای داره! <sup>۲</sup> بگذریم از این که آرایشِ غلیظ، بیش‌تر به نقاشی کردن می‌مونه تا راهی برای زیبا شدن!

این حجم از تمایل ما به زیبا نشون دادن خودمون، غیرطبیعیه! تو کشورهای دیگه، زن‌های خیلی چاق با لباس‌ها و تیپ‌های معمولی، پوست پر از کک و مک، چهره‌ی بدون آرایش، صورت بدون عمل جراحی زیبایی و... خیلی رایجه. به آمریکایی اومده بود ایران، از جاهای مختلف و از آدم‌ها عکس گرفته بود و تو فیس‌بوکش منتشر کرده بود. اون موقع رفتم صفحه‌ش رو چک کردم؛ ولی الآن آدرسش رو ندارم. <sup>۳</sup> نظرات آمریکایی‌ها در مورد عکس‌ها جالب بود. غیر از این که خیلی‌هاشون تعجب کرده بودند از این که تو ایران برف می‌آد و خیابون و مجتمع تجاری و... داریم؟<sup>۴</sup> نظرشون درباره‌ی مردم و خصوصاً خانوما جالب بود. چند نفر نوشته بودند: «ایرانیا چه قدر شبیه مُدل‌ها هستند!» و یکی نوشته بود: «براندن،

۱. تو صفحه‌ی به خانم خارجی، ردمه تو یوتیوب از عکس‌هاش، جلوی آینه ایستاده بود و نوشته بود: «از آرایش کردن متنفرم!»

۲. نم‌نوم این حرف چه قدر درسته. یک از استادها به نقل از یک زن تعریف می‌کرد: «بشری اومده بود ایران برای سخن‌رانی. ازش پرسیدند: «ایران چه‌طور کشوریه؟» گفته بود: «خوبه، قشنگه، ولی زیاد توش فاحشه‌داره!» منظورش خانم‌های آرایش کرده بود. ظاهراً تو باختر، فقط فاحشه‌ها هستند که آرایش خلیج غلیظ می‌کنند، به خاطر همین، تصور کرده بود تو ایران هم کنه که آرایش غلیظ دارند. چنین منظوری دارند!»

3. <http://old.alef.ir/vdcb9wb8grhbz9p.uiur.html>

۴. خلیج از خارجاً فکر می‌کنند ایران کلاً بیابون و خال و خالی، با شتر جابه‌جا می‌شیم، خیابون نیست و همه تو اردوگاه زنده گن می‌کنیم، سر هر چهارراه به دست‌نروزیست نشسته، ایستاده ندریم و...



جدی می‌پرسم، تو ایران هیچ آدم زشتی وجود نداره؟ آگه این‌طوره باید قبل از رفتن به این کشور، حسابی به خودم برسم.» زن آمریکاییه برگاش ریخته بود که چه قدر زن خوش قیافه و خوش تیپ تو ایران زیاده!!<sup>۱</sup>

ممکنه فکر کنیم به خاطر پوشش سر و حجاب، خانم‌های ایرانی مجبورند از آرایش زیاد استفاده کنند. ولی به نظر من، واقعاً مسئله ان‌قدر ساده نیست. ما تو ناخودآگاهمون نسبت به خارجیا احساس ضعف داریم. ما بلوندتر و اروپایی‌تر از خودشون شدیم! مَث اون فقیره که بیش‌تر از پول‌داره، ظاهرسازی می‌کرد. فقط این نیست! ما مدام تو سر خودمون می‌زنیم و خودمون رو تحقیر می‌کنیم. در صورتی که مردم عادی ایران نسبت به مردم کشورهای دیگه، اصلاً پایین‌تر نیستند. وقتی با یه آدم عادی خارجی حرف بزنید، می‌فهمید چه قدر سطحی فکر می‌کنه و از خیلی چیزها تو دنیا خبر نداره.

در ضمن مگه زمون شاه، قانون حجاب داشتیم؟! ولی همون موقع هم وضع تیپ و آرایش، همین مدلی بوده؛ این یه مشکل تاریخیه. دکتر علی شریعتی به نقل از یه خانم تحصیل‌کرده تو آمریکا می‌گه: «از آمریکا که اومدم اروپا، زن‌های اروپایی رو شیک‌تر از آمریکایا دیدم! از اروپا که اومدم تهران، خانمای تهرونی رو پر زرق و برق‌تر از خانمای اروپایی دیدم! وقتی رفتم شهر خودم، اقلیت متجدد اون شهر رو از تهرونیا هم شیک‌تر دیدم!»<sup>۲</sup> آیا تو کتاب «زن»، بخش «فاطمه، فاطمه است» به نقل از یکی از مجلات اون موقع، گزارش می‌ده که از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵ مصرف لوازم آرایشی تو ایران، ۵۰۰ برابر شده! ۵۰۰ برابر!!

۱. آگه تو کلمات جست‌وجو کنید «why Iranian» چند تا گزینه رو با این مضمون پیش‌نهاده‌م دیده که چرا ایرانی

ها (یا خانم‌ها) ک ایرانی زیبا هستند...

۲. مجموعه آثار دکتر علی شریعتی، ش ۲۰، ص ۹۰. (کتاب چه باید کرد؟ صص ۱۰۳-۱۰۲)

از طرفی این اتفاقات فقط در مورد تیپ و قیافه نیس که بگیم به خاطر حجاب اینطوری شده. مثلاً در مورد نحوه و تعداد استفاده از اتومبیل‌های لوکس و گرون قیمت تو ایران... ولش کن! دیگه بسه توضیح واضحات!

راستی اگه ملاکِ متمدن بودن، شبیه شدن به قیافه‌ی مردم کشورهای پیشرفته‌س، پس مردمی که تو قرون وسطی تو اروپا زنده‌گی می‌کردند، باید شکل مسلمانا لباس می‌پوشیدند!! چون اون موقع، کشورهای اسلامی تو اوج قلّه‌ی علم بودند.

### ارتباط توسعه‌یافته‌گی با پوشش!

این جانب همیشه چیزهایی برای گفتن دارم! پس اینارو هم بشنوید:

**یک:** بین هم‌زمانی دو چیز و رابطه‌ی علی و معلولی بین اون دو، فرق وجود داره. من دارم از درِ خونه‌مون می‌رم بیرون، یه دفه دو تا ماشین با هم تصادف می‌کنند. اونا می‌آند یقه‌ی من رو می‌گیرند که «آقا تقصیر تو بود!» می‌گم: «آخه من چیکاره بیدم؟!» می‌گند: «دقیقاً از وقتی تو از خونه اومدی بیرون، ما خوردیم به هم!» مرد حسابی! بیرون اومدن من «هم‌زمان» شده با برخورد ماشینای شما؛ من که مقصر و «علت» تصادف شما نیستم! اگه بین دو پدیده، ارتباط واقعی و منطقی باشه، می‌تونیم بگیم یکی علت دیگری بوده. چه ارتباط علی و معلولی بین پیشرفت علمی و اقتصادیِ باختر با پوشش یا عدم پوشش هست؟!

**دو:** تا حالا به اعضای بدن و ترتیب قرارگیری شون فکر کردید؟! مثلاً عقل که مرکز فرمان‌دهی و تفکر و وجه ممیز انسان و حیوانه رو اون بالا قرار دادند؛ بعدش قلب رو مرکز احساسات گذاشتند و جاش رو یه مرتبه پایین‌تر از عقل قرار دادند؛ در

۱. کوچیک بردم. اینج مثال رو از آهای فرانسو شنیدم.

مرتبه‌ی آخر هم شکم و شهوت و نیازهای غریزی آدم. حالا مقایسه کنید ببینید آدم به کدام طرف گرایش پیدا کنه، متمدن‌تره؟ آگه ما از شهوت و شکم و تا حدی از احساس غیرعقلانی دست بکشیم و به طرف عقل حرکت کنیم، متمدن‌تریم یا این که عقل و احساس‌مون رو کنار بذاریم و بچسبیم به شکم و شهوت؟! **بالا تمدنه یا پایین؟!** رفتار آدمای کشورهای پیشرفته، کدام بخشش مال بالاس، کدام مال پایین؟ چرا ما کارهای عاقلانه‌شون رو ول کردیم و همه‌ش داریم تو چیزای غریزی، ازشون تقلید می‌کنیم؟! چرا سخت‌کوشی و نظم و انضباط و قانون‌مداری و احترام به دیگران و... رو ازشون یاد نمی‌گیریم؟ ما باختر رو به عنوان یه پکیج کامل دیدیم و فکر کردیم تمام این پکیج رو باید خریداری کرد و هیچ قطعه‌ای از اون قابل تعویض یا حذف نیست. بعضیا ترجیح دادند از میوه‌فروشی باختر، درهم خرید کنند!<sup>۱</sup>

**سه: باختر رو فراموش کنید!** ما الآن تو نقطه‌ی چرخش تعادل و توازن دنیا قرار داریم. تا حالا ناخودآگاه، همه به سمت غرب نگاه می‌کردیم. حتی منم بیشتر مثال‌هام از اون طرف بود! اما دنیا داره به سرعت تغییر می‌کنه. قدرت‌ها و ابرقدرت‌های جدید، یکی یکی دارند از خاور ظهور می‌کنند. وقتش رسیده که فرهنگ‌های شرقی هم خودی نشون بدن و متر و معیار ما فقط چیزی نباشه که امپراتوری رسانه‌ای غرب، تبلیغ می‌کنه.

در اصل، این بحث‌ها مال حدافل دو سه دهه پیشه! قبلاً می‌گفتند تو باختر اتم رو می‌شکافند، ما اوج نگاه‌مون اینه که روسری بپوشیم یا نه! گذشت اون دوران! الآن ما کشوری هستیم که ربات انسان‌نما تولید می‌کنیم، ربات جراح طراحی می‌کنیم و به کشورهای دیگه می‌فروشیم، کسایی که برای ایران، موشک هایپرسونیک می‌سازند، زن محجبه دارند! موشکی که از بالاترین فن‌آوری ساخت موشک هم یه چیزی بالاتر داره! پهپاد و موشک‌های ایران به تعداد زیاد توسط چین

۱. شاید باختر، پکیج‌ش رو درهم ارائه کرده و به خریدار اجزیه نداده سواکنه!

و روسیه و کشورهای دیگه خریداری می‌شه! چند سال پیش، نشریه‌ی «نیوساینتیست» که تو بریتانیا چاپ می‌شه، سرعت رشد علمی ایران رو ۱۱ برابر میان‌گین دنیا دونست! تو این سال‌ها تو نانو و سلول‌های بنیادی جزو ۱۰ کشور دنیا بودیم. برای ویروس‌های جدید، هم‌ردیف بقیه‌ی کشورها واکسن تولید می‌کنیم و خیلی چیزای دیگه. جایزه‌ی مصطفی هر دو سال یک‌بار، به دانش‌مندی ممتاز مسلمان تعلق می‌گیره. جزو برگزیده‌های خانم هم بوده؛ خانم مسلمان و محجبه! نمی‌خوام حالا بگید اگه فلانه، پس چرا بهمانه! اینا یعنی ارتباطی بین پوشش و علم نیست! آقای گودرزی رو به خانم شقایقی ربط ندیم! به مون می‌خندند! پیش‌رفت هیچ ارتباطی به حجاب نداره؛ نه مثبت، نه منفی. هر آدمی با عقلش می‌تونه پیش‌رفت کنه؛ چه حجاب داشته باشه، چه نداشته باشه. از شوخی دست برداریم!

نه حجاب باعث عقب‌مونده‌گی می‌شه، نه بی‌حجابی عامل پیش‌رفته.

**چار:** این که گفته می‌شه حجاب مال قدیم بوده و الان نباید باشه، یه مغالطه‌س. اولاً قرار نیست هر چیزی که مال قدیمه، بد باشه.<sup>۲</sup> ثانیاً آدم تا آدمه گشنه‌ش می‌شه، تشنه‌ش می‌شه، فکر می‌کنه، حرف می‌زنه، احساس می‌کنه، سرش خارش می‌گیره، از مُردن می‌ترسه، نیاز به ازدواج داره، حسادت و کینه و دروغ و از اون طرف، راستی و دل‌پاکی و صداقت و هزار تا خصوصیت دیگه رو داره. چه دو هزار سال پیش، چه الآن و چه آینده. این که به عنوان طعنه می‌گند ما هنوز که هنوزه درگیر پوشش و حجابیم!<sup>۴</sup> خب، ما هنوز که هنوزه درگیر این هستیم که ظهر چه غذایی بخوریم!

1. <https://www.newscientist.com/article/dn18546-iran-showing-fastest-scientific-growth-of-any-country/>

۲. خانم پروفیسور جکی اسی-رو یینگ (Prof. Jackie Yi-Ru Ying).

۳. باره‌م به قول دانش‌شیرین، ما «تجدد» و «تمدن» رو با هم قاطعاً کردیم. یعنی فکر کردیم هر چیز که جدید باشه، از تمدن بالا نشأت می‌گیره.

۴. هنوز تو حجاب گیر کردید؟! تا کن درگیر مذهب با حجابید؟! ول کنید ریل. برید سراغ درس و مشق و پیش‌رفت علمی!!

پس غذا یه چیز کهنه و قدیمی شده و دیگه نباید خورد؟! منطق این حرفا چیه؟! تا زمانی که آدم به غیرهمجنس گرایش جنسی داره، به پوشش و حجاب هم احتیاج هست. چه دو هزار سال پیش، چه الان، چه آینده.

### اگه حجاب مَدبُود!

تو بخش رقابت، اشاره کردم که خانوما برای فرار از آنگ بی کلاسی، رو به بی حجابی می آرند. شخصاً فکر می کنم دلیل اصلی بد یا بی حجابی تو ایران، تمایل به شیک بودن. یعنی ریشهش همون فکره که حجاب رو باعث عقب مونده گی و اُفتِ کلاس می دونه. اگه من خانم باشم و بدونم وقتی آرایش کنم و موهام رو رنگ کنم و بریزم بیرون، بقیه من رو به عنوان یه آدم امروزی و شیک پوش به حساب می آرند؛ طبیعیه که این کار رو می کنم. کسی به این خاطر موهاش رو بیرون نمی ذاره که مثلاً گناه کنه یا بگه من عمداً می خوام جلوی مذهب بایستم یا مردها رو به گناه بندازم و این چیزا. دلش می خواد خوش پوش و مورد پسند نگاه عمومی جامعه باشه.

خلاصه ی فکرش اینه که یک، من می خوام خوش تیپ باشم. دو این که جامعه باید سطحش بالا باشه و با پوشش من آسیب نبینه. یعنی باور این که رفتارش می تونه باعث ضربه به بقیه بشه؛ برایش سخته. مَثِ کسیه که کپی رایت رو رعایت نمی کنه. بدون خریدن اثر، از محصولی استفاده می کنه و اصلاً تو ذهنش نیس که من دارم به صاحب اثر ضربه می زنم. این چیزا برایش به «باور» تبدیل نشده.

ماجرای مُد و خوش پوشی، خیلی جدی و مهمه. تو دهه ی شصت، چون انقلابی ها ریش داشتند، هر کسی که حتی با انقلاب ۵۷ هم راه نبود؛ ولی قصد داشت تو دستگاه نفوذ کنه و کاره ای بشه، ریش می داشت. به مرور، ریش گذاشتن همه جور آدمِ ناجوری، باعث پس زدن مردم شد. تو دهه ی هفتاد، کم کم مردم به این فکر

می‌کردند که آگه کسی ریش بذاره، احتمالاً ریاکاره! از اواسط دهه‌ی هفتاد، ریش‌زدنا شروع شد و گفتند «حالا که این‌طور شد، ما از ته می‌زنیم!» بعدش، کسی امروزی و مدرن به حساب می‌اومد که ریش نداشت! اما اواسط دهه‌ی نود، ریش گذاشتن مُد شد! حالا همه‌ی اونایی که روزگاری از ریش بدشون می‌اومد، به خاطر جوّ عمومی و مُد جدید، ریش‌دار شده بودند! یعنی می‌گفتی دیگه فلانی ریش نمی‌ذاره، اصلاً به‌ش نمی‌آد؛ ولی می‌دیدى اون هم ریشو شد!

**کل ماجرای حجاب و پوشش به همین ساده‌گپه!** یعنی آگه تو دوره‌ای، پوششِ روسری به همراه لباس بلند و گشاد، مد بشه؛ اصلاً نیازی به تبلیغ و پوستر و کتاب برای حجاب نیست! خودبه‌خود بیش‌تر خانما می‌رند سمت این مُد جدید! نمی‌گم این کار، درسته یا غلط؛ یا باید بریم سمت مُد کردن حجاب یا نباید بریم! می‌گم ریشه‌ی بحث همینه!

البته آگه عمیق‌تر نگاه کنیم، بی‌حجابی به خاطر شیک شدن نیس! فقط به خاطر **مُده!** چون هر مدی قشنگ و شیک نیست؛ ولی وقتی چیزی مُد می‌شه، خیلی‌ها می‌رند سمت‌ش. حتی یه زن می‌تونه با پوششِ کامل، واقعاً شیک و امروزی به نظر برسه. یعنی لباساش طراحی جدید داشته باشه، ولی کاملاً پوشیده و بلند و گشاد. اما بی‌حجاب‌ها نمی‌رند سمت چنین لباسی؛ چون با این‌که شیکه؛ ولی مُد نیست!

## چارم - ۴: آدم باید دلش پاک باشه!

این جمله از عجایبِ تفکرات انسان‌هاست! جمله از این ضد مسئولیت‌تر وجود نداره! تمام مسئولیت‌ها و وظایف رو می‌تونیم با گفتن این حرف، از روی دوشِ خودمون برداریم! هر چی بیشتر بهش فکر می‌کنم، بیشتر تعجب می‌کنم که آدم چه‌طور می‌تونه هم‌چین حرفی بزنه! واقعاً باورکردنی نیست!

- جناب مهاجم، چرا دروازه خالی رو گل نکردی؟!
- مهم نیس. من دل‌م با تیمه!
- خلبان عزیز! این چه وضع فرود اومدن بود؟!
- اشکالی نداره! اون چه مهمه اینه که من شما مردم رو دوس دارم!
- پسر م! چرا چیزایی که گفته بودم رو نخریدی؟!
- مامان! تو عشق منی!
- دختر م! مگه نگفتم تو لباس‌ها رو اتو کن؛ من سرم شلوغه.
- مامان جون م! امروز بوس ندادی. دل‌م برات تنگ شده بود!
- ببخشید استاد! چرا از جایی سؤال دادید که درس نداده بودید؟!
- بچه‌ها! در عوض من عاشق تدریس م!
- مسئول داروخونه کیه؟! چرا به من داروی اشتباهی دادید؟!
- دوست عزیز! تمام قصد و نیت ما کمک و خدمت به شماست!

- آقای رئیس! من ۲ ساعت علاف شدم، آخرش کار من رو انجام ندادید!
  - همین که دلم می‌خواست کارت حل بشه، کافیه!
  - پسر خوب! انقدر چشم چرونی نکن. دست بردار!
  - آقا اجازه! ما دل‌مون پاکه به خدا!
  - خانم محترم! چرا حجاب نداری؟
  - حجاب باید تو درون آدم باشه! اصل به دله!
- آیا توضیح بیش‌تری لازمه؟!

واضحه که حجاب فقط به معنی پوشش ظاهر نیست. بله! هم حجاب درونی داریم و هم حجاب بیرونی. حجاب درونی، همون دامن‌پاکی و دور شدن از اختلاط و اشتباهه. این دو تا حجاب باید با هم باشه؛ ولی سؤال‌کننده می‌گه نه، حجاب درونی کافیه! یا حجاب درونی خیلی به‌تر از بیرونیه و اگه حجاب ظاهری وجود نداشته باشه، اشکالی نداره.

مرده داره کباب حیوون حروم گوشت می‌خوره، به‌ش می‌گی این که خوردنش مشکل داره. می‌گه: «من به این چیزا اعتقاد ندارم، دل باید پاک باشه!» دختره طوری آرایش کرده که دخترا هم به‌ش تیکه می‌ندازند و می‌گند انگار شب عروسی شه! بعد ازش می‌پرسی چه‌طور یاس؟ می‌گه: «ای بابا دل‌ت پاک باشه!» پسره با انگشتر طلا نماز می‌خونه، به‌ش می‌گی این نماز درست نیس؛ می‌گه: «اصل به دله!» آقا پس برو بزن تو گوش رفیقت و بعد بگو «دردت اومد؟! طوری نیس که دلم پاکه!» یا اصلاً نقشه‌ی قتل پسر هم‌ساده‌مون رو بکشیم. باطن‌مون پاکه دیگه، طوری که نیس!

این چه شوخی دسته‌جمعیه که با هم می‌کنیم؟! مگه می‌شه آدم یه کار اشتباهه رو انجام بده و بگه دلم پاکه؟! دل پاک یعنی چی اصلاً؟! تو که دل‌ت پاکه، چرا نباید رفتارت هم پاک باشه؟ اصلاً تو پاک‌ترین آدم دنیا؛ به‌من چه ربطی داره که دل و نیت ت پاکه یا ناپاک؟! رفتارت اشتباهه، داری قاعده رو به هم می‌زنی، به خودت یا بقیه



ضرر می‌رسونی، نیت و باطن پاکت رو کجای طاقچه بذارم؟! اصلاً از کجا معلوم یکی دلش پاکه؟! معیار سنجش دل‌پاکی چیه؟! ترازوی دل‌پاک‌سنج داریم که یکی بره روش و معلوم کنه فلانی چند کیلو دلش پاکه؟! شوخی نکنید با ما! تو روابط اجتماعی، فکر و نیت و درون آدم‌ها اصلاً مهم نیس؛ نمود بیرونی رفتار و گفتارشون مهمه. ما ظاهر و رفتار آدم‌ها رو تو جامعه می‌بینیم، درون و باطنشون به ما چه ربطی داره؟! بزنیم دل بقیه رو ناپاک کنیم، بعد بگیم دل‌مون پاکه؟! مگه می‌شه؟!!

### نیت کار خوب مهمه

اونایی که گفتند نیت خیلی مهمه؛ در مورد کارهای خوب گفتند. مثلاً کسی که کار خیر می‌کنه، ولی قصدش جلب رضایت دیگرانه؛ بهش گفتند «کار خیرت، به درد عمه‌ی صدام می‌خوره!» اصل کار نیت‌ته که پاک نیست. پس این که نیت و باطن مهمه، در مورد کارهای خوب و اخلاقیه؛ نه کارهای بد. وقتی آدم کار زشتی رو انجام می‌ده، دیگه مهم نیس نیتش چی بوده. مثلاً کسی که دزدی می‌کنه و پولش رو خرج فقرا می‌کنه، شَر می‌کنه! نیتش خیره، ولی چون عملش بده؛ نتیجه قابل قبول نیست. یا کسی که برای بچه‌ها جوک‌های رکیک تعریف کنه و بگه قصدم خوش‌حالی و سرگرمی‌شون بود!

البته معلومه که این اشکال، بیش‌تر به خاطر دیدن آدم‌های ظاهراً متشّرع و باطناً ناجور، تو مردم ایجاد شده. مثلاً مردم به آدم ریش‌بلندی که رو پیشوونی‌ش جای مهر داره یا به خانم محجّبه‌ی خیلی کیپ و ریپ رو دیدند که راحت دروغ گفته، غیبت کرده، ظلم کرده و چیزای این‌جوری. بعد تفکیک نکردند که بگند «این ظاهرش خوبه، باطنش بد؛ من سعی می‌کنم هم ظاهرش خوب باشه، هم باطنم». بل این‌طور نتیجه گرفتند که «اصلاً از دم، ظاهر خوب فایده نداره، فقط باید باطن خوب باشه!»

## ارتباط ظاهر و باطن

وقتی آدم می‌خواهد هدیه بدهد، می‌گه چون وسیله‌م شیک و گرون قیمته، پس دیگه تو گونی می‌ذارم ش؟! (ظاهرش مهم نیس؟! یا می‌گه حالا که چیز به این گرونی و خوش‌گلی خریدم، یه باکس قشنگ هم براش می‌خرم، کاغذ کادوی جذاب هم روش می‌کشم، یه پاپیون هم بهش می‌زنم، کارت هم روش می‌چسبونم و... تا ارزش هدیه م پایین نیاد؟

مگه می‌شه ظاهر و باطن با هم ارتباط نداشته باشند؟ تفاقاً بین دل و دست ارتباط مستقیمی هست! درسته که ظاهر خوب، همیشه نشون‌گر باطن خوب نیست؛ ولی باطن خوب بدون شک، ظاهر خوب رو ایجاد می‌کنه<sup>۱</sup>. از کوزه همان برون‌تراود که در اوست! یکی از دوستان می‌گفت «تو خواب‌گاه، خیلی راحت می‌تونستم تشخیص بدم چه وسیله‌ای مال کدوم یکی از بچه‌هاست. مثلاً یه جفت کفش جلوی یکی از اتاقا بود. به خودم می‌گفتم حتماً مال فلانیه. اتفاقاً وقتی می‌پرسیدم، دقیقاً مال همون آدم بود.» وقتی یه نفر رو بشناسی، می‌فهمی چه چیزایی بهش می‌آد و چه چیزایی نه. مثلاً وقتی بدونی یه نفر خیلی منضبط و حساسه، می‌تونی حدس بزنی که فلان لباس اتوکشیده و تمیز، مال اوئه و لباس کناریش که با بی‌دقتی پرت شده، مال یکی دیگه‌ست.

چرا برگ‌ها تو بهار سبزند و تو پاییز زرد؟ چون باطن‌شون عوض می‌شه دیگه. چرا وقتی غذا فاسد بشه، مزه و رنگش عوض می‌شه؟ چون باطنش عوض شده. چرا وقتی پیر می‌شیم موهامون سفید می‌شه؟ چرا وقتی عصبانی می‌شیم، چهره‌مون سرخ می‌شه؟ چرا وقتی ناراحتیم اشک می‌ریزیم و وقتی خوشحالیم، می‌خندیم؟ چون یه اتفاقی تومون می‌افته که این طوری ظاهر می‌شه.<sup>۲</sup> چرا وقتی می‌رید هندونه

۱. حتی گاهی، ظاهر خوب، رو باطن هم اثر می‌ذاره.

۲. مثال‌ها رو عرض کردم. خیلی دقیق‌تر نشود توضیح که باطن‌ش کور و ظاهرش کور؟!

بخرید، به رنگ پوستش نگاه می کنید و چند تا ضربه هم بهش می زنید؟ چون از ظاهرش بفهمید باطنش چه طوره؛ چون ظاهر و باطن با هم ارتباط دارند. موقع خرید هندونه، نمی تونیم بدون توجه به قیافهش، بگیم اصل به توشه! خنده داره این حرف! یه ذغال برداشتیم عملاً داریم همه جای دیوارهای خونه ی دل مون رو باش سیاه می کنیم، بعد می گیم: «یا ایها الدل، واژه ی هم واره مشکل! تو پاک باش!»

### هرچادری خوب نیس!

- ایقانو! من دختر بدحجاب می شناسم که باحیاطر از چادریه. من خودم حجاب درستی ندارم، آرایشم زیاد نمی کنم؛ ولی اون روز دیدم چادریه چه آرایشی کرده بود! تازه به یه پسره شماره هم داد!

مگه کسی گفته هر کی چادر بپوشه، دختر خوبیه؟! گفتم که ظاهر خوب، همیشه نشونه ی باطن خوب نیس. می گیم پوشش و حجاب خوبه؛ نمی گیم هر کی پوشش و حجاب داره، آدم خوبیه! این دو جمله فرق دارند! پسره می گفت: «از این دختر چادری ها بدم می آد، چون هر چی قره زیر چادره!» این چه طور استدلال کردنه؟ آگه دختر چادری دیدی که فقط چادر پوشیده بوده، ولی مثلاً حیا نداشته و بی شرف و بی آبرو بوده،<sup>۲</sup> چرا باید از چادر بدت بیاد؟! چه مربوطی داره اصلاً!!!

به خانم چادریا منصفانه نگاه نمی کنیم. بعضیامون فکر می کنیم دختر یا زن جَوون چادری، یعنی کسی که حتماً تو اداره ای-سازمانی مشغوله و حقوق بالا می گیره و به جایی وصله! تو جمهوری اسلامی، دهه هاست گرون ترین پوشش، پارچه ی چادره! آگه دنیا به کام اینا بود، کاری می کردند که حداقل، چادر خریدن براشون ارزون بشه!

۱. عیال جملہ شت بور.

۲. ایش! خات بر سرش کنن الهی!

بنده‌گان خدا، برای پوشیدن چادر، هزینه‌ی اضافه پرداخت می‌کنند؛ نسبت به بقیه، خودنگه‌دارترند؛ تو گرما از همه بیشتر پوشش دارند؛ بعد به‌شون نیش و کنایه هم بزنی، به نظر درست نیست.

## بے حجاب دامن پاک

چند روز پیش، گاردینِ یه مطلب جالب زد که اصلاً فکرش رو نمی‌کردم. نوشته بود: «ممکنه پرنده‌ها به خاطر بی‌بند و باری جفت‌شون، طلاق بگیرند!!» حیا و تعهد و وفاداری حتی تو پرنده‌ها هست و اونا هم می‌فهمند بی‌بندوباری یعنی چی! پس وقتی در مورد انسان حرف می‌زنیم، واضحه که بیشتر آدم‌ها این چیزا رو درک می‌کنند. از اون جایی که به طور ذاتی، حیای خانم‌ها بیشتر از مرداس؛ تعهدشون هم بیشتره. پس می‌دونیم بیشتر تر زن‌ها و دخترهای ایرانی، دامن پاک هستند؛ حتی اگه بی‌حجاب باشند. اما باید قبول کرد بین خانمی که دامن پاکه، ولی حجاب خوبی نداره با خانمی که دامن پاکه و باحجاب؛ حتماً یه فرقی هست. حتماً یه چیزی هست که این داره و اون نداره. منظورم لزوماً یه چیز غیر اخلاقی نیستا. مثلاً ممکنه اون خانم، اعتماد به نفس کاملی نداشته باشه و با وجود این که به هیچ غیرهم‌جنسی اعتنا نمی‌کنه؛ ولی به خاطر خودکم‌بینی و این که تو جامعه، دست کم گرفته نشه یا هر چیز دیگه، موهاش رو بیرون می‌ذاره یا هر چیز دیگه! کسی که از درون، عزت

۱. به نظر من کسی که تو تاب‌تون چادر می‌پوشه، رسماً داره جهاد می‌کنه. (تسلیج جهادگرها، بیش‌تر تولیدکننده‌ها هستند. تو اقتصادکی که خرید سگ و دگ و خونه، سود چند برابرک داره، کسی اگه بره سمت تولید، واقعاً جهاد می‌کنه.

نفس داشته باشه، اعتماد به نفس رو از لباس نمی‌گیره!<sup>۱</sup> این که کسی می‌گه من منظوری ندارم از مو بیرون گذاشتن، همین نشونه‌ی ضعف اعتماد به نفس و عدم قدرت تصمیم‌گیریه. ضمن این که حیا رو چه‌طور می‌شه نشون داد؟! یکی‌ش با داشتنِ حجاب!

پس پوشش و ظاهرِ آدما حتماً برای خودشون دلیلی داره. تو مردا، یکی ریش و سبیل می‌ذاره، یکی ته ریش می‌ذاره، یکی از بیخ و بُن می‌زنه می‌ریزه پایین. یکی کت و شلوار می‌پوشه، یکی لباس اسپرت. یکی آستین بلند می‌پوشه، یکی آستین کوتاه. تو خانما، یکی زیر روسری هد می‌زنه، یکی نه. یکی جوراب می‌پوشه، یکی نمی‌پوشه. یکی یه تار موش هم پیدا نیس، یکی موهاش از جلو و عقبِ شاله بیرونه. یکی شلوار گشاد می‌پوشه، یکی ساپورت<sup>۲</sup> داره. یکی مانتوش دو وجب بالاتر از زانوئه، یکی مانتوش یه وجب پایین‌تر از قوزک پائه! خلاصه حتماً یه علّتی پشتِ نحوه‌ی لباس پوشیدن و ظاهر آدما هست. حتی این که فلانی امروز آبی پوشیده و نه سبز یا رنگ دیگه، دلیل داره واسه خودش. این علّتا هر چیزی می‌تونه باشه؛ ولی حرف اینه که آدما بی‌دلیل، تیپ و قیافه‌شون رو انتخاب نمی‌کنند. یعنی با فکر و ایده‌ای که از باطن‌شون ناشی شده، ظاهرشون رو انتخاب می‌کنند.

۱. خوش لباسی و آراستگی در حد معقول. خیلی هم خوبه. اما آدما خودشون می‌تونند به خاطر آراستگی فلاان لباس رو پوشیدن یا به خاطر ایرک که رضایت بقیم رو جلب کنند!

۲. بخوانید unsupport!

## چارم-۵: اونایے کہ ازدواج نہ کر دندجے؟! □

تا حالا ہمہش گفتم حجاب و محدودیت، باعث لذت جنسیٰ بیش تر برای زن و شوہرا می شه. سؤال پیش می آد «پس اونایی کہ مجرد هستند، چی؟! حجاب بہ چه درد اونا می خورہ؟!» خب این سؤال نسبت بہ بقیہی سؤال های این فصل، یہ کم بہ ترہ و جای امیدواری دارہ!

مدرسہی راہنمایی کہ بودم؛ یہ بار زنگ ہنر، معلم مون گفت با ماژیک روی طلق، یہ طرح بکشید. بعد گفت با تیغ، اون رو دربیارید. بعد یہ وسیلہی دست ساز آورد کہ زیرش محافظہی رنگ داشت و ازش یہ لولہ بیرون اومدہ بود. وقتی توش فوت می کردیم، رنگ از طریق لولہ بیرون می اومد و پاشیدہ می شد. طلق طراحی شدہی سوراخ شدہ رو می داشتیم رو زمین و با اون وسیلہ، بہش رنگ می پاشیدیم. این طوری انگار طرح ما روی زمین چاپ می شد. گفت شما الآن یہ «کلیشہ» دارید. می تونید ہر تعداد کہ خواستید این طرح کلیشہ رو جاہای مختلف چاپ کنید.

بعضی حرف ہا ان قدر تکرار می شه کہ حالت کلیشہ پیدا می کنہ. یعنی جملہی اولش کہ گفته می شه، ہمہ می دونند طرف چی می خواد بگہ و می کند: «بسہ، نمی خواد ادامہ بدی!» حرفایی مٹ این کہ حجاب، ارزش زن و دختر رو حفظ می کنہ

و اون رو از کالا و شیئی بودن درمی‌آره و... کلیشه‌ند<sup>۱</sup>. ولی می‌دونیم این حرفا واقعیت دارند و جمله‌های بدی نیستند. فقط از بس تکرار شده‌ند، برامون شعاری شده.

شعارها معمولاً واقعیت‌هایی هستند که ما با وجود علم به درستیِ اونا، ازشون فرار می‌کنیم. مثلاً اگه به پسری که قصد داره پدر و مادرِ پیرش رو ببره سرای سال مردان، بگی «پدر و مادر گل‌های همیشه بهار زنده‌گی تو هستند و سرسبزی و نشاط وجود تو از برکت حضور اوناس»، چه جوابی به آدم می‌ده؟! می‌گه «من حوصله‌ی نصیحت شنیدن ندارم! اینا رو برو به گوینده‌ی رادیو بگو که حرف کم نیاره!» اون می‌دونه حرفی که بهش گفته شده، واقعیت داره؛ ولی دوس داره یکی تأییدش کنه و بهش حق بده که این تصمیم رو در مورد والدینش بگیره.

یا اگه زنی به شوهرش بگه «مدتِ زنده‌گی خیلی کوتاهه و آدم تو این فرصت کم، فقط باید خوبی و مهربونی کنه. بیا تو زنده‌گی مون به تکامل هم‌دیگه کمک کنیم.» ممکنه شوهره خنده‌ش بگیره و بگه: «زن! امشب چت شده؟! خوبی؟!» ولی اینا واقعاً حرف‌های درستیه. هم عمر کوتاهه و هم خوبه که آدم با هم‌سرش رفیق باشه.

بنابراین اگه به دختری بگیریم ارزش تو بیش از ایناس که برای کسایی که هیچ نقشی تو زنده‌گی تو ندارند<sup>۲</sup>، خودآزایی کنی و به‌تره زیبایی‌ت رو صرف کسی کنی که همه‌ی زنده‌گی‌ش رو وقف تو می‌کنه، حرف بدی نزدیم؛ ولی ممکنه جوّی دور و بر اون دختر وجود داشته باشه که نتونه به این حرفا عمیق فکر کنه. کلاً آدم‌تا وقتی که سرشون به سنگ نخوره، حرف تو گوش‌شون نمی‌ره! خود من خیلی جاها همین‌طوری بودم و درصدِ اشتباهاتم خیلی زیاد بوده تا حالا. اگه آدمی زاد به جای

۱. ممکنه بعدها موضوع حسدیت و بحث‌هایی که تو فصل دهم داشتیم خلیج تکرار بشه و کلیشه‌ای بشه!

۲. اینجمله رو باید با دقتِ بیش‌تری روش فکر کرد.

این که بخواد همه چیز رو شخصاً تجربه کنه، یه کم از تجربه‌های بقیه استفاده کنه؛ ان قدر وقت و عمرش رو هدر نمی‌ده.

به طور خلاصه، چند تا از چیزایی که دوس ندارید بشنوید رو می‌گم:<sup>۱</sup>

**امنیت و آرامش:** یادمه دهی هفتاد، تو حرف‌هایی که درباره‌ی حجاب می‌شنیدم یا تو سخن‌رانی‌ها، چنان با قطعیت، حجاب رو باعث امنیت و مصونیتِ خانم‌ها معرفی می‌کردند که آدم فکر می‌کرد مثلاً هر کی چادر بپوشه، یه اشعه‌ای دورش تاب می‌خوره و به صورتِ الکتریکی باعث می‌شه نگاه بد یا متلکِ اراذل و... به سمتش نیاد! اما می‌دونیم که ممکنه به خانم‌های محجبه هم متلک بگند یا براشون مزاحمت ایجاد کنند. پس به طور مطلق نمی‌گیم هرکی پوشش خوبی داشته باشه، صد در صد از بلا یا مصون خواهد بود! ولی واضحه که نسبتِ مزاحمت برای خانم‌های بدپوشش، خیلی بیش‌تر از زن‌های باحجاب‌ه. یکی از هم‌اتاقیام تو خواب‌گاه می‌گفت: «اون دختری که چادر می‌پوشه و تو خیابون برا خودش راه می‌ره، خود به خود داره می‌گه کاری به کار من نداشته باشید!»<sup>۲</sup>

از طرفی منظور از امنیت، فقط محافظت جسمی نیست. پوشش، باعث امنیت روانی هم می‌شه؛ هم برای زنا و هم برای مردا. وقتی روح و روانِ آدم‌ها به قلاب‌های جنسیتی گیر نکنه، خاطرشون آرامش و امنیت پیدا می‌کنه. تو محیط کار یا دانش‌گاه حواس‌شون به کار خودشون جمع می‌شه، نه چیزای دیگه!

**شرافت و ارزش:** برای هر چیزی، یه جای‌گاهی وجود داره. ذهن و زبون و عمل‌مون باید طبقه‌بندی شده باشه و کار متناسب با هر طبقه رو تو زمان مخصوص خودش انجام بدیم. ما هر حرفی رو هر جا نمی‌زنیم، هر لباسی رو هر جا نمی‌پوشیم،

۱. به خاطر این که ساریم دارم و ارزیت کردی که شام نذرت می‌برم! خضخ!

۲. منظورش برای دوستی بود. وگرنه همیشه می‌گفت: «روس داشتهم برای ازواج به دختر آفتاب - مهتاب ندیده گیرم بیار.» البته بعدش می‌گفت: «چون من خورم پالت نبرم. درج هم نم‌آرد با چندین دخترکی ازواج کنم؛ چون اون‌ها منظره داره حالا که خورش رو نگه داشته، شوهرکی مث خودش داشته باشه.»



هر برخوردی رو با هر آدمی نمی‌کنیم، هر غذایی رو هر وقت نمی‌خوریم، هر چیزی رو از هر مغازه‌ای نمی‌خریم و... رفتار و روابطمون تو زنده‌گی، تعریف شده‌س. قبلاً گفتیم جامعه‌ی متمدن یعنی همین. نوع رفتاری که با دوستانمون داریم، با رفتاری که تو خونه با خونواده داریم، فرق می‌کنه. تو دانش‌گاه یه جور برخورد می‌کنیم، تو سفر یه طور دیگه، تو محل کار یه شکل دیگه، تو خیابون یه جور دیگه. حتی تو خیابون وقتی که تو پیاده‌رو هستیم، یه نوع رفتار داریم و وقتی راننده‌ایم یه طور دیگه!

پس خیلی روشنه که رابطه‌ی عاطفی ما با جنس متفاوت، باید تو طبقه‌ی خاص خودش قرار بگیره. یعنی نباید با هر کس و هر جا و هر وقت، رابطه‌ی عاطفی یا جنسی برقرار کنیم؛ وگرنه آدم متمدنی نیستیم و شرافت‌مون زیر سؤال می‌ره. آدم شریف و ارزش‌مند اونیه که سنگین و رنگین باشه!<sup>۱</sup> نباید جای رفع نیازها رو با هم قاطی کرد. تو خیابون و اداره و مدرسه و ورزش‌گاه و... نباید به فکر میل جنسی و خوراک دادن به اون باشیم. ارزش آدم وقتی حفظ می‌شه که جواب دادن به نیازهای عاطفی و جنسی‌ش، طبق قاعده و قانون انجام بشه.

غیر از این باشه، مث این می‌مونه که با گرم‌کن ورزشی بری مهمونی! یا تو عروسی، سیاه بپوشی! یا با لباس مجلسی بری عزاداری! یا صبحونه، زرشک پلو با مرغ بخوری! پس باکلاس بودن این نیس که هر کسی، شونصد تا دوس پسر یا دوس دختر داشته باشه! همون‌طور که هیش‌کی نمی‌گه مردی که شبا با کت و شلوار می‌خوابه، خیلی باکلاسه!

اجتماع جای نشون دادن توانایی‌هاس، نه شکل و قیافه و لباس و رنگ مو و سرخی لب. برای این چیزا جای مخصوص درنظر گرفته شده؛ مثلاً خونه پیش شوهر یا تو مهمونی‌های زنونه. مردم تو جامعه، به مهارت‌ها و دانش‌های ما نیاز دارند. پس بیرون از خونه، باید کار کرد، درس خونند، رشد کرد، به دیگران کمک کرد و ...

۱. منظور از رنگین همون سنگینا نمرنگارنک!

بهترین چیز برای تقسیم‌بندی این موضوع، حجاب‌ه. کسی که روی حُسن‌های بدنش پوشش می‌ذاره، خودبه‌خود حسن‌های ذهنی و مهارتی و بیانی و... رو به رخ می‌کشونه. پس حجاب یه جور پرچمه، یه نماده، یه علامته که از دور با آدما حرف می‌زنه! می‌گه من عمومی نیستم، من برای خودم ارزش دارم، باید با من با قاعده و ضوابط رفتار کنی. من قبل از این که زن باشم، انسانم! به انسانیت من توجه کن!

این که حجاب، زن رو از کالا بودن درمی‌آره، تبدیل به شعار شده؛ ولی گفتیم واقعیت داره. واقعاً چرا وقتی یه پسر، یه دختر رو می‌بینه اولین چیزی که بهش توجه می‌کنه اینه که این یه دختره و من می‌تونم از دیدنش لذت ببرم؟! این توهین به اون دختر نیس؟! باید به آدم بر بخوره این جور نگاه کردن. آدم هزار جور هنر داشته باشه، ولی تنها چیزی که تو نظرِ دیگران دیده بشه، ظاهر و قیافه‌ش باشه! پس یه مجسمه یا رباتِ خوش قیافه بذارید اون‌جا براتون کار کنه، دیگه چه کار به من دارید! چند سال پیش، «شان استون» و هم‌راهاش اومده بودند دانش‌گاه ایقان‌آباد سقلی. دانش‌جوها از یه زن آمریکاییِ مسلمون پرسیدند: «نظرت درباره‌ی حجاب چیه؟» گفت: «چیزی که بعضی خانما تو ایران ارزشش رو کم‌تر درک می‌کنند اینه که تو آمریکا وقتی مردی باهام حرف می‌زد با موی من، با صورت من و با بدن من حرف می‌زد؛ اما تو ایران، مردها با فکر من حرف می‌زنند. این خوبه دیگه!»

**کِشِ خدایی:** تا این‌جا دیدید که اصلاً بحث دینی و مذهبی نکردم. به آخرای کتاب رسیدیم؛ ولی تا حالا، یه فکت از دین و مذهب نیاوردم! اما می‌خوام تو صفحات آخر، رنگ و بوی کار رو عوض کنم. دو تا کِش داریم! انتخاب با ماست که کدام طرفی کِش بیاییم! طرف «خ» یا طرف «ش»! خدا یا شیطان، خیر یا شر، خوبی یا بدی!<sup>۱</sup>

۱. این یک بخش خورش «ش» نداشت. به من چه؟!

«ش» می‌گه سرازیری عشق و حال در پیشه، برو تو کارش! ما هم خوش و کیفور، وارد سرازیری می‌شیم؛ اما بعدش می‌خوریم به سربالایی سختی‌ها و مشکلاتی که به خاطر همون لذت‌های موقتی، سر راهمون سبز شده. اما «خ» می‌گه یه کم خودنگه‌داری کن، اولش سربالایی سختی در پیشه؛ اما اگه از این مرحله به سلامت رد بشی، تا همیشه، سرازیری لذت و خوشی برات می‌مونه.

وقتی قرار بر این گذاشتم که «سمت خدا» کیش بیام، پس همه‌ی کارام باید «رنگ خدا» بگیره. همه‌ی خواسته‌های خدا از آدما، پشتش فایده و منطق و علّت هست؛ اما برای کسی که «بنده» باشه، زیاد دونستن این چیزا مهم نیست. کلی در مورد دلیل جسمی و دنیایی حجاب حرف زدیم؛ اما چه معنی حجاب رو بدونم و چه ندونم، چه بفهمم چه فایده‌هایی داره و چه نه؛ همین که بدونم در سمت خواسته های یه موجود متعالی هستم، برام کافیه.

**چیزای دیگه:** خب حالا که به اندازه‌ی کافی شعار دادیم، به همه‌ی اونا این چند کلمه رو هم اضافه کنید: دزدیدن دخترها، تجاوز، سقط جنین، بچه‌های بی‌سرپرست، مریضی‌های جنسی و روانی، احساس پوچی، اضطراب گناه، سست شدن خانواده، شلی تو درس و کار، انحرافات جنسی، خودارضایی، تأخیر ازدواج، زیادشدن طلاق، از دست دادن معصومیت، حروم کردن پول و عمر و...

**لذت برای مجردها:** بعد از همه‌ی این حرفا، برمی‌گردیم سر پله‌ی اول. سؤال این بود که حجاب، لذت جنسی رو بیش‌تر می‌کنه؛ خب به مجردها چه مربوط؟! حالا می‌گم اتفاقاً همین قضیه هم به مجردها ربط داره. بالآخره تا ابدالدهر که سینگل نمی‌مونید! یه روزی آخرش ازدواج می‌کنید! همه‌ی فایده‌های حساسیت، وقتی به دست می‌آد که حجاب و محدودیت تو جامعه پیاده بشه. پس قبل از ازدواج، خودنگه‌داری لازم داره!

دیدید بچه‌ها از عصر، آن قدر هله هوله می‌خورند که موقع شام، سیر می‌شند و غذای اصلی رو نمی‌تونند بخورند. شکم‌شون با اسمارتیز و چیپس و پفک به دردنخور پر شده و از قُرْمه‌سبزیِ سالم و مقوی و خوش‌مزه جا می‌موند. بعضیا قبل از ازدواج، آن قدر هله هوله‌های خیابونی رو تجربه می‌کنند که وقتی می‌خواند ازدواج کنند، اشتها ندارند! حجاب یعنی صبر کن تا موقع شام، غذای اصلی رو بخوری! همین!

راستی! حدود ۸۰ درصد پسر، قصدشون از دوستی با دخترا، فقط سوءاستفاده‌ی جنسی از اوناس<sup>۲</sup>. بدون تعارف و رودرواسی می‌گم! دیگه هر طور خودتون می‌دونید! دیدم که می‌گم! آگه فکر می‌کنید پسری که اومده جلو و زبون می‌ریزه، قصد ازدواج داره؛ بدونید که ۸۰ درصد مواقع این‌طور نیست! و آگه فکر می‌کنید اشکالی نداره و تجربه‌ی عشق و بوس و بغل، حتی اشتباه‌ش هم خوبه؛ اون کسی که ضرر می‌کنه، معمولاً دختره. پسره کیف‌ش رو که کرد، می‌ره سراغ یکی دیگه و بدنایم برای دختره می‌مونه! بازم هر طور صلاحه!

## خودت رو عشقه!

به خودت احترام بذار! یه کم خودت رو تحویل بگیر! چرا همه‌ش دنبال تأیید گرفتن از این و اونیه؟! تو برای خودت آدمی و همه‌ی خصوصیت‌های آدمی‌زادی رو داری. پس تو هزار زمینه می‌تونی رشد کنی. مگه فقط ماجرا تو ظاهر و لباس و قیافه‌س؟! آگه ازت تعریف کنند، قند تو دل آب می‌شه و می‌ری تو آسمون و آگه

۱. یکی از دوستان سابق که تازه ازدواج کرده بود، می‌گفت: «من قبل از ازدواج، جوونی‌هام رو کردم و خوش‌کلام عقده‌ای تو دل‌هم نمودم.» گذشته از این‌که با بره‌اشهای و سردی رفته سراغ ازدواج و بره‌ها رزن‌ش! چه تضمینی وجود داره به خاطر این همه همه‌ها هوله خوری، به زن‌ش معتقد بمونه؟ یه بار به‌ش گفتم: «آگه تو رو با کسی که هیچ تجربه‌ای نداشته، بذاریم کنار هم، کدوم‌تون به خط نزدیک‌تره؟» هیچ‌ی نگفت!

۲. آقای حسین دهنوی همیشه این حرف رو می‌زد و درست هم می‌گفت.

یه نفر بد بگه، خودت رو می‌بازی، آب می‌شی می‌ری تو زمین! این چه وضعیه؟! هر کی هر چی می‌خواد بگه، تو به رشد و بزرگ شدن خودت فکر کن.

آدم باید به نظرِ کسایی اهمیت بده که تو زنده‌گی‌ش تأثیری داشته باشند؛ مثلاً اعضای خانواده. نه هر کی که از راه می‌رسه و هر حرفی می‌زنه. تا وقتی بخوایم ازدواج کنیم، ممکنه با خیلی از آدما روبه‌رو بشیم؛ قرار نیست برای همه‌ی اینا خودمون رو کوچیک کنیم تا یکی از اونا ما رو بپسندن!

اتفاقاً مردها زن رازآلود رو بیش‌تر پسند می‌کنند. قدیما اگه دختره می‌دید ممکنه با پسری (که از روبه‌رو می‌آد) چشم تو چشم بشه؛ چند متر زودتر، راهش رو کج می‌کرد و از سمتِ دیگه‌ای می‌رفت. این برای پسره علامت سؤال ایجاد می‌کرد و دختره در نظرش مرموز و خواستنی می‌شد. زن‌ها در طول تاریخ می‌دونستند که اگه خودشون رو متمایل نشون بدن، طرفِ مقابل، اونا رو دست کم می‌گیره. پس ناز می‌کردند و طاق‌چه بالا می‌داشتند. مردها فکر می‌کردند زن‌ها اصلاً از ارتباط خوش‌شون نمی‌آد و اگه زنی یه کم اجازه می‌ده که مردی به‌ش نزدیک بشه، این از لطف و بزرگواریِ اون زنه! الآن شما چه‌تون شده که انقدر در دست‌رس شدید؟! دخترای الآن اصلاً ناز کردن بلد نیستند! بابا یه کم خودتون رو بگیرید! هر کی رد می‌شه به روش می‌خنده، اینم باش راه می‌افته می‌ره! خب در این حد در دست‌رس بودن؛ این پیام رو منتقل می‌کنه که «من با همه همین‌طوری هستم!» پسری که آدم حسابی باشه، با چنین دختری ازدواج نمی‌کنه. البته برای دوستی و لذت موقت، پسرا از هر جور دختری با هر نوع تیپ و قیافه و رفتار استقبال می‌کنند!

انقدر به دید و نظر بقیه وابسته نباش! الآن فقط خودت رو عشقه! دیگران اهمیتی ندارند! وقتی ازدواج کردی، اون وقت خودت و خودش رو عشقه! و باز دیگران اهمیتی ندارند!

## چارم-۶: داشتن حجاب برای خانم‌ها سخته.

آره داشتن حجاب سخته، همون‌طور که درس خوندن سخته، کار کردن سخته، حتی ورزش کردن و تفریح رفتن هم سخته. حجاب سخته، ولی مگه آرایش کردن سخت نیست؟! وقتی مردها و پسرها تو کم‌تر از ۵ دقیقه حاضر می‌شند، زن‌ها و دخترها ۲ ساعت برای آرایش و لباس پوشیدن وقت می‌ذارند! اصلاً زنده‌گی کردن سخته. خب چه کار کنیم؟ دنیا همینه. یادمه یه بار معلم علوم اول راه‌نمایی، سر کلاس داشت از آینده و این که باید برا خودمون کسی بشیم و این حرف می‌زد. یکی از بچه‌ها گفت: «آقا اجازه! ما وقتی می‌ریم دست‌شویی دردمون می‌گیره!» معلم خندید و گفت: «خب زنده‌گی همینه دیگه!»

آری به‌راستی زنده‌گی دشوار می‌باشد! باید ببینیم از این سختی‌ها چه استفاده‌ای می‌تونیم ببریم و از اون‌ور، اگه این سختیا رو کنار بذاریم، چی از دست می‌دیم؟ داروی تلخ و درد آمپول رو برای رسیدن به سلامتی، تحمل کنیم یا نه؟! تو فصل دیم مفصل گفتیم که سختی و محدودیت چیز بدی نیس و یه پای همه‌ی لذت‌ها به سختی‌ها گیر کرده و بدون محدودیت، لذت امکان نداره.

البته سختی حجاب بیش‌تر برای کسانی که به‌ش عادت ندارند؛ وگرنه برای کسی که محجبه‌ی معتقد باشد، «حجاب نداشتن» سخته.<sup>۱</sup> اصولاً وقتی آدم درگیر کاری می‌شه، به مرور، سختیاش کم و کم‌تر می‌شه. مثلاً کسی که می‌خواد ساز زدن رو یاد بگیره، اولش واقعاً با یه کوه سختی روبه‌روئه. هم باید نُت‌ها رو بخونه، هم نحوه‌ی تو دست گرفتن ساز رو یاد بگیره، هم پیدا کردن محلّ اون‌چه روی کاغذ نوشته شده روی ساز و بعد هم‌آهنگ نواختن با رعایت زمان اجزای نت‌ها و فاصله‌ها و حفظ ریتم و... اینا اولش خیلی سخته و طرف رو دیوونه می‌کنه. اما هر روزی که می‌گذره و بیش‌تر تمرین می‌کنه، هم‌آهنگی‌ش بیش‌تر می‌شه و پله پله اون کوه سختی از جلوش برداشته می‌شه تا جایی که موقع نواختن، دیگه به کارش فکر هم نمی‌کنه!

برید خواب‌گاه ترم اولیا، ببینید چند هفته‌ی اول چه‌قدر ساکت‌ند و قیافه‌هاشون تو همه. تو خواب‌گاه دخترا که رسماً بساط اشک و آب‌غوره به راهه. حالا چند سال بعد، بیاید همینجا رو ببینید که درس‌شون تموم شده. با گریه و زاری می‌گند کاش می‌شد بیش‌تر می‌موندیم!

پس آدم نباید نگران سختی یه کار باشه. کافیه یه کم درگیرش بشی، خیلی زود عادت می‌کنی. مث کسی که برای اولین بار عینک می‌زنه، اولش همه چیز رو ریز می‌بینه، ممکنه سرش درد بگیره، حس می‌کنه همه‌ش یه چیز سنگین و اضافی روی صورت‌شه؛ ولی دو سه روز بعد، ان‌قدر براش عادی می‌شه که اصلاً متوجه نمی‌شه عینکی به چشم داره و حتی کادرِ دور عینک رو هم دیگه نمی‌بینه.<sup>۲</sup>

توان آدمی‌زاد بیش از این حرف‌هاست که فکرش رو می‌کنه. مثلاً من موندنم چه‌طور ۶ و ۷ صبح زمستون، روز بعد از برف و با اون سوز و سرما می‌رفتم مدرسه و

۱. منکر این نیستم که واسه محجبه‌ها هم سختی داره؛ ولی برای کسی که حجاب، جزئی از شخصیت‌ش شده، حجاب نداشتن خیلی سخت‌تره.

۲. امان از تجربه‌ها

یک ساعت با رفقا تو حیاط مدرسه می‌نشستیم تا در باز بشه بریم داخل! یا مثال معروف شب امتحان! می‌بینید یه کتاب ۳۰۰ صفحه‌ای رو تو ۱۲ ساعت از بر کردید؛ ولی تو طول ترم شاید ۲۰ صفحه هم نتونستید مطالعه کنید. به خودتون می‌گید واقعاً من انقدر توانایی داشتم و تونستم یه شبه، یه کتاب رو بخونم؟! کلاً هر چی رفاه داره بیشتر می‌شه، آدما هم سوسول‌تر می‌شند و چون به کم‌کاری عادت می‌کنند، فعالیت بدنی براشون خیلی سخت جلوه می‌کنه.

یه مستند خارجی می‌دیدم که دقیقاً در مورد همین توانایی‌های مخفی آدم حرف می‌زد<sup>۱</sup>. مثلاً یه کوه‌نورد رو نشون می‌داد که یه بدن معمولی داشت و کارش وزنه‌برداری و بلند کردن چیزای سنگین نبود. ولی یه بار موقع کوه‌نوردی، تو یه موقعیت اضطراری گیر کرده بود. یه سنگ ۵۰۰ کیلویی روش افتاده بود و تو یه شب ملایم، هم‌راه اون سنگ داشت می‌لغزید و پایین می‌رفت؛ تا جایی که نزدیک بود از پرت‌گاه بیفته پایین. درست لب پرت‌گاه، سنگ نیم‌ثنی رو از روی خودش کنار می‌زنه و جون سالم به در می‌بره! تو موقعیت عادی، ۵۰ کیلو رو هم به زور می‌تونست تکون بده؛ ولی تو اون شرایط حساس که پای مرگ و زندگی‌ش در میون بوده، یه دفته همه‌ی انرژی‌های داخل بدنش آزاد شده و فهمیده چه قدرتی داشته و بی‌خبر بوده. پس آدم می‌تونه از پس خیلی کارها بر بیاد. ضمن این که اگه به خاطر گرما باید حجاب رو کنار گذاشت، پس به خاطر شیرینی زیاد، خرما؛ به خاطر بیوست، موز و به خاطر هسته، خیلی از میوه‌ها رو باید کنار گذاشت! نمی‌شه که! این دنیا سوا کردنی نیست و درهم ساخته شده! خوب و بدش با هم قاطیه. بعد چرا انقدر ماجرا رو گنده می‌کنید؟! مگه می‌گند حجاب، حتماً چادر منظور شونه؟! یه لباس مناسب و یه روسری یا مقنعه که مو رو بپوشونه می‌شه حجاب! انقدر ا پیچیده نیس که!

۱. مشافنه این رو هم گزرت (درهم) واسم ش (درهم نیس).



ضمناً همون طور که داشتنِ حجاب برای زن‌ها سخته، برای مردها هم نگاه نکردن سخته. یا خارج از این بحث، مثلاً برای مردها جهاد گذاشته شده. خب جنگ و جهاد سخته. یا نون درآوردن و مسئولیتِ خانواده روی دوش مردها<sup>۱</sup>، اینا سخته. یه جمله یه جا دیدم که عیناً نقل می‌کنم: «سختیِ حجاب، حق بیمه‌ایه که زن برای حفظ سلامتیِ جسم و روحش پرداخت می‌کنه.» این جوری هم می‌شه بهش نگاه کرد! البته می‌دونم چون خودم مردم، زدن این حرفا مث داستانی کسی می‌مونه که بیرون گود نشسته و می‌گه لنگش کن! معلوم نیس خودم آگه زن بودم چه کاره بودم؟! ولی همین که دارم از بیرون به ماجرا نگاه می‌کنم، می‌تونه برای شنونده قابل قبول باشه. مثل کسایی که می‌رند پیش روان‌شناس یا مشاور. طرف خودش یه ساعت غذاش دیر بشه، داد و قال راه می‌ندازه؛ ولی به زوجها می‌گه هر وقت عصبی شدید جاتون رو عوض کنید، یه لیوان آب بخورید، به چیزای خوب فکر کنید و... ما هم به حرفش گوش می‌دیم؛ چون به ما ربط نداره خودش با کودک درونش چه می‌کنه؛ مهم اینه که داره با بالغش به ما توصیه می‌کنه.

### زندگی ارزش پرهیزنداره!

بد نیس درباره‌ی یه جمله که چند ساله رایج شده و باز احتمال می‌ره که منشأ و منبعش «کلثوم ننه»<sup>۲</sup> باشه، صحبت کنیم. می‌گند: «زنده‌گی ارزش پرهیزنداره!»

۱. در آمدن مال خودش. شوهر حق نداره ارزش بگیره. مگه این که زن با رضایت خودش بهش بده.
۲. آگه با این شاخص که اون از یه و جماعت مردها داره، دختر می‌شم؛ نه تنها مجببه می‌شم که حتماً به جای یه چادر، سه-چار تا چادر کت و کفایت، می‌نداختم رو خوردم!! خنخخ!
۳. یه کتاب هست مال زمان صفویه به اسم «عیاید اند» یا «کلثوم ننه». تو اون کتاب، خانم خان با جی ها که می‌شینند دور هم و حکم فقهی صادر می‌کنند، رو نقد می‌کنن. به اطلاع می‌رساند مصداق امروزه آن، «شمس خانم» می‌باشند! از جمله فتواها که آنان: «مصرع بودن پرعمو-دختر عمو و دختر رایج-پرعمه، مصرع بودن داماد در شب عروسی نسبت به کلیمه آنات مجلس، عدم و جوب نماز در شب مذکور برای حضار، حلال بودن نگاه زن به زن و مرد به مرد (تمام قسمت‌های بدن)، حلال بودن خوردن شراب و تنها حکم به



منظورشون اینه که باید بزنیم به سیم آخر بی خیالی و تو زنده گی، فقط باید رفت دنبال حال و حول و عیش و خوشی. با این فلسفه، به همه کاری تن می دند تا پرهیزی نکرده باشند و مبادا به شون فشاری اومده باشه! مثلاً دختره می رسه به یکی که تا حالا هیچ دوس پسری نداشته. به محض این که یه مشکلی تو زنده گی این دختره ببینه، سریع ربطش می ده به همین قضیه: «ای بابا! خوش باش، زنده گی ارزش پرهیز نداره که. توام آگه مٹ من بودی، غم و غصه ای نداشتی!» و اون هم به طرز شگفت انگیزی، به سرعت، به این فلسفه ایمان می آره و می گه: «آره اتفاقاً همه ی بدبختیام از اینه که هی جلوی خودم رو گرفتم. آگه من مٹ اونا بودم که مُدام پسرا رو تیغ می زنند، حالا حال و روزم این جور نبود!» و من هیچ وقت نفهمیدم چه طور آدمای در مورد بعضی جمله ها، هزار جور اما و اگر و ان قلت می آرند، ولی بعضی چیزا رو ان قدر سریع قبول می کنند.

آگه زنده گی ارزش پرهیز نداره، پس ارزش چی داره؟! فقط خوردن و خوابیدن؟ بعد تو هیچ چیز نباید پرهیز کرد یا فقط بعضی چیزا؟ آگه تو هیچ چیز، پس چه طور زنده ایم؟! بالاخره آدم باید یه جایی، یه کارهایی رو نکنه؛ مثلاً نمی تونیم روزی ۲۰۰ کیلو غذا بخوریم، باید پرهیز داشته باشیم. آگه تو بعضی چیزاس، فی المثل بگو تو چه چیزی باید پرهیز کرد؟ مگه خوبی، بده که ارزش نداره آدم به خاطر خوب موندن، از بعضی کارها پرهیز کنه؟ بده آدم خوب باشه!؟

یعنی تا این حد زنده گی الکیه؟! از این همه اتفاقات عجیب و غریب این دنیا به همین راحتی بگذریم؟ یعنی می شه رنگ آمیزی گل ها رو با چشامون ببینیم و بعد به این فکر نکنیم که این همه رنگ از کجا اومده؟ از اون خاکِ خاکستری، چه طور این

---

حرمّت نوشیدان عروق! حلال بودن غیبت در صورتی که شادی آور و مفرح باشد. حلال بودن نگاه به فیلم خصوصاً افراد مشهور به دلیل آن که آن ها الگوی مردم محسوب می شده اند. عدم نیاز به رعایت واجبات و محرمات در طول سال: در صورتی که برای امام حسین. در ایام محرم. عزاداری صورت گرفته باشد و ...



همه رنگ و بو و مزه به عمل می‌آد؟ می‌شه جفتیِ آدما و بقیه‌ی موجودات رو ندیدی؟ می‌شه به آسمون نگاه کرد و به این همه ستاره و سیاره دقت نکرد؟ ۳۰۰ میلیارد ستاره تو کهکشانِ راه شیری وجود داره و این کهکشانِ فوقِ عظیم، فقط یکی از میلیاردها کهکشانِ قابل مشاهده برای ماس!<sup>۱</sup> برای دونستن عظمتِ همین یه دونه کهکشانِ که ساکن اون هستیم، باید بدونیم که فاصله‌ی خورشید تا مرکز این کهکشان، ۳۰ هزار سال نوریه! یعنی اگه از خورشید، با سرعت ۳۰۰ هزار کیلومتر بر ثانیه حرکت کنی، ۳۰ هزار سال دیگه تازه می‌رسی به وسط کهکشانِ راه شیری! البته قبلش باید فاصله‌ی ۱۵۰ میلیون کیلومتری زمین تا خورشید رو رفته باشی! حالا من یک و نیم متری که اگه یک کیلومتر پیاده برم فشارم می‌افته، نشستم و در برابر این همه عظمت (که توش حتی به اندازه‌ی یه اتم هم به چشم نمی‌آم) می‌گم زنده‌گی ارزش نداره و دنیا کشکه و پشمه!<sup>۲</sup>

از طرفی ما فکر کردیم اومدنِ تو این دنیا، مَث اینه که اومدیم تفریح و گردش! اگه چشمون رو باز کنیم، می‌بینیم تو این دنیا خبری از عیش و خوشی همیشه‌گی نیست. روزی و ساعتی و لحظه‌ای نیست که تو حد و محدودیت و احیاناً نا راحتی به سر نبریم. تو دنیا «بعد» از هر سختی، آسونی نیست! بلکه «همراه» هر سختی، آسونیه!<sup>۳</sup> طبیعتاً برعکسش هم هست و هم‌راه هر آسونی، سختیه. از کارهای بزرگ بگیر تا همین لحظه که الان نشستنی یا درازیدی و داری این متن رو می‌خونی و هی باید گوشی رو دست به دست کنی یا خودت بچرخنی این ور و اون ور. چون بدنِ تو با یک جا بودن اذیت می‌شه و احساس خسته‌گی می‌کنی. «ما انسان رو تو رنج و سختی خلق کردیم.»<sup>۴</sup> بالا بریم، پایین بیایم، واقعیت این دنیا همینه.

۱. غیر قابل مشاهده هاش بهاند!

۲. ایقانو! تو که لالیج بلدی چرا خوابت نم‌بره؟! به خوررت بی!

۳. اگه لفتید کدوم آیدک سر آنه؟!!

۴. بلا / ۴.

نکته این جاس که این سختی‌ها برای رسیدن به ارزشه، خود این پرهیزها برای ارزشه؛ یعنی چی که ارزش نداره پرهیز کنیم؟! مطمئناً همین کسی که این حرف رو زده، قبول داره که توی یادگرفتنِ مهارت‌های مختلف، باید سختی بکشه تا اون هنر و فن رو یاد بگیره. مثلاً می‌خواد بره آموزش راننده‌گی، حتماً باور داره که باید ساعت‌ها وقت بذاره، از کارهای دیگه‌ش بزنه، هزینه کنه و کلی تمرین کنه تا بتونه راننده‌گی رو یاد بگیره. تو این مورد نمی‌گه راننده‌گی ارزش پرهیز نداره و لازم نیست خودم رو به زحمت بندازم!

کلاً تو چیزای مادی، باور داریم باید تمرین کرد و زحمت کشید تا به جایی رسید؛ ولی تو کارای غیرمادی، خیلی باورمون نمی‌شه. چون اولاً اینا یه کم حالتِ نسیه‌ای دارند و آدم نمی‌دونه چک ریاضت‌هاش، کی پاس می‌شه! مثلاً کسی که برای خوش اندام شدن، می‌ره بدن‌سازی؛ می‌دونه طی چه مدت زمانی، به چه نتیجه‌ای می‌رسه. اما کسی که مجرد و می‌خواد دست از خطا بکشه تا بعد از ازدواج، زنده‌گی سالمی داشته باشه؛ خیلی براش روشن نیست دقیقاً کی می‌خواد عاقبت پرهیزهاش رو ببینه؟ ثانیاً نتیجه‌ی چیزای غیرمادی، خیلی واضح نیست. اون که رفته بدن‌سازی، به وضوح تغییراتِ بدنش رو می‌بینه؛ اما کسی که خودنگه‌داری می‌کنه، با چه متری می‌خواد بفهمه الان نسبت به دو ماه پیش چه قدر خودنگه‌دارتر شده یا چه قدر آرامشش بیش‌تر شده؟!

اینه که سختی ذهنی و روانی روند محجبه شدن، از تحمل گرما و گیر کردن لباس به در یا چیزای این‌جوری بیش‌تره؛ اما اگه فکر آدم عوض بشه، بعدش چیزای دیگه خیلی سخت نیست.

## چارم-۷: بید حد وسط و اعتدال رونگه داشت!

می‌گه «من حجاب رو قبول دارم؛ ولی یاد گرفتم باید تو زنده گی، متعادل باشم. نه اون آرایش‌های غلیظ و لباسای بدن نما درسته؛ نه این که چادر بیوشم. یه مانته‌ی معمولی و یه آرایش معمولی؛ حالا یه ذره هم موهام بیرون باشه، طوری نیس.»

خب تا همین جا هم جای شکرش باقیه! اگه همه مٹ همین خانوم فکر می‌کردند، باز وضعیت خیلی به‌تر از الان بود. من کاری ندارم، خودتون می‌دونید؛ ولی معنی اعتدال این نیس! اعتدال و میانه‌روی چیز خوبییه؛ اما تعادل و اعتدال، اصلاً چی هست و از کجا باید بفهمیم به چه کاری می‌گند متعادل؟

اگه یکی بگه «من وسواسی نیستم که حتی یه نقطه هم رو لباسم نیفته! از طرفی، مٹ شلخته‌ها هم نیستم که با آستین و یقه‌ی چرک و بوی گند می‌آند تو خیابون. من بین اینا قرار دارم؛ به نظافت اهمیت می‌دم، ولی حالا یه ذره لباسم کثیف باشه، مهم نیس.» این یعنی اعتدال؟! اگه کسی درسش طوری باشه که نه جزو شاگرد اوّلا باشه، نه جزو شاگرد تنبلا؛ یعنی آدم معتدلیه؟! اگه یکی بگه «من راننده‌ی متعادلی هستم؛ چون نه مٹ اونام که دقیق بین خطوط حرکت می‌کنند و یه ذره این‌ور اون‌ور نمی‌شند؛ نه مٹ اونام که تو خیابونالایی می‌کشند. من راه خودم رو می‌رم؛ ولی بعضی جاها که جواب بده تو لاین مقابل هم می‌رم!» این یعنی میانه‌روی؟!

از این مثالا خیلی می‌شه زد.<sup>۱</sup> چیز مشترک تو این نمونه‌ها «راه رفتن بین طرف درست و طرف اشتباه» بود. اینایی که فکر می‌کردند مشی اعتدالی دارند، در اصل داشتند بین مسیر راست و چپ راه می‌رفتند؛ این که اعتدال نیست! نمی‌شه یه تیکه از کار اشتباه رو با یه قسمت از کار درست مخلوط کرد و بگیم این یعنی حد وسط! اعتدال یه حداقل‌هایی داره؛ یعنی قانون رو باید درست رعایت کنی و چیزی ازش کم نکنی. اعتدال کم اشتباه کردن یا اشتباه کم‌رنگ نیست! اعتدال انجام درست و قانونی یه کاره؛ اما به حد معقول و با تناسب. مثلاً فرد معتدل، این نیس که بگه «من نه اون‌طورم که روزی هزار رکعت نماز بخونم، نه اون‌جوری هستم که کامل بی‌نماز باشم؛ می‌خونم، ولی هر وقت حس‌ش بود!»<sup>۲</sup> معتدل بودن یعنی حداقل واجب نماز رو به جا بیاری (۱۷ رکعت در شبانه‌روز) ولی طوری افراط نکنی که از کار و زنده‌گی بیفتی. حجاب یه حد و حداقلی داره؛ ولی نیازی نیس طوری در اون زیاده‌روی کرد که آدم به مشقت بی‌خودی بیفته یا جاهایی که رعایت‌ش لازم نیس، دچار وسواس و حساسیت اضافه بشیم.<sup>۳</sup>

- 
۱. مثلاً یه پیره بگه «من چش چروون نیتم؛ ولی مث این بچه مثبته هم نیتم که سرشون رو بالا نمی‌کنند. نگاه می‌کنم، بعضی جاها هم صورتی می‌شم؛ ولی در حد معمول و طبیعی!»
  ۲. به این می‌گنند که هل نمازی. تو آیه‌ی قرآن هم به این آمده لعنت فرستاده شده: «وای بر نماز نزاران؛ کاین که تو نماز سهل انگاری می‌کنند.» (ماعتون / ۴ و ۵)
  ۳. بعضیا ممکنه نقاب و پوشیه بزنند و صورتشون رو هم کاملاً بپوشوند. یا حتی تو جمع زن و دختر اروسری شون رو بپوشانند؛ این کارا عبور از اعتداله البته شخصاً کسی رو که تو جامعه‌ی امروز نقاب می‌زنه تحویل می‌کنم. این از اعتدال به‌نقص بالا نشأت می‌گیره که هر کس نداره؛ ولی در هر صورت، این کار توصیه نشده و لزومی هم نداره.

## پیام‌های بی‌زرگانی

- ✓ بیایید حجاب داشته باشیم، نیایید حجاب نداشته باشیم!
- ✓ بیایید بی حجاب نباشیم، نیایید بی حجاب باشیم!
- ✓ بیایید با حجاب باشیم، نیایید با حجاب نباشیم!
- ✓ بیایید از حجاب داشتن دفاع کنیم، نیایید از حجاب نداشتن دفاع کنیم!
- ✓ بیایید از حجاب نداشتن دفاع نکنیم، نیایید از حجاب داشتن دفاع نکنیم!
- ✓ بیایید با حجاب بودن را خوب بدانیم، نیایید بی حجاب بودن را بد بدانیم!
- ✓ بیایید بی حجاب بودن را بد بدانیم، نیایید با حجاب بودن را خوب بدانیم!
- ✓ بیایید از باحجابی بدمان نیاید، نیایید از بی حجابی خوشمان بیاید!
- ✓ بیایید از بی حجابی بدمان بیاید، نیایید از باحجابی خوشمان نیاید!
- ✓ ایراد از مجری حجاب؛ ولی ایراد فقط از مجری حجابه؟!
- ✓ آدمی به پرستش، نه پرستیژ!
- ✓ فکر می‌کنند حقیقت با «جغرافیا» است! اما حقیقت با «تاریخ» هم نیست! حقیقت گم‌شده‌ی مؤمنه، از پس ایمان می‌آد.
- ✓ بهشت رفتن زوری نیست؛ ولی می‌شه از تو «خونه» بهشت نرفت! حتماً لازم نیس از «تو خیابون» بهشت نریم!
- ✓ گفت: «بهشت زوری نیست.» گفتم: «تو رو آگه زوری هم فرو کنند تو بهشت، مٹ فئر می پری بیرون!»
- ✓ در عجبم از کسایی که پرده‌ی سیاه حجابِ روی «ذهن‌شون» رو نمی‌بینند!

## پیام‌های بی‌زگانی

- ✓ گفتم: «من ریش نمی‌ذارم تا شبیه اختلاس‌گرهای مذهبی‌نما نشم.»
- گفت: «پس منم روسری‌م رو درمی‌آرم تا شبیه مریم رجوی نشم!»
- ✓ هر کی برا حجاب دست نزنه، شاپره نیشش می‌زنه!
- ✓ به محبجه‌ها می‌گه: «لابد چیزی گیرت می‌آد که حجاب می‌کنی.»
- اما وقتی ازش می‌پرسی: «چرا جلوی فلانی، روسری‌ت رو عقب بردی؟!» می‌گه: «آدما رو قضاوت نکن!»
- ✓ به چادری‌ها می‌گه: «آه تا کی می‌خوای سیاه‌پوشی، دلم گرفت!»
- اما وقتی ازش می‌پرسی: «چرا ان‌قدر جیغ و باز پوشیدی?!» می‌گه: «پوشش یه چیز شخصیه!»
- ✓ این که یه نفر کلاً دین رو زیر سؤال ببره؛ مَث اینه که یکی با دیدن «بدلی‌جات»، بگه من کلاً از «جواهرات» خوشم نمی‌آد!
- ✓ قدیما مردم تربیت داشتند. وقتی شوکه می‌شدند، دندوناشون می‌ریخت! الان تربیت ندارند، چیزای دیگه‌شون می‌ریزه!
- ✓ گِرمی از اینستا خوشم نمی‌آد!
- ✓ از میوه‌فروشی یه سیب بلند کرد. گفتم: «دزدیه!» گفت: «خوردن میوه حلاله.» گفتم: «شماره‌ی خواهرت رو بده، ازدواجِ دوم حلاله!»
- ✓ محبجه‌ها هم خوش‌گلی بلدند؛ ولی فقط تو خونه «آرایش» می‌کنند، تا بیرون از خونه، «آرامش» داشته باشند.
- ✓ می‌پرسی: «چرا ازدواج نمی‌کنی؟» می‌گه: «مسئولیت داره.»
- داداش! برای ۵ میلیون فالور، دری‌وری می‌نویسی، مسئولیت نداره؟! اگه دروغ سخت بود، اگه روزه آسون بود، اگه شراب کیف نداشت، اگه زنا آزاردهنده بود؛ درام خلقت شکل نمی‌گرفت.
- ✓ خدا رو وقت «بیداری» صدا بزنی؛ نه فقط وقت «بیماری».



## چارم - ۸: حرف‌های آخر

در مورد خیلی چیزای دیگه می‌شه حرف زد. اما تصمیم گرفتم خیلی از صفحات کتاب رو حذف کنم.<sup>۱</sup> تا همین‌جا هم بیش از حدِ کوپن‌م حرف زدم! فقط به صورت خلاصه و جمع و جور، چند تا نکته‌ی دیگه می‌گم:

### سلیقه‌ی شخصی

داستان حجاب و پوشش با موضوع سلیقه‌ی شخصی اشتباه می‌شه. مثلاً می‌گند «چرا باید به پوشش که یه چیز شخصیه، گیر داد؟!» من داستان رو به چار بخش تقسیم می‌کنم:

۱. بیرون از خونه - سلیقه‌ی شخصی
۲. بیرون از خونه - نوع پوشش
۳. تو خونه - سلیقه‌ی شخصی
۴. تو خونه - نوع پوشش

۱. صَبلاً خلیجِ حمیمِ تر از اینِ بور.

درسته، یه بخشی از پوشش ما سلیقه‌س و شخصیه؛ ولی این، همه‌ی ماجرا نیست. وقتی از خونه بیرون می‌زنیم، یه قسمت از لباس پوشیدن، اینه که چه رنگی بپوشیم؟ چه جور یقه‌ای داشته باشه؟ چه مدلی و چه مارکی باشه؟ خب اینا کاملاً شخصیه و به احدالتاسی ربطی نداره که ما چه‌طور لباسی رو انتخاب می‌کنیم. اما یه بخش هم داره که به «نوع پوشش» ما مربوطه. نوع پوشش، مال حساسیت‌ها و قانون‌های عرفی و اجتماعیه. مثلاً ما به خاطر احترام به جامعه، لباس کثیف نمی‌پوشیم یا لباس پاره پوره نمی‌پوشیم<sup>۱</sup>. تو این بخش، نمی‌شه بگیم به بقیه چه ربطی داره که رو لباس من آب‌گوشت ریخته؟! وقتی تو اجتماع، زنده‌گی می‌کنیم باید برای نگاه بقیه احترام قائل بشیم. جامعه هر لباسی رو نمی‌پسندنه؛ پس این‌جا دیگه من نمی‌تونم سلیقه‌م رو بکشونم وسط. این ماجرا حتی تو خونه هم برقراره. کسی حق نداره به ما بگه چرا امروز آبی پوشیدی، چرا اون یکی لباس که تو کمده رو نپوشیدی، چرا آستین‌های این لباس‌ت این مدلی دوخته شده و ... اینا شخصیه و سلیقه‌ی ماس. اما یه بخش، نوع پوششه که ما به احترام اعضای خانواده، هر لباسی رو نمی‌پوشیم. مثلاً علی‌القاعده، خواهر جلوی برادرش لباس مجلسی نمی‌پوشه!

ملاک شخصی بودن چیه؟ اگه شخصی بودن یعنی هر کس بر اساس عقیده‌ش، می‌تونه اون رفتار رو به شکل خاص خودش انجام بده، پس راننده‌گی هم یه چیز شخصیه. چون هر کس می‌تونه به یه شکل خاص و ویژه برای خودش راننده‌گی کنه. بنابراین نباید توش قانون و محدودیت و جریمه باشه. اگه شخصی یعنی این که تأثیرات و عواقب کار، فقط به خود طرف برمی‌گرده؛ به اندازه‌ی یک کتاب از اثرات منفی پوشش نادرست حرف زدیم! اگه شخصی یعنی به بقیه ربطی نداره؛ که قبلاً گفتیم «آدم نمی‌تونه تو جمع زنده‌گی کنه ولی خودش رو کنار بکشه و بگه عواقب

۱. اگرچه چند ساله می‌پوشندا!! منظورم اینه که یه زن مکتبش پاره شده، با اون رنگ بیرون نمرح‌آر. یا یه مرد آستینش چر خورده، رنگ اون لباس رو نمی‌پوشه.

رفتارهای من به کسی مربوط نیست! بقیه آگه مشکلی دارند، خودشون می‌دونند!»  
 تو زندگی اجتماعی، چنین چیزی نداریم. یا ایها البی تربیت‌ها!  
 خلاصه، حجاب و پوشش، شخصی نیست! نشونه‌ش اینه که وقتی به یه نفر  
 می‌رسیم، از لباسش حس خوب یا بد می‌گیریم. آگه پوشش اون رو ما اثر داره، پس  
 اجتماعیه، نه شخصی!! یا همین که تو کشوری مثل فرانسه، حجاب رو تو مراکز  
 آموزشی، ممنوع می‌کنند، یعنی شخصی نیس؛ وگرنه چه اهمیتی داشت که براش  
 قانون بذارند؟!

## مضرات حجاب!

می‌گند «همه باید به هر جور پوششی احترام بذارند. نه این‌که فقط ما به عرف  
 مورد پسند محجبه‌ها احترام بذاریم. بلکه اونا هم باید برای لباس کم من احترام قائل  
 بشند.» تو بخش آزادی پرسیدم: «حد آزادی کجاس؟!» یکی مخالفه، یکی موافقه؛  
 تا چه حدی، حق دارند ابراز عقیده کنند؟ آیا آگه آزادی من باعث سلب آزادی بقیه  
 بشه، بازم اسمش آزادیه؟! آیا اهانت به اعتقادات مورد احترام دیگران، اسمش  
 آزادیه؟! نیست! آگه می‌خوایم کنار هم زنده گی کنیم، باید برای آزادی، محدوده  
 بذاریم تا همه از مزیتش استفاده کنیم. حد آزادی اینه: «تا جایی آزاد هستیم که  
 به دیگران ضرر و ضربه نرسونیم.»

خب، دو گروه داریم: یه گروه، «پوشش» رو انتخاب می‌کنه و گروه دیم «کم یا  
 بی‌پوششی». به طور کامل با دلایل عقلی و منطقی، اثبات کردیم که گروه دیم به  
 جامعه ضربه می‌زنه. پس چه‌طور می‌تونیم بگیم گروه اول، باید به کم یا بی‌لباسی  
 گروه دیم احترام بذاره؟! به عقیده و رفتار ضربه زننده به اجتماع احترام بذاریم؟!

۱. اینجیم نیکله پارچه، هنوز تو فرانسه، منگه‌س؟! اکی دار بر جداره دارا

مگه می‌شه؟! البته خود اون فرد که این عقیده رو داره، محترمه و حق نداریم به شخص یا اشخاص توهین کنیم؛ ولی این که «می‌دونم یه عقیده، مضره و باز بگم محترمه» نمی‌تونم بفهمم یعنی چی! خب شما هم با دلایل عقلی اثبات کنید که حجاب بده و ضرر داره، بعد بیایید در مورد احترام گذاشتن به کم یا بی‌پوششی شما صحبت می‌کنیم!

تا حالا هر جا با مخالفای حجاب روبه‌رو شدیم ته حرف‌شون چند تا جمله بوده: «هر کسی هر جور دلش بخواد می‌تونه بگرده، اصل به دله، باید پوشش آزاد باشه تا همه چیز عادی بشه، از حجاب خوشمون نمی‌آد و...» خب یه مرحله پیش‌رفت کنید! یه کم کار طرفدارای حجاب رو سخت کنید. آخه چیه چند دهه‌س همین حرفای تکراری رو می‌زنید؟! چند ساله منتظر یه استدلال منطقی‌ام که اثبات کنه حجاب برای فرد و جامعه ضرر داره. اثبات کنید! رفتار دل‌بخواهی که استدلال نیست. به جای این که از بستن کمربند ایمنی و سختی‌هاش بنالید، ثابت کنید بستن کمربند ایمنی، ضرر داره.

### چیززوری توکت مردم نمره!

همه می‌دونیم جبرِ یه چیز، باعث می‌شه پذیرشش برای مردم سخت‌تر بشه. آدمی‌زاد کلاً این طوری ساخته شده که تا یه چیزی رو خودش باور نکنه، دوس نداره انجام بده و اصلاً از حرف زور خوشش نمی‌آد. دلش می‌خواد خودش تصمیم بگیره و دیگران نباید برایش تعیین تکلیف کنند. یکی از اشکالات جدی قانون حجاب، همینیه که به طور طبیعی، یه عده جلوش می‌ایستند و تازه آگه باهاشون برخورد بشه، بدتر می‌کنند و دیگه امید به طلبِ اصلاح‌شون کم‌تر می‌شه!

اما آدمی زاده یه خصوصیت دیگه هم داره و اون اینه که راحت طلب و ساده گرا و آسون جو و حاضری خواهه. آگه همین جوری ولش کنند، از خداشه که راحت و شُل بیفته یه جا و هیچ کاری نکنه. اکثر ما مجبوری رفتیم مدرسه! نشونه‌ش این که وقتی زنگِ آخر می خورد، با سرعت از مدرسه می دویدیم بیرون! آگه به دل ما بود نه مدرسه می رفتیم، نه بعدش دانش گاه یا سرِ کار و جاهای دیگه. یعنی آگه همه چیز برای آدم آماده و مهیا باشه، دیگه به خودش زحمت نمی ده دنبال چیزی بره.

خب از یه طرف، آدم همیشه خوابه و جاش توی رخت خوابه، از طرفی دوس نداره کسی مجبورش کنه؛ از هم چین ترکیبی چی درمی آد؟! با این خصوصیات عالی و فوق العاده (!) اصلاً کاری انجام می شه؟! حرکتی، فعالیتی، جنب و جوشی؟! بشینیم فکر کنیم با این وضعیت چه کاری می شه کرد؟ با این تعریفی که در مورد حجاب کردیم و ماجرای حساسیت و ... حجاب باید قانون بشه یا نه؟

## حجاب و ظلم

تو شبکه‌های اجتماعی-انزوایی، چیزی که نیک‌بختانه زیاد دیده می شه، فریاد زدن ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌ها. آدما به این شناخت رسیدند که ظلم چیز بدیه و نباید به حقوق دیگران تعرّضی بشه. من همیشه یه سؤال از بعضی از فعالای اجتماعی مشهور بی حجاب، خصوصاً خانم‌ها داشتم و فرصتی برای طرحش پیدا نکردم: «آیا شما تا حالا خودتون رو جای یه پسر مجرّد گذاشتید؟ شما که مدام ظلم و بی‌دادها رو جار می زنید، می دونید جوون مجرد بودن یعنی چی؟!» آگه یه خانم که پوشش و آرایش تحریک کننده داره، می دونست پسر مجرّد یعنی چی، فکر می کنم یه کم بیشتر تر به کارش فکر می کرد. من چندین بار تا حالا از پسرا شنیدم که با دیدنِ یه

خانم بی‌حجاب و آرایش کرده، چه قدر اذیت شدند و تحت فشار قرار گرفتند<sup>۱</sup>. پسره اصلاً بچه مثبت و حزب‌اللهی و اینا نبود؛ ولی می‌گفت: «چرا حکومت با این بی‌حجابا کاری نداره؟ چرا می‌دارند راحت بچرخند تو خیابونا؟» این حرفا رو به خاطر فشاری که تحمل کرده بود، می‌گفت<sup>۲</sup>.

کسایی که شرایط ازدواج این جوون رو جور نکردند و یا سر راهش سنگ انداختند، بهش ظلم کردند؛ اما آیا رفتار اون خانمی که یه آدم تشنه رو تحریک می‌کنه، ظلم نیست؟! می‌دونه که اینا چه قدر اذیت می‌شند و به روی خودشون نمی‌آرند؟ مَث اینه که کسی جلوی بچه یتیم، فرزند خودش رو نوازش کنه! چه حسی داره؟!

از اون طرف، اگه مردی، خانم رنگارنگی رو ببینه و ازش خوشش بیاد و حسش نسبت به زن خودش کم بشه، چی می‌شه؟ کی مقصره؟! پیش خودش می‌گه «ای بابا! مَث این که گول خوردیم! مردم چه زن‌هایی دارند و ما چه زنی گرفتیم!» یه وقت آدم دست خودش نیست و به کسی ضربه می‌زنه؛ یه وقت می‌دونه کارش باعث ضرر به بقیه می‌شه. یه موقع بی‌حواسی با ماشین می‌ری تو چاله‌ی آب و بقیه رو خیس می‌کنی؛ یه موقع می‌دونی چاله جلوته، ولی باز از همون راه می‌ری و به خیس شدن بقیه فکر نمی‌کنی!

باور کنیم بعضی از رفتارهای ما تو ذهن و روح بقیه اثر می‌ذاره، فکر بقیه رو به خودش مشغول می‌کنه. می‌شه یه کم - فقط یه کم - بیش‌تر، مراعات حال هم‌دیگه رو بکنیم. می‌گند بی‌حجابی، نتیجه‌ی رفتار مسئولای حکومته. نتیجه‌ی یکی نبودن حرف‌ها و عمل‌ها. درست می‌گند، ولی مگه همه چیز فقط به مسئولا ربط داره؟ مگه ما مردم با خودمون زنده‌گی نمی‌کنیم؟ چرا باید هم‌دیگه رو اذیت کنیم؟

۱. بعضی‌شون با فلتر چیزایی که تو خیابون می‌بینند، خودارضایی می‌کنند!

۲. لابد باز یه عده می‌گند «پس کُو؟ چرا تو خیابون چیزک معلوم نیست؟! پیراکی مجرد راحت می‌زند بیرون و می‌چرخند. ما حس نمی‌کنیم که تحت فشار باشن و اذیت بشن!»

البته طرف مقابلش هم ظلمه؛ یعنی مرد یا پسرى که خانمى دامن پاک رو به صورت کلامى آزار مى ده و بهشون متلک مى گه یا چیزای دیگه، حتماً ظلم مى کنه؛ همون طور که قبلاً گفتیم این داستانا دوطرفه‌س.

## حس و حال حجاب

مى خوام همه‌ی حرفام رو پس بگیرم! همه‌ی تلاش من تو این کتاب این بود که از دلیل دنیایی و مادی و جسمی حجاب حرف بزنم. این حرفا باراً این نبود که آدما رو محجبه کنم! یعنی معمولاً کسی با دونستن و اطلاعات جمع کردن، عامل نمی‌شه. من فقط مى خواستم گره‌ها را باز و کاری کنم حال کسی که با حجاب خوب نیست، یه کم بهتر بشه. جواب دادن به شبهه و سؤال خوبه؛ ولی باعث تغییر رفتار نمی‌شه. وقتی دو نفر قهرند، اول باید سوء تفاهما رو رفع کنند. اطلاعات و استدلال، فقط برای بیرون آوردن میخ‌های فرو شده در ذهن و آرام کردن اون خوبه.

حالا که اینا رو دونستید، برید تو فاز این که با حجاب حال کنید! پزشکی که خودش سیگار مى کشه و فست‌فود مى خوره، داره مى گه من با چیزایی که تو دانشگاه خوندم حال نکردم! تا قلبِ یه چیز بهمون گیر نکنه و دل بسته‌ش نشیم، باش حال نمی‌کنیم. فقط هم با خوندن و چیز یاد گرفتن، نمی‌شه.

آدم باید بعد از دانش و بینش، به عقیده‌ش «عادت» کنه! نه عادت از سر تکرار و تقلید بی‌منطق، عادت به عمل به علمی که به دست آوردی! ما معمولاً عادت هامون رو زندگی مى‌کنیم، نه اندیشه‌هامون رو. تا این جا سعی کردم جاده‌ی خودآگاه ذهن‌تون رو صاف کنم؛ حالا شما کاری کنید ناخودآگاه‌تون پذیرای این حرفا بشه!

## حجاب مزخرف

من با خباثت هر چه تمام‌تر شما رو فریب دادم! احتمالاً بعضی از شما فکر می‌کردید مزخرف، یعنی بد و به‌درد نخور. در صورتی که کلمه‌ی «مزخرف» یعنی طلا اندود شده، زر اندود شده، طلایی. ولی این کلمه از بس تکرار شده، حالت کنایه به خودش گرفته و هر وقت بخواند بگند یه چیزی (یا یه کاری) خیلی سطح پایین و در پسته، به‌ش می‌گند مزخرف! زُخْرُف به معنی طلا و زره. یکی از سوره‌های قرآن = «زُخْرُف».

در پایان، تمام مطالب کتاب را به شدت تکذیب می‌کنم!

## تقدیم باعشق به...

اول کتاب، نوشتم تقدیم به خانم، معصومه علینژاد قمی. منظورم حضرت معصومه سلام الله علیها بود؛ دختری از نژاد علی علیه‌السلام و مدفون بأرض قم. هر وقت به زیارت ایشون رفتم، آرامش فوق‌العاده‌ای تو حرم‌شون داشتم. برای همین، حس خیلی خوبی نسبت به ایشون دارم. من سیاه‌قلب‌تر از اون هستم که این سیاه قلم مبتدیانه و پر از ناخالصی، بتونه اثری تو سیاه‌هی اعمالم داشته باشه؛ ولی امیدوارم حالا که بین شما بُر خوردم، این خط‌خطی‌ها رو به عنوان تمرین سیاه مشق، از من بپذیرند.





یه درخواست کلی، از طرف یک جزء کوچیک ایران، خطاب به همه‌ی مرد و زن و پسر و دخترهای ایرانی: «دست دراز کنید... می‌خوایم همه با هم عقد برادری و خواهری بخونیم... تا کور بشه هر آن کس که نمی‌تونه یک‌دلی ما رو ببینه...»

آرزو می‌کنم هر کسی که حتی یک جمله از این کتاب رو بخونه، خدا بهش «سلامتی، طول عمر، عاقبت به‌خیری، رزق و روزی پربرکت، آرامش، قلب سلیم و آمرزش گناهان» بده.

اگه دوس داشتید، شما هم برای من دعا کنید و در آخر، از روی این جمله بخونید:  
«اللّٰهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ».

ممنون که برای خوندن این کتاب وقت گذاشتید. در پناه حق باشید.

والسلام، به نظر من شد تمام!

اگه جرئت دارید، صفحه‌ی بعد رو هم ببینید!

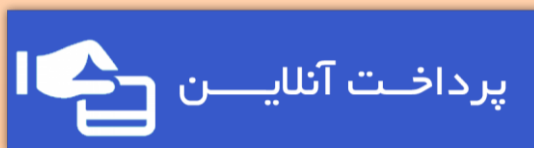
## خوندن این کتاب، رایگان هست و خواهد بود...

اما توضیحاتی دارم...

من می‌تونستم این کتاب رو طبق شیوه‌ی معمول، منتشر کنم و حتی چاپ و فروش اون رو خودم بر عهده بگیرم تا کل درآمدش به خودم برسه. ولی واقعیتش چاپ چند صد یا حتی چند ده هزار جلد، برام راضی کننده نبود. من می‌خواستم این نوشته بدون هیچ مانعی، به دست آدمای خیلی خیلی بیش‌تری برسه. برای همین به صورت الکترونیکی و رایگان منتشر کردم.

اما به خودم می‌گفتم اگه بابت نوشتن این کتاب پولی می‌گرفتم، احتمالاً پول حلالی بود. نه به خاطر موضوعش؛ چون من آدم با اخلاصی نیستم. اما از اون جایی که درآمد حلال، مال کار پُر زحمته و من برای نوشتن این کتاب، وقت خیلی زیادی (در حد چند سال) گذاشتم؛ احتمال می‌دم پولش حلال باشه و معمولاً آدم‌ها بدشون نمی‌آد چنین درآمدی وارد زنده‌گی‌شون بشه.

اگه مایل بودید، از طریق لینک زیر، هر مبلغی که دوست داشتید، پرداخت کنید:



راستی! من فقط تو «[تلگرام](https://t.me/ighano)» و «[اینا](https://www.ighano.com)» با آیدی (@ighano) کانال دارم و لینک <http://www.ighano.com/pay> هم قراره درگاه پرداخت باشه.

غیر از اینا، جایی متعلق به من نیست.  
(مگه این‌که بعدها خودم تو کانال‌ها اعلام کنم که جای دیگه هم حاضرم.)